

بسم الله الرحمن الرحيم

## فصلنامه آئین علوی

سال سوم، شماره دهم، تابستان ۱۴۰۲

صاحب امتیاز: مدرسه علمیه حضرت خدیجه کبری (س)

مدیر مسئول: نیره فضائلی

سر دبیر: دکتر سید محمد مهدی جعفری

دبیر تحریریه و مدیر داخلی: اکرم سلامی

ویراستار: دکتر فاطمه محمد

### هیئت تحریریه

آیت الله سید جمال الدین دین پرور (رئیس بنیاد بین المللی نهج البلاغه)

دکتر سید محمد مهدی جعفری (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)

دکتر مجید معارف (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

دکتر عبدالهادی فقهی زاده (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

دکتر محمود واعظی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

دکتر طوبی شاکری (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)

دکتر نیره قوی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

دکتر یحیی جهانگیری سهروردی (عضو هیئت علمی دانشگاه دفاع ملی)

دکتر محمد حسین فضائلی (عضو هیئت علمی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری)

دکتر محمد هادی امین ناجی (عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور تهران)

صفحه آرا: آزاده خانقلی

طراح جلد: مریم احمدی

نشانی: خیابان دکتر شریعتی، بالاتر از چهارراه شهید قدوسی، کوچه شهید محبی پلاک ۳

کدپستی: ۱۵۵۸۸۴۶۵۹۹

تلفن ۸۸۷۶۲۸۷۷-۸۸۷۶۸۳۸۰ دورنویس: ۸۸۵۳۱۶۴۰

وبگاه: [hkhadijeh.ir](http://hkhadijeh.ir) ایمیل: [hkhadijeh@whc.ir](mailto:hkhadijeh@whc.ir)

فصلنامه آئین علوی دارای پروانه انتشار به شماره ثبت ۸۸۰۴۳ در تاریخ ۱۴۰۰/۲/۲۰ از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی می باشد.

## راهنمای تدوین و ارسال مقاله

- ارسال مقاله برای نشریه/بین‌المللی به معنای پذیرش شرایط مرکز پژوهش و مطالعات تخصصی نهج‌البلاغه و واگذاری تمامی حقوق انتشار و بازنشر آثار پذیرفته شده به سایر روشهای مرسوم می‌باشد.
- ارسال مقاله حقی برای چاپ ایجاد نمی‌کند و این مرکز پژوهشی در پذیرش، رد و ویرایش مقالات آزاد است. مقالات دریافتی بازگردانده نمی‌شوند و مقالات مردود یا انصرافی، پس از شش ماه از بایگانی مجله خارج خواهند شد.
- مقالات باید حاصل پژوهش خود نویسنده / نویسندگان باشد و چنانچه در مرحله‌ای سرقت علمی - ادبی مقاله‌ای احراز شود، مقاله از دستور کار خارج و نویسنده / نویسندگان مکلف به جبران خواهند بود.
- مسئولیت محتوا و مضمون مقالات بر عهده نویسنده / نویسندگان است و چاپ آن در این نشریه تنها برای عرضه و تلافی افکار و نوزایی علمی است، نه دلیلی بر تأیید تام محتوای آن.
- اگر مقاله‌ای برگرفته از پایان‌نامه تحصیلی یا طرحی تحقیقاتی باشد، یادآوری آن در ابتدای مقاله الزامی است.
- نباید تمام یا بخشی از مقاله پیشتر منتشر شده باشد یا همزمان برای نشریه دیگری ارسال گردد. ارسال مقالاتی که پیشتر خلاصه آنها در همایشها و سمینارهای داخلی و خارجی منتشر شده باشد، بلامانع است اما اصل مقاله نباید در مجموعه مقالات همایش منتشر شده باشد.
- مقالات حاصل از ترجمه پذیرفته نمی‌شود.
- پیگیری نتیجه ارزیابی مقالات بر عهده نویسنده / نویسندگان است.
- نشریه از حق تجدید چاپ مقالات و انتشار آنها در سایت مرکز پژوهش و مطالعات تخصصی نهج‌البلاغه برخوردار است.

## ساختار و صورت مقاله

- مقاله باید دارای ساختار منظم باشد؛ شامل: عنوان، چکیده (حدود ۲۰۰ کلمه)، کلیدواژگان (حداکثر ۱۰ واژه)، مقدمه یا طرح بحث، بحث اصلی، نتیجه‌گیری، پیشنهادها و فهرست منابع. چکیده باید شامل اهداف، روش تحقیق، مهمترین یافته‌ها و نتیجه پژوهش باشد. حجم کل مقاله از ۷۰۰۰ کلمه بیشتر نباشد.
- رعایت اصول نشانه‌گذاری و نیز مشخص کردن نقل قولها، ضروری است.
- ارجاعات و معادلهای غیرفارسی به صورت «درون متنی» و مطالب توضیحی و تکمیلی فرعی که ارتباط مستقیمی با محور مقاله نداشته باشد، به صورت «پانوشت» تنظیم شوند. نام کتابها به صورت *ایتالیک* (شکسته) و نقل قولها دارای تورفتگی از راست و چپ باشند.
- مقالات در برنامه Word با قلم فارسی Nazanin اندازه ۱۴، قلم انگلیسی Times New Roman اندازه ۱۱، قلم عربی B Badr اندازه ۱۳، حروفچینی شوند، فاصله میان سطرها یک (single) باشد. عنوانهای اصلی و فرعی، و نقل قولها مشخص و برجسته شوند.

## نحوه ارجاع دهی

- ارجاع به منابع و مآخذ در متن مقاله، داخل پرانتز و مطابق الگوی زیر باشد:  
نام خانوادگی یا شهرت نویسنده، سال انتشار: شماره جلد / شماره صفحه  
- در آثاری که دارای دو نویسنده هستند نام خانوادگی هر دو نویسنده و آثاری که بیش از دو نویسنده دارند، نام خانوادگی نویسنده اول و واژه «همکاران» درج شود. عباراتی که بدون مراجعه به منبع اصلی، از نوشته دیگران نقل قول شده است، به صورت (به نقل از ...، سال: صفحه) تنظیم شود.  
- منابع اینترنتی به صورت (نام خانوادگی نویسنده، آدرس پایگاه: تاریخ دسترسی به روز/ ماه/ سال) تنظیم شوند.

- مواردی که ارجاع به همان نویسنده منبع پیشین باشد، به صورت (همو/ سال: جلد/ صفحه)؛ اگر ارجاع به همان منبع پیشین باشد، به صورت (همان: شماره صفحه)؛ اگر مجلدی دیگر از همان منبع باشد، به صورت (همان/ جلد/ صفحه) و اگر عیناً همان شماره صفحه پیشین باشد، به صورت (همانجا) تنظیم شود.  
- در مواردی که به بیش از یک اثر نویسنده/ نویسندگان در همان سال ارجاع شده باشد، منابع با افزودن الف/ ب/ ج/ د ... به سال انتشار، از هم تفکیک شوند؛ مثال: ۱۳۹۱ الف؛ ۱۳۹۱ ب؛ ۱۳۹۱ ج و ...  
- ارجاع به منابع غیرفارسی به همان زبان اصلی منبع باشد.

## نحوه تنظیم فهرست منابع

در فهرست پایانی منابع، تنها منابعی که در متن به آنها ارجاع شده درج گردد و مطابق الگوی زیر، به ترتیب الفبایی نام نویسندگان تنظیم گردد:  
- کتابها: نام خانوادگی، نام نویسنده، عنوان کتاب به صورت ایتالیک، نام و نام خانوادگی مصحح، ویراستار، مترجم، محل نشر: نشر: سال انتشار.  
کتابی که با عنوان یک نهاد یا ناشر چاپ شده است، نام آن نهاد به جای نام نویسنده قرار می‌گیرد.  
- مقالات نشریات: نام خانوادگی، نام نویسنده، «عنوان مقاله» داخل گیومه، نام نشریه به صورت ایتالیک، صاحب امتیاز، دوره و شماره، شماره صفحات درج مقاله، سال انتشار.  
- مقالات منتشر شده در کتاب: نام خانوادگی، نام نویسنده، «عنوان مقاله» داخل گیومه، نام کتاب به صورت ایتالیک، نام و نام خانوادگی مصحح، ویراستار، مترجم، محل نشر: نشر: شماره جلد، شماره صفحات درج مقاله، سال انتشار.  
- پایان نامه‌ها: نام خانوادگی نگارنده پایان نامه، نام، عنوان پایان نامه به صورت ایتالیک، نام و نام خانوادگی استاد راهنما، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد / دکتری، گروه آموزشی، دانشکده، دانشگاه، سال دفاع.  
- آثار منتشر شده در اینترنت: نام خانوادگی نویسنده، نام، عنوان مطلب به صورت ایتالیک، نام پایگاه/ سایت، پیوند/ لینک مطلب، تاریخ انتشار یا دسترسی.

- منابع صوتی و تصویری: نام خانوادگی صاحب اثر، نام، عنوان مطلب به صورت ایتالیک، نوع منبع، ناشر، تاریخ انتشار.

- نام نویسندگان منابعی که بیش از یک نویسنده دارند، به طور کامل ذکر شود و با علامت نقطه ویرگول (؛) از هم جدا شوند: نام خانوادگی نویسنده اول، نام؛ نام خانوادگی نویسنده دوم، نام؛ ....

- منابع مرجع به ترتیب الفبا در ابتدای فهرست قرار گیرند. قرآن، متون مقدسی همچون نهج البلاغه، صحیفه سجادیه و ...، لغت‌نامه‌ها و دایرةالمعارف‌هایی که مدخل‌های آن نویسنده جداگانه ندارد، در این دسته جای می‌گیرند. اگر از ترجمه مشخصی از قرآن، نهج البلاغه و... استفاده شده باشد، ذکر اطلاعات کتابشناسی آن نیز ضروری است.

- در صورت مشخص نبودن تاریخ، محل نشر یا ناشر به ترتیب از عبارتهای بی‌تا، بی‌جا و بی‌نا استفاده شود.  
- اگر معرفی آثاری بیش از منابع استفاده شده، برای آشنایی خواننده ضروری شمرده می‌شود، در انتهای فهرست منابع، ذیل عنوان «منابعی برای آگاهی بیشتر» با همان الگوی دسته‌بندی شوند و در لابلای فهرست منابع آورده نشوند.

- مقالات ترجیحاً از طریق سامانه اینترنتی به آدرس ذیل ارسال گردد:

hkhadijeh@whc.ir

## فهرست مطالب

سخن سردبیر .....	۷
مفهوم‌شناسی «ولایت» و «امامت»؛ بزرگترین آموزه غدیر	
کاوس روحی برندق .....	۹
امام علی (ع) و مصداق‌شناسی آیه «السابقون» از منظر فریقین و پاسخ به شبهات	
هاشم اندیشه .....	۲۹
ویژگی‌های «حجت خدا» در کلام امیرالمؤمنین(ع) با تأکید بر حکمت ۱۴۷	
سید زهیر المسیلینی .....	۵۳
بررسی و تحلیل خصایص اوصاف علوی (سید الأوصیاء)	
روح الله میرقیصری .....	۶۷
بررسی حق تربیت فرزند بر والدین در نهج البلاغه	
نعیمه حمیسی .....	۸۹
آمال امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه	
سیده شهربانو سلیمانی خراط .....	۱۰۵



## سخن سردبیر

یکی از کاربردهای مهم و اساسی علم کلام، دفاع معقول از اندیشه‌های دینی و اعتقادی است. ضابطه کلامی بودن هر موضوع، آن است که محور بحث، اسمای حسناى خداوند، صفات علیا و افعال خاص او باشد. از آنجا که آفرینش تکوینی امام و نصب تشریعی او از اوصاف و افعال الهی است، اعتقاد به امامت در ردیف اعتقاد به توحید و رسالت، و عمل به آموزه‌های امام در ردیف سایر واجبات عبادی قرار می‌گیرد و به همین دلیل، تولی و پذیرش امام و ولایت‌مداری در راستای بحث امامت، بر جامعه واجب است.

امامت از زنده‌ترین بحث‌های کلامی، فقهی و اجتماعی است؛ چنانکه رسول اکرم (ص) فرموده است: «من مات و لا یرف إمامه مات میتة جاهلیة...» و از آنجا که مرگ عصاره حیات است، در همه شئون خود، تابع حیات خواهد بود. اگر مرگ فرد یا گروهی در اثر نشناختن امام، مرگ جاهلی باشد، زندگی آنها نیز خزیدن جاهلی خواهد بود و در مقابل، مرگ فرد یا گروهی با شناخت امام، مرگ عقلی خواهد بود؛ چون حیاتشان عقلی است.

منظور از امامت، مقام منبع رهبری جوامع بشری با استمداد از وحی الهی است و تأثیر آن، تأمین سعادت دنیا و تحصیل بهشت در آخرت است؛ از این رو مردم بعد از توحید و نبوت و معاد، به چیزی به اندازه آن دعوت نشده‌اند. ادله عقلی احادیث امامت، دلالت بر ضرورت تشکیل حکومت و زمامداری از سوی امامان معصوم (ع) دارد؛ یعنی امامت تنها به معنای پیشوا و قدوه بودن نیست، بلکه به معنای حاکمیت بر نظام جامعه است که متأسفانه برخی از ایشان در اثر فشار طغیانگران عصر خود و سوءاستفاده از جهل مردم، به اجرای آن موفق نشده‌اند.

از نقطه نظر مباحث کلامی و اعتقادی، باور به امامت و پیوند قطعی و ناگسستنی میان امت و امام، ایجاب می‌کند که همواره انسان خود را در محضر پیامبر (ص) و اهل بیت ایشان (ع) بداند؛ چه در حیات ظاهری امام باشد، چه پس از رحلت وی.

در سلسله مقالات نشریه حاضر، با انگیزه آشنایی اجمالی با خطوط کلی امامت و محوریت موضوع کلام، عنان قلم را به کتاب پر ارج نهج البلاغه می‌سپاریم و جلوه‌های درخشان مباحث کلامی امامت و ولایت را در کلام حضرتش (ع) می‌جوئیم.

«و من الله التوفیق»





## مفهوم‌شناسی «ولایت» و «امامت» بزرگترین آموزه غدیر

کاوس روحی برندق\*

### چکیده

پژوهش حاضر با هدف تبیین مفهوم «ولایت» و «امامت» مطرح شده در غدیر نسبت به امیرمؤمنان علی (ع) سامان یافته و پس از بررسی یافته‌ها به شیوه اسنادی در استناد به منابع و تحلیل محتوایی از نوع توصیفی-تحلیلی در تجزیه و تحلیل مطالب، به این نتیجه دست یافته است که در مورد ولایت و امامتی که در روز غدیر به علی (ع) اعطا شده، دیدگاه‌های گوناگونی - اعم از ولایت محبت، ولایت نصرت، هدایت باطنی اعمال، ولایت تکوینی و واسطه اعظم خداوند در تدبیر امور هستی، ولایت شهودی و دست یافتن به شهود سرپرستی خداوند بر کل امور هستی - مطرح است که در این میان به پشتوانه دلایل عقلی و نقلی، صرفاً ولایت تصرف و جانشینی پیامبر (ص) در مرجعیت دینی و برقراری حکومت اسلامی مراد است و گونه‌های دیگر ولایت در این مورد نمی‌تواند مراد باشد.

**کلیدواژگان:** غدیر، ولایت، امامت، ولایت تشریحی، ولایت تکوینی

---

\* . دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس؛ k.roohi@modares.ac.ir

### مقدمه

غدیر آموزه‌های بزرگ اجتماعی-سیاسی در بر دارد که بزرگ‌ترین آنها «ولایت» و «امامت» است؛ آموزه‌ای که در طول تاریخ حیات معصومان (ع)، بارها از سوی اهل بیت (ع) در قالب احادیث نمودار گردید و مورد تأکید قرار گرفت. بنابراین، اولین پرسش در بازشناسی غدیر این است که مقصود از «ولایت» و «امامت» که در غدیر توسط رسول خدا (ص) مطرح شد، چیست؟ و مشخصاً دارای چه مفهومی است؟

نوشتار حاضر در راستای پاسخ به این پرسش، درصدد مطالعه و بررسی معانی لغوی و اصطلاحی و اقسام گوناگون امامت و ولایت برآمده است؛ مسئله‌ای که اگرچه منابع معتبر و متعددی اعم از آیات و احادیث و شروح و تفاسیر به آن پرداخته‌اند و در لابه‌لای کتب نگاشته شده در این زمینه، به آن پرداخته شده است، ولی تا آنجا که مؤلف این سطور جستجو کرده است، تاکنون پژوهش مستقلی در این باره به تألیف درنیامده است. از این رو، این نوشتار با تتبع در منابع و پژوهش‌های گذشته، نخست به ذکر و تحلیل معنای لغوی و اصطلاحی و انواع معنای امامت و ولایت پرداخته و آنگاه با توضیح و تحلیل مطالب تلاش نموده نوع ولایت و امامتی را که در غدیر مطرح گردیده، مشخص سازد. روش پژوهش در نوشتار حاضر در گردآوری مطالب، کتابخانه‌ای است و در نحوه استناد داده‌ها، از شیوه اسنادی استفاده شده است و در تجزیه و تحلیل مطالب، روش تحلیل محتوایی از نوع توصیفی تحلیلی می‌باشد.

### مفهوم «امامت» در لغت و اصطلاح

«امام» در لغت به معنای مقتدا، رهبر و پیشوا در هر امری است (فراهیدی، بی تا: ۸/۴۲۹؛ جوهری، ۱۳۷۶: ۵/۱۸۶۵؛ ابن فارس، ۱۳۹۹ق: ۱/۲۸). ابن فارس در معجم مقاییس اللغة آورده است واژه‌ای که در آن ریشه «ا م م» (یعنی ام) باشد سه معنا دارد: (۱) اصل یا مرجع: یعنی هر چیزی به آن رجوع می‌شود. (۲) جماعت و گروه و (۳) دین. (ابن فارس، ۱۳۹۹: ۱/۲۸) که در اینجا به معنای اصل و مرجع است. بنابراین، امام در لغت یعنی کسی

که پیشرو است و دیگران او را مقتدای خود قرار داده‌اند. ولی در اصطلاح، می‌توان برای آن سه معنای متمایز ذکر کرد:

#### الف) امام، جانشین و نماینده پیامبر (ص)

پیامبر (ص) دین را به‌طور مستقیم از طریق وحی از خداوند دریافت می‌کند و از شئون ایشان است که این معارف را به امت ابلاغ نماید، ولی کار وی فقط به تعلیم و آموزش این معارف محدود نمی‌شود، بلکه مهم‌ترین شأن پیامبر اجرای این احکام در سطح جامعه است. لذا پیامبر به تزکیه امت، قضاوت، پرورش درونی و باطنی امت، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و ... مبادرت می‌ورزد و در یک کلمه به تشکیل حکومت بر مبنای اصول و آموزه‌های دین اقدام می‌کند. از دیدگاه شیعه به شخصیتی که بعد از پیامبر اکرم (ص) وظایف تبیین و اجرای دین را ادامه دهد «امام» گفته می‌شود، با این تفاوت که «امام» نبی نیست و به او وحی تشریحی نمی‌شود و لذا حق تشریح نیز ندارد (حلی، ۱۴۱۵ق: ۲۸۹؛ ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق: ۲/۲۱۸؛ شرف‌الدین، ۱۳۸۵: ۳/۱۳۸). در این معنا امام امانتدار پیامبر (ص) است؛ یعنی آنچه که به پیامبر (ص) وحی شده به امام القاء می‌شود تا احکامی را که به علت مناسب نبودن زمان و مکان در حیات ایشان قابل اجرا نبوده، به تدریج برای مردم بیان و اجرا کند. در مقابل در دیدگاه اهل تسنن، «امام» یا «خلیفه» بعد از پیامبر (ص) شخصی است که ریاست عمومی کل مسلمانان را بر عهده دارد و تفاوتی نمی‌کند که این فرد توسط مردم انتخاب شده باشد یا از سوی خداوند. لذا بعد از پیامبر (ص) نیز انتخاب جانشین ایشان را بر اساس نظر و اجماع عده‌ای از امت به‌عنوان اهل حل و عقد و اکثریت آراء صحیح دانستند. به این ترتیب، تفاوت ماهوی مفهوم «امامت» در شاخصه‌های امام بعد از رسول اکرم (ص) بیشتر نمایان می‌گردد؛ برای نمونه، اهل تسنن اجماع امت یا برجستگی از امت را در برگزیده شدن امام کافی می‌دانند، لذا برای آنها معاویه هم به‌عنوان خلیفه رسول‌الله (ص) قابل قبول و قابل احترام است، ولی شیعه، امامت

را شأنی از شئون الهی می‌دانند که انتخاب آن باید مستقیم یا غیرمستقیم از سوی خداوند باشد (جرجانی، ۱۳۲۵: ۸ / ۳۵۱؛ ابن ابی الحدید، بی‌تا: ۹ / ۳۲۹، ۲۱۳؛ تهانوی، ۱۹۹۶م: ۱ / ۲۶۰؛ دغیم، ۱۹۹۸م: ۱ / ۲۰۹). از این‌رو، اگرچه در کتاب‌های کلامی اهل تسنن و شیعه، «امامت» را به معنای ریاست فراگیر شخص در امور دنیا و دین به نیابت از پیامبر<sup>۱</sup> و یا عبارتهای مشابه آن<sup>۲</sup> (جرجانی، ۱۳۲۵: ۵ / ۲۳۴؛ تفتازانی، ۱۴۰۱ق: ۵ / ۲۳۴) معنا کرده‌اند، ولی نقطه افتراق شیعه با اهل تسنن در این خصوص در یک مسئله نهفته است و آن اینکه آیا این‌گونه ریاست، از نوع سلطه الهی است یا حکومت مردمی که مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد؟ که شیعه در مقابل، اهل تسنن مدعی است «امامت» نوعی سلطنت الهی است که مشروعیت خود را از خدا (باواسطه یا بدون واسطه) می‌گیرد (سبحانی، ۱۴۱۳ق: ۴ / ۸).

بدین ترتیب، در دیدگاه اهل تسنن امامت به معنای ریاست دینی عام بر کل مسلمانان است و لازم نیست خدا امام را گمارده باشد، اما بر اساس اعتقاد شیعه امامیه، امام باید (۱) از سوی خداوند نصب شده باشد (۲) دارای عصمت باشد، به‌گونه‌ای که اگر معصوم نباشد، از وی سلب اطمینان شده و در سطح یک دستور بشری خواهد بود.

#### ب) امام، هدایتگر باطنی

امام علاوه بر تبیین و اجرای احکام ظاهری دین و تبلیغ و ارشاد و راهنمایی مردم، هدایت درونی آنها را نیز بر عهده دارد. ارائه این معنا از «امام» و «امامت» را می‌توان ابتکار علامه طباطبایی در تفسیر المیزان دانست (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱ / ۲۷۲؛ ۱۴ / ۳۰۴؛ ۱۵ /

۱. «رئاسة عامة في امور الدنيا و الدين لشخص من الأشخاص نيابة عن النبي» (حلی، ۱۴۲۲ق: ۴۰۳)

۲. «خلافة عن النبي».

(۲۸۶) که برگرفته از آیات قرآن<sup>۱</sup> و روایات تفسیری منقول از اهل بیت (ع) (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۱/ ۱۷۵؛ صفار، ۱۴۰۴ق: ۱/ ۳۷۴) است. این آیات محوری‌ترین آیاتی هستند که دقیقاً این معنای از امامت را روشن می‌کنند که بعضی از انبیای الهی بعد از احراز مقام نبوت، به مقام امامت رسیده‌اند، بنابراین قطعاً این معنای امامت امری متمایز از نبوت است. علامه با توضیح و تبیین مقام امامت و طبقه‌بندی آن تأکید می‌کند که «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا؛ به فرمان ما هدایت می‌کردند» (انبیاء/ ۷۳؛ سجده/ ۲۴) به معنای هدایت باطنی (افزون بر هدایت‌های تشریحی) در توضیح مفهوم امام است و این هدایت به معنای هدایت به نحو ایصال الی المطلوب و درونی است برخلاف امامت به معنای اول که به معنای نشان دادن راه و ارائه طریق است؛ یعنی امام راه درست را نشان می‌دهد و با معرفی جهنم و بهشت تأکید می‌کند اگر به راه درست بروید سعادت‌مند می‌شوید حال آنکه اختیار انتخاب راه با خودتان است. ولی امامت به معنای دوم، هدایت از نوع ایصال الی المطلوب و درونی است؛ یعنی برای نشان دادن راه درست دست انسان را می‌گیرد و به مقصد می‌رساند. بدین‌سان هدایت نبی و امام در معنای اول فقط ارائه طریق و راهنمایی و ارشاد است، ولی در معنای دوم هدایت درونی و باطنی است (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۴/ ۳۰۴). علامه طباطبایی در جای دیگر، تعبیر دیگری برای معنای دوم امام، تحت عنوان «رشد دهنده عمل» ارائه کرده است (رخشاد، ۱۳۸۶: ۹۰). توضیح اینکه برای تحقق خارجی یک فعل چندین واسطه باید دست

۱. «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور]؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد» (بقره/ ۱۲۴). «وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ؛ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند» (انبیاء/ ۷۳). «وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ؛ و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند» (سجده/ ۲۴).

به دست دهند تا آن کار واقع شده و به ثمره و نتیجه‌ای که باید، برسد. بنا بر مبنای استوار تجسم اعمال در آخرت هر کاری که انسان انجام می‌دهد قطعه‌ای از بهشت یا جهنم را می‌سازد. عمل نیک برای آنکه به نتیجه حقیقی خود برسد، باید در مراحل ارتقاء پیدا کند؛ به‌عنوان مثال نمازی که انسان می‌خواند باید خالصانه باشد، از عالم برزخ عبور کند، از پل صراط بگذرد و همین‌طور در ترازوی اعمال که قرار گرفت قوی‌تر شده تا به قطعه‌ای از بهشت تبدیل شود. این ارتقاء عمل به‌واسطه هدایت درونی و باطنی امام صورت می‌پذیرد. از همین‌رو علامه از امام به‌عنوان رشد دهنده عمل تعبیر کرده است. بر این اساس، امام کسی است که وقتی انسان یک کار خوب انجام می‌دهد، در اثر آن، ملائکه را وادار می‌کند فکر خوب به ذهن انسان القاء کنند. امام به این معنا، حاضر و غائب ندارد.

#### ج) امام، واسطه اعظم الهی در تدبیر امور هستی

در معنای اول، امام قائم مقام، جانشین و نماینده پیامبر است و در معنای دوم، امام به‌معنای کسی است که از درون انسان را هدایت می‌کند، ولی در معنای سوم امام به‌معنای پیشوا و جلودار کل هستی است؛ به این معنا که در کل هستی هر کاری بخواهد صورت بگیرد به اراده و اذن خدا و به‌صورت طولی به اراده امام انجام می‌شود، خواه مربوط به هدایت درونی باشد یا نباشد و در این مسئله تفاوتی بین انسان و موجودات دیگر، کافر و مؤمن، جاندار و بی‌جان و ... وجود ندارد. هر کار و حالتی از هر شیئی به‌طور مطلق با اذن امام محقق می‌شود. لذا از این معنا به «واسطه اعظم فیض الهی» تعبیر می‌شود (غروی، ۱۴۳۰ق: ۵ / ۳۶؛ حمود، ۱۴۲۱ق: ۲ / ۱۱۴). به‌عبارت دیگر، امام در معنای اول یعنی پیشوای دین در تبیین و اجرای مسائل فردی و اجتماعی و در معنای دوم یعنی هادی درونی به امر الهی و رشد دهنده عمل، ولی در معنای سوم یعنی واسطه اعظم فیض الهی و جانشین خدا در همه چیز که بین او و خدا هیچ فاصله و حاجبی نیست و امام نزدیک‌ترین شخص به خداوند و خلیفه و واسطه اعظم بین خداوند و همه هستی است، به‌طوری که

خداوند هر چیزی را بخواهد ظاهر کند اول در وجود امام ظاهر کرده و سپس در دیگران ظاهر می‌سازد. به چنین وجودی در اصطلاح عرفانی «صادر اول» می‌گویند (ابن عربی، بی‌تا: ۱/ ۱۹۹؛ ۲/ ۲۲۶؛ آملی، ۱۴۲۸ق: ۲/ ۳۸؛ پانوش ۱۶؛ ۳/ ۲۵؛ پانوش ۱۱؛ همو، ۱۳۸۲: ۳۰؛ پانوش ۱۵). در واقع، دستورهای الهی شامل دو بخش است: یک بخش درونی و یک بخش بیرونی. بخش بیرونی آن توسط پیامبران تبیین می‌شود و رسول و نبی کسی است که از جهت بیرونی، خداوند به او مأموریت داده تا ابزارهای هدایت انسان را فراهم آورد و دین را برای وی تبیین نماید و نمونه و الگو در این مسیر باشد و دیگران را از جهت ظاهری به سوی خدا رهبری کند. بعد از پیامبر نیز امام چنین وظیفه‌ای را بر عهده دارد (امامت در معنای اول). گاهی در این هدایت، علاوه بر ابزارهای بیرونی از ابزارهای درونی هم باید استفاده کرد؛ به این معنا که علاوه بر فراهم کردن ابزارهای ظاهری، از درون نیز باید انگیزه‌های بشر را تقویت نمود و او را به سویی که ابزارهای هدایت ظاهری در وجودش اثرگذار باشد، سوق داد. خداوند چنین وظیفه‌ای را بر عهده امام گذاشته است (امامت در معنای دوم). اما معنای سوم امام ارتباطی به مسئله تبیین احکام و هدایت افراد ندارد، بلکه دربرگیرنده شخصیتی است که کل هستی را اداره می‌کند و جانشین خداست؛ کسی که اگر نباشد آفرینش کل هستی پوچ است یا به معنای دیگر کل هستی از طریق او وجودشان را از خدا می‌گیرند.

برجسته‌ترین دلیل قرآنی برای اثبات معنای سوم امامت، آیه خلافت<sup>۱</sup> است که انسان کامل را خلیفه خدا معرفی کرده است. همچنین در میان ادعیه وارده، زیارت جامعه کبیره یکی از مهم‌ترین منابعی است که به هر سه معنای امامت اشاره کرده است (صدوق، ۱۳۶۳: ۲/ ۶۰۹). همچنین یکی از روایات نابی که همانند زیارت جامعه به معنای امامت به‌طور جامع اشاره می‌کند روایتی است که امام رضا (ع) در مرو ایراد فرموده است و در کافی در

۱. «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ تُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/۳۰).

بابی تحت عنوان «باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته» (بابی کم‌نظیر و فراگیر و گسترده درباره فضیلت و صفات امام) ذکر شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۱/ ۱۹۹). این حدیث یکی از بهترین احادیثی است که شأن و منزلت امام را (با توجه به هر سه معنای آن) بیان کرده است.

### مفهوم «ولایت» در لغت و اصطلاح

واژه «ولایت» در لغت از ریشه «وَلَّى» می‌باشد که مشتقات آن مثل «وَلَّیَّ»، «اولیاء»، «ولایت» و ... در ۲۳۱ مورد در قرآن کریم به کار رفته است. با توجه اینکه واژه‌های «ولایت» و «وَلَّیَّ» هر دو به یک معنی هستند، هرچند برخی خواسته‌اند بین آن دو تفاوت قائل شوند (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۱/ ۸۸۵؛ طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۳/ ۳۱۷) در کتب لغت، ولایت را به قرب و نزدیکی دو چیز معنا کرده‌اند (راغب، بی‌تا: ۱/ ۸۸۵). ولی اگر دقیق‌تر شویم به هر تقرّب و نزدیکی ولایت گفته نمی‌شود، زیرا در این صورت در آیات قرآن برای این منظور از واژه «قُرْب» استفاده می‌شد، حال آنکه اساساً در زبان عربی، ولایت به نوعی از نزدیکی اطلاق می‌شود که یک سیطره و تسلط در آن وجود داشته باشد؛ یعنی انسان به نحوی با چیزی یا شخصی نزدیک شود که یا او بر انسان سیطره داشته باشد و یا انسان بر او تسلط و سیطره پیدا کند. دیدگاه علامه طباطبائی نیز قریب به همین معناست (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۳/ ۳۱۷). اگرچه بر این اساس، در تمام موارد آیات قرآن «ولایت» به معنای تصرف و تسلط به کار رفته است و معانی دیگر تابعی از این معنا به‌شمار می‌آیند، اما در اصطلاح، اندیشمندان اسلامی در جای‌جای کتب تفسیری و شروح روایات، کلام و فلسفه و عرفان نظری و عملی اقدام به پرده‌برداری از معنای ولایت کرده‌اند. لذا شایسته است در ذیل به معانی و اصطلاحات گوناگون آن اشاره شود که عبارت‌اند از:

۱- ولایت محبت، به معنای دوست داشتن و مهر ورزیدن

۲- ولایت نصرت، به معنای یاری و یآوری کردن



۳- ولایت به معنای پذیرش سرپرستی دیگری به عنوان اولی به تصرف و تحت سرپرستی او درآمدن در حوزه تشریح که به «ولایت تشریحی» نامبردار است.

۴- ولایت به معنای اعتقاد به سرپرستی و اولی به تصرف بودن کسی در حوزه تکوین و امور هستی که «ولایت تکوینی» نامیده می‌شود.

۵- ولایت به معنای دست یافتن به علم حضوری و شهود سرپرستی خداوند و اولیای او بر تکوین و هستی.

از این معانی و اصطلاحات، اصطلاح سوم محل نزاع شیعه و اهل تسنن در مباحث امامت است و اصطلاح چهارم و پنجم به ترتیب در عرفان نظری و عرفان عملی مورد بحث قرار می‌گیرد که به نوبه خود هر دو، وامدار قرآن و احادیث و به‌ویژه روایات اهل بیت (ع) در این زمینه می‌باشند (بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۴۱۵ق: ۳۹۴؛ دغیم، ۱۹۹۸م: ۱۲/ ۱۶۴۲؛ طباطبایی، ۱۳۹۳: ۵/ ۳۶۸؛ ۱۱/ ۶).

از معانی مذکور آنچه با نوشتار حاضر تناسب دارد، ولایت به معنای تولی و سرپرستی است که دو معنا می‌توان برای آن ذکر کرد: اگر ولایت را به معنای سرپرستی در تبیین و اجرای دین بدانیم با معنای اول امامت (که محل اختلاف شیعه و اهل تسنن است) منطبق است و اگر ولایت را به معنای سیطره داشتن بر کل جهان هستی (ولایت تکوینی) بدانیم، این مفهوم از شئون امام و مساوی با معنای سوم امامت خواهد بود.

### گونه‌های ولایت

#### ۱- ولایت تکوینی و ولایت تشریحی خدا

ولایت خداوند بر بندگان بر دو نوع است: تکوینی و تشریحی. ولایت تکوینی خداوند به این معناست که هر کاری در جهان خارج از هر موجودی انجام گیرد، تحت سیطره و تسلط خداوند است. به عبارت دیگر خداوند سرپرستی آن به آن و لحظه به لحظه همه موجودات اعم از جمادات، گیاهان، حیوانات، انسان‌ها و ملائکه و... را برعهده دارد و تمام افعال، افکار

و خصلت‌های درونی آنها تحت سرپرستی خداوند قرار دارد. ولایت تکوینی خداوند یعنی سرپرستی و تسلط بر تمام افعال و صفات و بود و نمود همه موجودات در هر لحظه، به نحوی که در بیرون هیچ کاری از هیچ موجودی سر نمی‌زند، مگر با ولایت و سرپرستی خداوند. ولایت تکوینی بالاصاله متعلق به خداوند است؛ «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (کهف/ ۴۴). در این آیه، ولایت تکوینی به‌طور کلی مخصوص خداوند معرفی شده است. ولایت تشریحی، به معنای ولایت در قانونگذاری است. از آنجا که قدرت و مالکیت متعلق به خداوند است، حق اعمال قانون و تشریح نیز به خداوند تعلق دارد. ولایت تشریحی به تبع ولایت تکوینی از آن خداوند است. پس از آنجایی که وجود موجودات تحت سرپرستی خداوند است، امر و نهی نیز باید از سوی خداوند باشد؛ چنانکه آیات متعددی (مانند: یوسف/ ۴۰) بر این مسئله دلالت دارند.

## ۲- ولایت تکوینی و ولایت تشریحی غیر خدا

ولایت بالاصاله متعلق به خداوند است. آیا خداوند این ولایت کلی بر موجودات را به بندگان دیگر تفویض کرده است؟ در مورد ولایت تکوینی پاسخ مثبت است؛ یعنی هر کس که مرتبه وجودی بالاتری دارد، نسبت به پایین‌تر از خودش، شمه‌ای از ولایت تکوینی دارد. این ولایت از سوی خداوند تفویض شده است، زیرا خداوند هیچگاه مستقیماً اعمال ولایت تکوینی نمی‌کند و اداره همه امور از طریق اسباب و مسببات صورت می‌گیرد. بنابراین خداوند ولایت تکوینی خود را از طریق اولیاءالله و معصومین (ع) و ملائکه و دیگر موجودات اعمال می‌کند. در نتیجه هر چیزی که در جهان کارساز است و کمکی به پایین‌تر از خود می‌کند، به نحوی اعمال ولایت تکوینی می‌کند. البته ولایت کلی بالاصاله فقط و فقط متعلق به خداوند است و تنها اوست که لحظه به لحظه بر همه موجودات اعمال ولایت می‌کند، لیکن خداوند مراتبی از این ولایت را به غیر خود داده که بالاترین مرتبه از آن به معصومان (ع) و بعد از ایشان به دیگر اولیاء الهی داده شده است. ما معتقدیم پیامبر اکرم (ص) و معصومان (ع)

این مرتبه اعلای ولایت را دارا هستند. در مورد ولایت تشریحی و ضیعت به‌گونه‌ای دیگر است؛ یک ولیّ خدا ممکن است دارای مراتب و درجات بالاتری از برخی پیامبران باشد، ولی صاحب ولایت تشریحی نباشد. این نکته، محل لغزش است. برخی تصور می‌کنند اگر شخصی دارای مقام بالایی است، حق تشریح و صدور دستورالعمل را هم دارد. درحالی که ما معتقدیم تشریح و امر و نهی فقط مختص کسانی است که خداوند این سمت را به آنان داده باشد. تمام انبیاء و اولیایی که حد فاصل حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) بوده‌اند، در هر درجه و رتبه و مقامی، باید به شریعت حضرت موسی (ع) عمل نموده و حق صدور دستور و قانون را نداشته‌اند. بنابراین، یک ولی خدا ممکن است با اذن الهی بتواند در هستی تصرف نماید، ولی به هیچ وجه ولایت تشریحی ندارد. از این رو برای پرهیز از انحراف باید ولایت تکوینی و تشریحی را از هم تفکیک کرد. بهترین شاهد بر این اعتقاد، ماجرای حضرت موسی (ع) و خضر (ع) می‌باشد که در قرآن کریم به آن اشاره شده است (کهف/ ۶۵-۸۲).

#### الف) ولایت تشریحی پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع)

خداوند ولایت تشریحی را به پیامبر اکرم (ص) واگذار کرده است؛ چنانکه می‌فرماید: «وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر/ ۷)؛ یعنی هر چه پیامبر اکرم (ص) به شما گفت، آن را بگیرید و به آن عمل کنید و هر آنچه که شما را از آن نهی کرد، پرهیز کنید و آن را انجام ندهید. این آیه به صراحت بیان می‌دارد که خداوند ولایت تشریحی خود را به پیامبر اکرم (ص) واگذار کرده است. در روایات متواتر و صحیح متعددی که مورد قبول سنی و شیعه است تصریح شده که پیامبر اکرم (ص) به اذن خداوند این ولایت را به اهل بیت (ع) واگذار کرده است. حدیث ثقلین نمونه بارزی از این روایات می‌باشد (نیشابوری، بی‌تا: ۱۰۹/۳ و ۱۱۰).

#### ب) ولایت استقلالی و ولایت تبعی یا مجازی

ولایت حقیقی و استقلالی فقط متعلق به خداوند است و در دیگران از کانال خداوند تجلی پیدا می‌کند، لذا به ولایت غیرخدا، ولایت تبعی یا مجازی گفته می‌شود. اعمالی که

انجام می‌دهیم با اراده ما انجام می‌گیرد، ولی این اراده نسبت به اراده خداوند امری آینه‌وار است و در واقع این اراده خداوند است که از کانال ما جاری می‌شود. حتی اراده و ولایت معصومین (ع) و اولیاء و انبیاء الهی نیز نسبت به ولایت خدا تبعی و مجازی است. هر آنچه در هستی اتفاق می‌افتد، حتی معجزه پیامبران، همگی ولایت تبعی و پرتویی از ولایت حقیقی خداوند است که لحظه به لحظه همه چیز را تحت ولایت خود دارد. بنابراین هر ولایتی به غیر از ولایت خداوند مجازی است؛ مانند ولایت معصوم، فقیه، قاضی، پدر، شوهر و ... اگر انسانی هم ولایت بر چیزی دارد، مثلاً عارف بر کل هستی سیطره پیدا می‌کند، در واقع ولایت خداوند را اجرا می‌کند. به این ولایت، «ولایت تولیتی» گفته می‌شود؛ یعنی عارف متولّی ولایت حقیقی الهی می‌شود و آنهایی که ولایت او را می‌پذیرند، به این واسطه تحت ولایت خداوند قرار می‌گیرند.

### تحلیل و بررسی

اکنون پس از ذکر معانی گوناگون ولایت و امامت، به بحث و تحلیل پیرامون این مسأله می‌پردازیم که مقصود از ولایت و امامتی که در آیات و روایات مربوط به غدیر آمده چیست و کدام یک از انواع ولایت و امامت مراد است؟

در نوشتار حاضر بیان داشتیم که ولایت و امامت در معانی زیر کاربرد دارد:

۱- ولایت محبت

۲- ولایت نصرت

۳- ولایت تصرف و جانشنی پیامبر (ص) در مرجعیت دینی و برقراری حکومت اسلامی

۴- هدایت باطنی اعمال

۵- ولایت تکوینی و واسطه اعظم خداوند در تدبیر امور هستی

۶- ولایت شهودی و دست یافتن به شهود سرپرستی خداوند بر کل امور هستی

با بررسی هریک از شش مورد مذکور مشخص می‌گردد ولایت و امامتی که در غدیر مطرح بوده، کدام معنا بوده است:

۱ و ۲. ولایت محبت و ولایت نصرت: اهل تسنن معتقدند مقصود از ولایت مطرح شده در آیات و روایات مربوط به روز غدیر یکی از دو نوع ولایت یاد شده است و پیامبر اکرم (ص) از بیان ولایت علی (ع) همین معنا را در نظر داشته که همگان باید علی (ع) را دوست بدارند و او را یاری کنند (آلوسی، ۱۴۱۵ ق: ۶ / ۲۸۷). افزون بر وجود قراین لفظی فراوان در متن آیات و روایات مربوط، موضوعی که نوشتار حاضر در صدد بیان آن نیست، قراین عقلی و قطعی این احتمال را غیر موجه جلوه می‌دهد. از جمله اینکه این‌گونه ولایت در مورد همه مؤمنان جاری است و شایستگی دوست داشتن و یاری کردن همه مؤمنان وظیفه عمومی همگان است و اختصاص به علی (ع) ندارد و نیز برای بیان چنین مسأله ساده‌ای نیازی به برقراری اجتماع بزرگ و این همه تأکید، آن هم در اواخر عمر شریف پیامبر اکرم (ص) نبود.

۳. ولایت تصرف: به‌معنای اولی بودن به تصرف علی (ع) همانند رسول اکرم (ص) در امور مربوط به تبیین و اجرای دین است. افزون بر شواهد لفظی موجود در آیات و روایات، به‌طور کلی نیاز اجتماعی مسلمانان در آینده و به‌ویژه موقعیت روز غدیر ایجاب می‌کند که مراد از ولایت و امامت مطرح شده چنین گونه‌ای از ولایت برای تدبیر امور دینی و اجتماعی مسلمانان باشد. افزون بر این با توجه به انحصار معنای ولایت در زبان عرب و عرف جامعه و انواع اصطلاحاتی که به صورت استقراء (اگرچه نه در حد حصر عقلی) بیان شد و با توجه به اینکه انواع دیگر ولایت در اینجا نمی‌تواند مراد باشد، راهی جز پذیرش اینکه مقصود از امامت و ولایت مطرح شده در غدیر، ولایت به‌معنای اولی به تصرف بودن علی (ع) برای همه مسلمانان بعد از پیامبر اکرم (ص) در تبیین و اجرای دین و برقراری حکومت اسلامی و لزوم پیروی از او در تمامی این امور نخواهد بود.

آیا عقل می‌پذیرد که پیامبر همه مسلمانان را در آخرین حج در محلی جمع کند که بگوید من با شخص خاصی دوست هستم، شما هم دوست او باشید؟! با وجود آنکه در موارد متعدد از قرآن کریم، واژه «ولی» در مقابل «نصیر» به معنای یار و یاور آمده است (بقره/ ۱۰۷، ۱۲۰؛ توبه/ ۷۴، ۱۱۶؛ عنکبوت/ ۲۲؛ شوری/ ۸، ۳۱) باید یادآور شد که به کار رفتن این دو واژه در کنار هم، تفتن در عبارت نیست، بلکه دلیلی است بر اینکه معنای این دو واژه با هم متفاوت است. «نصیر» به معنای یاری کردن جزئی می‌باشد؛ یعنی فرد توانایی انجام بخشی از کاری را دارد ولی برای اتمام و به سرانجام رساندن آن نیاز به ناصر و یاور دارد، در حالی که «ولی» بار معنایی بیشتری از نصرت و یآوری دارد و فرد به‌طور کلی بدون ولایت ولی قابل به انجام کاری نیست. به عبارتی ولی، فرد را کاملاً تحت سلطه خود می‌گیرد؛ چنانکه قرآن فراوان به آن اشاره دارد.

بر این اساس، در موارد ولایت یک نوع تصرفی وجود دارد و ولایت فقط دوست داشتن و محبت ساده یا یک نزدیکی تنها نیست و اگر می‌گوییم خداوند یا معصومین (ع) یا فقها و ... ولایت دارند، همه به همین معناست. پس اگر ما ولایت خداوند و اولیاء الهی و معصومین (ع) را می‌پذیریم، به معنای صرفاً داشتن محبت تنها نیست، بلکه پذیرفتن نفوذ و تسلط ایشان بر خود می‌باشد.

به بیان جامع‌تر، ولایت در اولین مرحله «ولایه الحبّ» به معنای دوستی و محبت است، در مرحله دوم «ولایه النصره و الاعانه» به معنای یاری کردن و کمک کردن است، به طوری که محب خود را در اختیار آن کسی که مولای اوست قرار می‌دهد و هر کاری که او بگوید انجام می‌دهد. در مرحله سوم به معنای سرسپردگی می‌باشد که محب با تمام وجود در اختیار مولا و ولیّ می‌باشد. ولایت در غدیر به معنای سوم است؛ چراکه اگر این معنا مورد نظر نباشد، تسلیم شدن در مسائل دینی در برابر شخصیتی چون حضرت علی (ع) و اولیای دین تحقق

پیدا نمی‌کند. معنای سوم درحقیقت به مسئله ولایت‌پذیری اشاره دارد؛ یعنی تمام کارها و حتی دل و تمام وجود ما باید بعد از پیامبر اکرم (ص) سرسپرده حضرت علی (ع) باشد. از این گذشته، عقل حکم می‌کند که خداوند کارهای خود را عالمانه انجام دهد. اگرچه عقل بر خداوند حاکم نیست، ولی خداوند فعلش را چنان قرار می‌دهد که عاقلانه باشد؛ زیرا اگر خداوند غیرعاقلانه و برخلاف عقل رفتار کند، از عدالت و حکمت دور می‌افتد و دیگر نمی‌توانیم او را «حکیم» خطاب کنیم؛ چراکه حکیم یعنی کسی که کارهای سنجیده انجام می‌دهد. لذا خداوند بر اساس حکم عقلایی رفتار کرده و شخص برتر را به‌عنوان خلیفه بعد از پیامبر تعیین نموده است. به همین دلیل ما در اصول دین بحث عدل را مطرح می‌کنیم و می‌گوییم خداوند باید بر اساس عدالت رفتار کند؛ چراکه در غیر این صورت، تمام دستوره‌های او لغو و بیهوده خواهد بود.

اگر خداوند در سرانجام کار، افراد عاصی و گناهکار را ببخشد و همه را به بهشت ببرد، پس برای چه پیامبران و کتاب‌های آسمانی را فرستاده است؟! به این ترتیب تمام کارهای خداوند زیر سؤال رفته و همه لغو و بیهوده می‌گردد. از این‌رو خداوند نمی‌تواند بیش از اندازه ببخشد و کریم بودن او تا اندازه‌ای است که عدالت و حکمت وی را زیر سؤال نبرد. بر این اساس صفات عدالت و حکمت خداوند حکم می‌کند که بعد از پیامبر برترین شخص را برگزیند. بنابراین اگر فرضاً کسی برتر از حضرت علی (ع) یا برتر از X و Y بر روی زمین بود خداوند باید او را انتخاب می‌کرد. در غیر این صورت کار خداوند بدون حکمت و تدبیر خواهد بود. به همین دلیل ما قائلیم که امام باید افضل باشد و این مصداق عدل خداوند است. ولی اهل تسنن قائل به این موضوع نیستند و می‌گویند: «خداوند می‌تواند فرد غیر فاضل و برتر را بر فرد فاضل و برتر حاکم قرار دهد!» (ایچی، ۱۹۹۷م: ۳ / ۴۶۱). لذا بر این اساس می‌گویند خداوند می‌تواند درنهایت، یزید را به بهشت و امام حسین (ع) را به جهنم ببرد و می‌توان نماز ظهر را پشت سر خلیفه‌ای خواند و وقتی او کشته شد، نماز عصر را

پشت خلیفه‌ای که او را کشته است خواند. در حالی که این امور خلاف عقل است و خداوند هرگز چنین نمی‌کند که کسی را که برتر است کنار گذاشته و دیگران را که نسبت به او پایین هستند بر وی حاکم سازد. اقتضای عدل الهی این است که شخص برتر حاکم شود. به اقرار شیعه و سنی، حضرت علی (ع) از همه افضل بوده و همه ایشان را عادل‌تر، قاضی‌تر، دقیق‌تر، باتقواتر و شجاع‌تر می‌دانند. به طوری که این برتری در کلمات و سیره ایشان کاملاً مشهود است. اگر زندگی‌نامه و سخنان دیگران را در کنار زندگی‌نامه حضرت علی (ع) قرار دهیم متوجه می‌شویم که اصلاً با یکدیگر قابل مقایسه نیستند. عمر خود اعتراف کرده است: «لولا علی لهلك عمر»؛ اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد (ابن ابی الحدید، بی تا: ۱/ ۱۸). وی در هر مسئله‌ای که در مانده می‌شد به حضرت علی (ع) مراجعه می‌کرد. چنانکه در جایی دیگر گفته است: «خداوند مرا ننگه ندارد برای روزی که ابوالحسن در کنار من نباشد»، یعنی وی می‌ترسید که مبادا در حلّ مشکلی به حضرت (ع) دسترسی نداشته باشد (همانجا).

از این رو مهم‌ترین مسئله برای یک رهبر که به تمام جوانب توجه دارد و مردم زمان خود را اصلاح نموده است این است که این راه را بعد از خود نیز باقی بگذارد. به همین دلیل عاقلانه نیست که پیامبر (ص) برای بعد از خودش کسی را تعیین نکرده باشد و ما اگر هیچ دلیلی نداشتیم و هیچ لفظی وجود نداشت (که دارد)، در برابر افراد مخالف بیان همین ادله عقلانی کافی است. بنابراین مراد از ولایتی که پیامبر (ص) در آخرین روزهای عمر شریفشان در غدیر مطرح فرمودند، ولایت به معنای دوستی نیست، بلکه به معنای سرسپردگی و اطاعت از امر کسی است که خداوند او را فرستاده است.

۴ و ۵ و ۶. ولایت باطنی در رشد اعمال، ولایت تکوینی فراگیر و ولایت شهودی: اگرچه در ثبوت این سه گونه ولایت برای علی (ع) حرفی نیست و شواهد روایی فراوانی دال بر آن است و شیعه و سنی از این جهت علی (ع) را مولی‌الموحّدین برمی‌شمارند، لیکن حقیقت این است که این گونه ولایت‌ها، یک سلسله امور باطنی، معنوی و عرفانی هستند



که شخص در اثر ارتقای ایمان و یقین بدان دست می‌یابد و نیازی به تبیین اجتماعی آن در روز غدیر یا غیر آن نیست. از این گذشته، موقعیت روز غدیر، که یک مسأله اجتماعی و سیاسی و حکومتی را ایجاد می‌کرد، جای مناسبی برای بیان این‌گونه ولایت نبود. از این‌رو حتی اهل تسنن، ولایت و امامت مورد نظر در روز غدیر را بر این‌گونه ولایت‌ها، حمل و معنا نکرده‌اند. به تعبیر امام خمینی (ره) غدیر روزی است که علی (ع) به این روز شرافت داده است نه اینکه علی (ع) در آن روز به مقامی رسیده است؛ چنانکه می‌فرماید: «ولایتی که در حدیث غدیر است به معنای حکومت است، نه به معنای مقام معنوی ... بنابراین، اینکه حدیث غدیر را ما حساب کنیم که می‌خواهد یک معنویتی را برای حضرت امیر یا یک شأنی را برای ایشان درست کند نیست. حضرت امیر است که غدیر را به وجود آورده است و مقام شامخ اوست که اسباب این شده است که خدای تبارک و تعالی او را حاکم قرار بدهد» (خمینی، بی‌تا: ۱۱۳/۲۰).

### نتیجه‌گیری

حاصل پژوهش حاضر که درباره تبیین مفهوم ولایت و امامتی است که در آیات و روایات در خصوص غدیر مطرح شده، این است که مقصود از این ولایت و امامت به پشتوانه دلایل عقلی و نقلی، صرفاً ولایت تصرف و جانشینی پیامبر (ص) در مرجعیت دینی و برقراری حکومت اسلامی است و گونه‌های دیگر ولایت از قبیل ولایت محبت، ولایت نصرت، هدایت باطنی در رشد اعمال، ولایت تکوینی فراگیر و واسطه اعظم خداوند در تدبیر امور هستی و ولایت شهودی و دست یافتن به شهود سرپرستی خداوند بر کل امور هستی نمی‌تواند مراد باشد.

## فهرست منابع

١. قرآن کریم.
٢. ابن أبی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیة عیسی البابی الحلبي و شرکا، بی تا.
٣. ابن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، بیروت: دارالصادر، بی تا.
٤. ابن فارس، أحمد، معجم مقاییس اللغة، عبدالسلام محمد هارون، دارالفکر، ١٣٩٩ق.
٥. ایچی، عضدالدین عبدالرحمن، المواقف، عبدالرحمن عمیره، بیروت: دارالجیل، ١٩٩٧م.
٦. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٦ج، ١٤١٥ق.
٧. آملی، حیدر بن علی، تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم، السید محسن الموسوی التبریزی، قم: نور علی نور، ١٤٢٨ق.
٨. بنیاد پژوهش های اسلامی، شرح المصطلحات الكلامیه، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیة، ٢ج، ١٤١٥ق.
٩. تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر، شرح المقاصد فی علم الکلام، پاکستان: دار المعارف النعمانیة، ١٤٠١ق.
١٠. تهنوی، محمدعلی بن علی، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، بیروت: مکتبة لبنان ناشرون، ٢ج، ١٩٩٦م.
١١. جرجانی، میر سیدشریف، شرح المواقف و یلیه حاشیتی السیالکوتی و الحلبي، قم: منشورات شریف رضی، ٨ج، ١٣٢٥.
١٢. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: دارالعلم للملایین، ٧ج، ١٣٧٦.

۱۳. حاکم نیشابوری، محمد، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق یوسف عبدالرحمن المرعشی، بیروت: بی تا.
۱۴. حلی، علامه حسن به یوسف، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم: جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۲ق.
۱۵. حلی، محقق جعفر بن حسن، *مناهج الیقین فی اصول الدین*، تهران: دارالاسوه للطباعه و النشر، ۱۴۱۵ق.
۱۶. حمود، محمد جمیل، *الفوائد البهیة فی شرح عقائد الإمامیه*، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۲، ج، ۱۴۲۱ق.
۱۷. خمینی، روح الله، *صحیفه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، بی تا.
۱۸. دغیم، سمیح، *موسوعه مصطلحات علم الکلام الاسلامی*، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۸م.
۱۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت: دار القلم، بی تا.
۲۰. ربانی گلپایگانی، علی، *القواعد الکلامیه*، قم: مؤسسه امام الصادق (ع)، ۱۴۱۸ق.
۲۱. رخشاد، محمد حسین، *در محضر علامه طباطبایی*، قم: سما قلم، ۱۳۸۶.
۲۲. سبحانی، جعفر، *الالهیات علی هدی الكتاب و السنة و العقل*، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۴، ج، ۱۴۱۳ق.
۲۳. شرف الدین، عبدالحسین، *تشییید المراجعات و تفنید مکابرات*، قم: الحقائق، ۱۳۸۵.
۲۴. صدوق، شیخ ابن بابویه محمد بن علی، *من لایحضره الفقیه*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ج ۲، ۱۳۶۳.
۲۵. صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات*، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.

۲۶. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ق.

۲۷. غروی، علی، *مصباح الفقاهه فی المعاملات*، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۳۰ق.

۲۸. فراهیدی، خلیل، *کتاب العین*، قم: هجرت، بی تا.

۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۸ ج، ۱۴۰۷ق.

## امام علی (ع) و مصداق‌شناسی آیه «السابقون»

### از منظر فریقین و پاسخ به شبهات

هاشم اندیشه \*

#### چکیده

آیه ۱۰ سوره مبارکه واقعه، به آیه «سابقون» معروف است که درباره سبقت و پیشی گرفتن امام علی (ع) و اهل بیت (ع) از منظر شیعه و دیگر افراد همچون صحابه پیامبر (ص) از دیدگاه اهل سنت در ایمان و عمل و ورود به بهشت است. روایات فریقین حاکی از آن است که مقصود از «السابقون» در این آیه باز هم دقیقاً مشخص نیست. نوشتار حاضر با تمرکز بر موضوع امام علی (ع) و مصداق‌شناسی آیه «السابقون» از منظر فریقین و پاسخ به شبهات به شیوه توصیفی-تحلیلی به بررسی و تحلیل موضوع پرداخته است. از این‌رو نخست به شأن نزول آیه و سپس به بررسی آراء گوناگون پیرامون آیه مذکور از منظر فریقین و در ادامه به بررسی مصادیق آیه مبارکه از دیدگاه اندیشمندان شیعه و تسنن پرداخته و در انتها، به بیان شبهات پیرامون این آیه و پاسخ بدان‌ها اشاره داشته و نشان داده است که مصداق نهایی آیه سابقون در کتب فریقین امام علی (ع) می‌باشد.

**کلیدواژگان:** امام علی (ع)، سوره واقعه، آیه السابقون، مصداق‌شناسی، فریقین.

---

\* دانشجوی دکتری دانشکده اصول الدین قم؛ hashem.andisheh@gmail.com

## مقدمه

طبق نظر اندیشمندان و علما و مفسران شیعه و سنی، مصادیق آیه «سابقون»<sup>۱</sup> در قرآن، افراد مختلفی هستند (قمی، ۱۴۰۴ق: ۲/ ۴۱۲؛ طبرسی، ۲۰۰۵م: ۹/ ۲۰۶ و ۳۲۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۶/ ۱۱۸؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق: ۵/ ۲۲۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۹/ ۱۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۳/ ۲۰۵). «سابقون» کسانی هستند که در نعمت‌های بی‌پایان و گوناگون بهشت از جمله خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های پاکیزه و لذیذ (واقعه/ ۱۸- ۲۱) با همسران پاکیزه و زیبا و دلنشین به سر می‌برند (واقعه/ ۲۲ و ۲۳). اصحاب المیمنه نیز در باغ‌هایی سرشار از انواع میوه‌ها که به‌آسانی در دسترس آنان هستند و هیچ‌گونه زوالی ندارند به سر می‌برند (واقعه/ ۲۸ - ۳۳) و با همسرانی بلندمرتبه که بس یار عشق‌ورز و بامحبتند در بهشت به کامیابی مشغولند (واقعه/ ۳۴ - ۳۷).

روایات فریقین حاکی از آن است که مقصود از «السابقون» در این آیه شخصیت‌های گوناگونی هستند (صدوق، ۱۴۰۴ق: ۲/ ۳۱؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۴ق: ۱/ ۷۰؛ طبرسی، ۲۰۰۵م: ۹/ ۲۱۵؛ سیوطی، ۱۳۸۸ق: ۲۴/ ۱۳۸؛ سیوطی، ۱۹۹۳م: ۶/ ۱۵۴؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق: ۵/ ۲۰۶؛ آلوسی، بی‌تا: ۲۷/ ۱۳۲) و بعضی منظور از «السابقون» را امامان معصوم (ع) و شیعیان آن بزرگواران (ع) و برخی صحابه را، در ایمان و عمل و ورود به بهشت، می‌دانند (صدوق، ۱۴۰۴ق: ۲/ ۳۱؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۴ق: ۱/ ۷۰؛ سیوطی، ۱۹۹۳م: ۶/ ۱۵۴؛ آلوسی، بی‌تا: ۲۷/ ۱۳۲).

نوشتار حاضر در پی پاسخگویی به سؤالات زیر است:

- آیا مقصود از «السابقون» امام علی (ع) و فرزندان‌شان (ع) است؟
- آیا منظور از «السابقون» همان صحابه پیامبر (ص) است؟
- مفسران و روایات درباره «السابقون» چه کسی را مد نظر قرار داده‌اند؟

۱. «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقعه/ ۱۰ و ۱۱).

از این رو به نظر می‌رسد بهترین روش برای استنباط آیه «السابقون» از منظر فریقین با رویکردی تفسیری، روش تفسیری- استنباطی است که البته می‌تواند دامنه وسیعی داشته باشد و حتی روش تحلیل مفهومی متداول را نیز شامل شود. تفصیل این روش در کتاب‌های تفسیری و علوم قرآن و کتب حدیثی آمده و بسته به تنوع دیدگاه‌های اشخاص، متنوع است. برای استنباط گزاره‌های تفسیری و دینی و ... از این متون، از تفسیر متن و تحلیل گفتار استفاده می‌شود.

به‌منظور تفسیر گفتار، ۱. دست یافتن به فهم متن و ۲. دریافت مقصود اصلی متن، لازم است. برای منظور اول نیاز است که نخست مفاهیم متن به‌طور دقیق بررسی گردند و برای منظور دوم نیاز است که قرینه‌هایی که در مورد متن وجود دارد، واکاوی شود. از این رو در این نوشتار هر آنچه به فهم متن کمک می‌کند و در فهم آن مؤثر باشد، بررسی می‌گردد. بررسی‌های انجام شده در خصوص محور نوشتار حاضر نشان داد آثار پدید آمده درباره این آیه را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

دسته نخست: تفاسیری که مفسران، آیه را ذکر نموده و با آیات دیگر و روایات پیرامون آیه، در ذیل آن آیه، به تفسیر آن پرداخته‌اند؛ مانند: قمی، ۱۴۰۴ق: ۲/ ۴۱۲؛ طبرسی، ۲۰۰۵م: ۹/ ۲۰۶، ۲۱۵، ۳۲۳؛ ۲۴/ ۱۳۸؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۶/ ۱۱۸؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق: ۵/ ۲۲۵، ۲۰۶؛ سیوطی، ۱۹۹۳م: ۶/ ۱۵۴؛ آلوسی، بی تا: ۲۷/ ۱۳۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۹/ ۱۴، ۲۰۰-۲۰۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۸/ ۲۶۴؛ ۲۳/ ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷. دسته دوم: معمولاً کتب و اسناد روایی یا غیرروایی هستند که آیات و روایات مربوط به اهل بیت (ع) هم در آن کتب و اسناد، مورد بررسی قرار داده شده و آیه مورد نظر نیز در کنار سایر آیات، مورد بحث قرار گرفته است. آثاری همچون: کلینی، ۱۴۱۷ق: ۲/ ۶۳؛ صدوق، ۱۴۰۴ق: ۲/ ۳۱؛ مفید، ۱۴۱۳ق: ۱/ ۱۹۳؛ طوسی، ۱۴۱۴ق: ۱/ ۷۰، ۱۲۶/ ۲، ۱۴۳؛ طبرسی، ۱۴۱۶ق: ۱/ ۸۴؛ حر عاملی، ۱۴۱۴ق: ۲۷/ ۱۴۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۱۰/ ۱۴۰؛ ۱۰۲/ ۵۰).

دسته سوم: مقالاتی درباره آیه مورد نظر هستند که می‌توان به مقاله «بررسی آیه (ثله من الاولین\* و قلیل من الاخرین)» از مهدی مطیع و محسن خالقی و پیمان کمالوند و مقاله «بررسی برخی آیات متناقض‌نما در قرآن حکیم» از مهدی موسوی و مقاله «اولیات علی (ع)» از حجت‌الاسلام محمود درخشانی اشاره کرد.

در خصوص شأن نزول این آیه نیز باید گفت مفسران امامیه به اتفاق آراء، نزول این آیه را درباره امام علی (ع) می‌دانند (قمی، ۱۴۰۴ق: ۲/۴۱۲؛ طبرسی، ۲۰۰۵م: ۲۰۶/۹، ۳۲۳) و برخی محدثان و مفسران شیعه، در این باره، روایاتی از رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) نقل کرده‌اند (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۱/۷۰؛ فتال نیشابوری، ۱۳۸۱: ۱۰۵؛ طبرسی، ۲۰۰۵م: ۲۱۵/۹). شایان ذکر است که مفسران اهل سنت در شأن نزول آیه دچار تفرقه بوده و چندین شأن نزول در خصوص آن ذکر کرده‌اند.

### مفهوم‌شناسی

«سبق» به معنای تقدم است. این لغت در ابتدا به معنای تقدم در سیر اطلاق می‌گردید و در آیاتی مانند نازعات/ ۴ و یوسف/ ۱۷، ۲۵ در این معنا استعمال شده است، اما به تدریج بر جنبه‌هایی دیگر، از جمله سبقت در انجام کارهای نیک و صالح اطلاق گردید که در آیات واقعه/ ۱۰ و آل عمران/ ۱۱۴ به این معنا به کار رفته است (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ۳۹۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۹/۲۹۰).

### آراء گوناگون پیرامون آیه «و السابقون السابقون»

#### ۱- سابقون در ایمان و خیرات و جنت

علامه طباطبایی معتقد است در قرآن کریم آیه‌ای که صلاحیت تفسیر «السابقون» اول را داشته باشد آیات شریفه ۳۲ سوره فاطر و ۱۴۸ سوره بقره و ۶۱ سوره مؤمنون است که از آنها چنین استنباط می‌شود که مراد از «سابقون» کسانی هستند که در ایمان و خیرات سبقت می‌گیرند و قهراً نیز وقتی به اعمال خیر سبقت می‌گیرند، به مغفرت و رحمتی هم



که در ازای آن اعمال است پیشی خواهند گرفت؛ لذا در آیه ۲۱ سوره حدید به جای امر به سبقت در اعمال خیر، دستور داده شده به مغفرت و جنت سبقت گیرند. پس سابقون به خیرات، سابقون به رحمت و مغفرتند و در آیه مورد نظر هم که می‌فرماید: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» مراد از سابقون اول، سابقین به خیرات و مراد از سابقون دوم، سابقین به اثر خیرات یعنی مغفرت و رحمت است و به‌گفته علامه طباطبایی مبتدا و خبرند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۹ / ۱۹۸ - ۲۰۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۳ / ۲۰۵).

### ۲- برابر بودن سابقون اول و دوم

طبرسی و آلوسی معتقدند مراد از سابقون دوم نیز همان سابقون اول است و دومی تأکید اولی است و آیه بعدی یعنی «أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقعہ / ۱۱) خبر مبتدا واقع می‌شود (طبرسی، ۲۰۰۵م: ۲۴ / ۱۳۸؛ آلوسی، بی‌تا: ۲۷ / ۱۳۲).

### ۳- سابقین به توبه و کارهای خوب

سعید بن جبیر معتقد است مراد این آیه، سابقین به توبه و سابقین به اعمال و کارهای خوب است (طبرسی، ۲۰۰۵م: ۹ / ۳۲۵؛ ۲۴ / ۱۳۸).

### ۴- سابقین دوم بهتر از سابقون اول و مؤکد بر آن

مطابق نقل شیخ طوسی، جبائی بر این اعتقاد است که سابقون دوم بهتر از سابقون اول است و ممکن است که دومی تأکید برای اول باشد (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۹ / ۴۹۰).

### مصادیق «السابقون»

از مهمترین مباحثی که در آیه مورد نظر، توجه صاحب‌نظران را به خود معطوف داشته، مسئله مصادیق «السابقون» است. در این خصوص دو دیدگاه کلی مطرح است. مفسران امامیه معتقدند معرفی مصادیق «السابقون» از سوی خداوند تعیین شده و توسط رسول خدا (ص) معرفی گشته است. اما مفسران اهل سنت معتقدند تعیین مصادیق «السابقون» به‌دست خود

مسلمانان است و بر همین اساس، هر یک از آنان، فرد یا افرادی را به عنوان مصادیق «السابقون» تعیین و معرفی کرده‌اند که در ادامه به بیان و بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

### ۱- مصادیق «السابقون» در دیدگاه مفسران امامیه

۱. پیامبر اسلام (ص): در روایتی، پیامبر اسلام (ص)، وجود مبارک خود را، مقصود آیه دانسته و خود را بهترین سابقان می‌خوانند (طبرسی، ۲۰۰۵م: ۵/۲۱۵؛ ۲۳/۲۲۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۵/۱۲۰).

۲. پیامبران و پیامبر اسلام (ص) و امام علی (ع): در حدیثی پیامبر (ص)، سابقون را انبیا (ع) و برترین آنها را وجود اعظم خود و برترین اوصیاء را امام علی (ع) معرفی می‌کنند (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق: ۵/۲۱۰؛ لاهیجی، ۱۳۹۰: ۴/۳۵۲).

۳. امام علی (ع): شیعه امامیه به اتفاق و به پیروی از روایات پیامبر (ص) و اهل بیت (ع)، مصداق «السابقون» را امام علی (ع) دانسته‌اند (قمی، ۱۴۰۴ق: ۲/۴۱۲؛ کوفی، ۱۴۱۰ق: ۴۶۴ و ۴۶۳) و برخی مفسران شیعه، در این باره، روایاتی از رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) نقل کرده‌اند (فتال نیشابوری، ۱۳۸۱: ۱۰۵؛ طبرسی، ۲۰۰۵م: ۹/۲۱۵) و از ابن عباس نقل شده که امام علی (ع)، سابق امت اسلامی، است (حسینی، ۱۴۰۹ق: ۱/۶۱۹) و حسینی با تکیه بر احادیث، مصادیق سبقتی که در ذیل ذکر می‌شود را فقط خاص امام علی (ع) دانسته است (شاه عبدالعظیمی، تفسیر ۱۳۶۳: ۱۲/۴۴۹).

۴. سه پیشگام امت‌های گوناگون حزقیل و حبیب نجار و علی بن ابی طالب (ع): عده‌ای از مفسران معتقدند این آیه درباره حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب نجار (که داستانش در سوره یس آمده) و علی بن ابی طالب (ع) نازل شده است که هر یک پیشگام امت خود بوده‌اند، و علی (ع) از همه آنان برتر است (کوفی، ۱۴۱۰ق: ۴۶۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۹/۱۹۸-۲۰۱).

۵. چهار پیشگام گوناگون هابیل و حزقیل و حبیب نجار و علی بن ابی طالب (ع): از امام باقر (ع) و همچنین از امام صادق (ع) نیز حدیثی با همین مضمون نقل شده است که

سابقین را چهار کس معرفی کرده‌اند: اول، پسر آدم (هابیل)، که به دست برادرش کشته شد و دوم، پیشگام امت موسی (ع) یعنی همان مؤمن آل فرعون (حزقیل) و سوم، پیشگام امت عیسی (ع) یعنی حبیب نجار و چهارم، پیشگام امت اسلام یعنی علی بن ابی طالب (ع) (کوفی، ۱۴۱۰ق: ۴۶۵؛ طبرسی، ۲۰۰۵م: ۵/۲۱۵؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۹/۱۴۱).

۶. امامان معصوم (ع): بعضی از امامان معصوم (ع) نیز از نزول آیه درباره خودشان سخن گفته‌اند و خیمه جعفری از امام صادق (ع) چنین نقل کرده است که «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» و «آخرون» در آیه «وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» منظور ائمه اطهار (ع) هستند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۵/۱۲۱؛ مشهدی، ۱۳۶۸: ۱۳/۱۹).

۷. امام علی (ع) و فرزندان (ع) و شهدا: در تعدادی از اخبار و احادیث، عبارت «سابق بالخیرات»، به ائمه بزرگوار، امام علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و شهیدان آل محمد (ص) تفسیر شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۸/۲۶۳).

۸. چهارده معصوم (ع): برخی احادیث، چهارده معصوم (ع) را مصادیق سابقون معرفی می‌کنند (کوفی، ۱۴۱۰ق: ۴۶۴).

۹. امام زمان (عج): دسته‌ای از اخبار و احادیث، امام زمان (عج) را مصداق السابقون می‌شناسند (همان، ۴۶۵).

۱۰. نه فرزند امام حسین (ع): برخی معتقدند مصداق سابقون، نه فرزند امام حسین (ع) می‌باشند (بحرانی، ۱۴۱۷ق: ۵/۲۵۵).

۱۱. حاضرین در عالم ذر (پیامبر (ص) و چهارده معصوم (ع) و شیعیان آنها): بخشی از احادیث، سابقون را کسانی می‌دانند که در عالم ذر از نخستین افرادی بودند که به فرمان الهی وارد آتش الهی شدند؛ اولین آنها پیامبر (ص) و سپس امیرالمؤمنین (ع) و به ترتیب

امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و نه فرزند امام حسین (ع) تک به تک و بعد از ایشان، شیعیان آنان بودند (بحرانی، ۱۴۱۷ق: ۵/ ۲۵۵).

۱۲. امام علی (ع) و امامان معصوم (ع) و شیعیان: دسته‌ای از روایات، مصداق «السابقون» را امامان معصوم (ع) و شیعیان ایشان در ایمان و عمل و ورود به بهشت معرفی کرده‌اند (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق: ۵/ ۲۱۰، ۲۰۶).

۱۳. شیعیان امام علی (ع): در حدیثی از امام صادق (ع) در خطاب به شیعیان خود، نقل شده که شیعیان، سابقون نخستین و سابقون آخرین هستند، چون در دنیا پیشگام در ولایت اهل بیت (ع) بوده‌اند و در آخرت پیشگام در بهشت هستند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۵/ ۱۲۱).

۱۴. پیامبر اکرم (ص) و علی بن ابی طالب (ع) و جعفر بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب: روایاتی سابقون را طبق معرفی پیامبر (ص)، وجود مبارک پیامبر اکرم (ص) که برتر از همگانند و علی بن ابی طالب به‌عنوان سیدالوصیین و جعفر بن ابی طالب که دارای دو بال است که به طرف بهشت پرواز می‌کند و حمزه بن عبدالمطلب، دارای لقب سیدالشهداء می‌باشد، معرفی می‌کنند (قمی، ۱۴۰۴ق: ۲/ ۳۴۸؛ بروجردی، ۱۳۶۶: ۷/ ۳۹).

۱۵. صحابه و یاران پیامبر (ص) و امام علی (ع) و معصومان (ع): در برخی احادیث معصومان (ع)، برخی از یاران خود را در ردیف سابقین برشمرده‌اند؛ چنانکه امام علی (ع) پنج تن از صحابه پیامبر (ص) از جمله خودش، سلمان فارسی، صهیب، بلال حبشی و خباب ارت را چنین خوانده است (فتال نیشابوری، ۱۳۸۱: ۲/ ۲۹۰؛ کاشانی، بی‌تا: ۳/ ۱۴۵۴).

۱۶. پیروان پیامبران: افرادی همانند جبائی، سبقت‌گیرندگان راه پیروان پیامبرانی معرفی می‌کنند که توسط ایشان هدایت شده‌اند؛ ایشان سبقت‌گیرندگان به نزد خدا و دارای پاداش بسیاری هستند. همچنین سابقین را به سابقین به طاعت خدا، سابقین به رحمت او و سابق به کارهای خوب دانسته که البته افضل و بالاتر از دیگرانند برای آنکه در کارهای خیر اقتدا به ایشان می‌شود و از این‌رو برای پیروان تابعین را نیز می‌توان از سابقین تشخیص داد، بنابراین

سابقین دوم بهتر از سابقون اول است و ممکن است که دومی تأکید برای اولی باشد (طبرسی، ۲۰۰۵م: ۱۳۸/۲۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۹/۱۹۸-۲۰۰).

۱۷. انبیاء (ع): در برخی تفاسیر و اسناد حدیثی، سابقون را انبیاء الهی بر شمرده‌اند که پیشگامان اهل هر دینند (فیض کاشانی، ۱۴۱۸ق: ۲/۱۲۵۲؛ سبزواری، ۱۴۱۹ق: ۵۳۹).

۱۸. پیامبران مرسل و غیرمرسل: در بعضی از روایات، مصداق سابقون نیز به پیامبران مرسل و غیرمرسل تفسیر شده است (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق: ۵/۲۰۶؛ مشهدی، ۱۳۶۸: ۱۶/۱۳).

۱۹. پاکان و معصومین و خاصان و برگزیدگان مؤمنان: گروهی معتقدند سابقون از خاصان و برگزیدگان مؤمنان هستند که مقامی بس والا دارند و شاهد و ناظر نامه اعمال بار و نیکان دیگر هستند (کاشانی، ۱۳۳۶: ۹/۱۴۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۶/۲۷۳).

۲۰. پیامبران (ع) و خاصان و مؤمنان: در حدیثی که جابر جعفی از امام صادق (ع) نقل می‌کند، پیامبران (ع) و مخصوصین درگاه و مؤمنین از مصادیق سابقون به شمار آمده‌اند که خدا در ایشان پنج روح قرار داده است: (۱) ایشان را به روح القدس مؤید ساخته تا به وسیله آن همه چیز را بدانند و بشناسند. (۲) ایشان را با روح ایمان مؤید ساخته تا با آن از خدای عزوجل بترسند. (۳) آنها را به روح قوه مؤید ساخته تا با آن بر اطاعت خدا توانایی یابند. (۴) آنها را به روح شهوت (میل و اشتها) مؤید ساخته تا با آن اطاعت خدا را بخواهند و از نافرمانیش کراهت کنند. (۵) در ایشان روح حرکت نهاده که تا با آن با مردم رفت و آمد کنند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۵/۱۲۰؛ مشهدی، ۱۳۶۸: ۱۶/۱۳).

۲۱. حضرت علی (ع) و حضرت خدیجه (س): طبق قرائن تاریخی، برخی از اندیشمندان مسلمان معتقدند که منظور از سابقون، اولین مرد مسلمان، یعنی حضرت علی (ع) و نخستین زن مسلمان یعنی حضرت خدیجه (س) است (طبرسی، ۲۰۰۵م: ۹/۳۵۹).

۲۲. سابقین تمام کارهای خیر: ابن کیسان معتقد است منظور سابقین به هر چیزی است که خدا دعوت به سوی آن نموده و این بهتر است برای آنکه شامل تمام کارهای خیر می شود (همان، ۲۴ / ۱۳۸).
۲۳. سبقت گیرندگان به نماز و هجرت و اسلام و جهاد: برخی معتقدند که سابقین آنهایی هستند که در مکه مسلمان شده و بعد از هجرت رسول خدا (ص) هجرت کرده اند و یا نمازگزاران به دو قبله و یا سبقت گیرندگان به اسلام و جهاد می باشند (طبرسی، ۲۰۰۵م: ۲۴ / ۱۳۸)؛ که برخی آنها را حمل بر تمثیل می کنند و یا بی ربط به آیه می دانند (رازی، ۱۳۷۱: ۱۸ / ۲۹۸).
۲۴. سبقت گیرندگان در نمازهای پنجگانه: روایتی به نقل از امام علی (ع) منظور آیه را سبقت گیرندگان در نمازهای پنجگانه معرفی می کند (مشهدی، ۱۳۶۸: ۱۳ / ۱۹)؛ که برخی آن را حمل بر تمثیل می کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۹ / ۲۰۰-۱۹۸).
۲۵. پیشی گیرندگان در دنیا و آخرت: دسته ای همانند عروة بن زبیر معتقدند که منظور پیشی - گیرندگان در دنیا و آخرت هستند (طبرسی، ۲۰۰۵م: ۲۴ / ۱۳۸).
۲۶. واردشوندگان بدون حساب به بهشت: بعضی در تفاسیرشان چنین آورده اند که السابقون کسانی هستند که بدون حساب وارد بهشت می شوند (قمی، ۱۴۰۴ق: ۲ / ۳۴۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ۵ / ۱۲۰).
۲۷. اهل قرآن: تعدادی از مفسران، سابقین را اهل قرآن می دانند (جرجانی، بی تا: ۹ / ۳۴۵؛ شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳: ۱۲ / ۴۴۸).
۲۸. سبقت گیرندگان در جمیع مأموریت های الهی: گروهی از مفسران، سبقت گیرندگان در جمیع مأموریت های الهی را مصداق آیه می دانند (شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳: ۱۲ / ۴۴۸).

۲۹. سبقت‌گیرندگان در حیات علوم و فضایل و کمالات: برخی مصداق آیه را کسانی می‌دانند که در حیات علوم و فضایل و کمالات سبقت می‌گیرند و حق تعالی از علو رفعت و مقام آنان خبر داده است (همان، ۱۲ / ۴۴۹).

۳۰. ایمان به خدا و آخرت و خضوع و جلب رضایت خدا: برخی، اوصاف و ویژگی‌های سابقون مانند ایمان به خدا و عدم شرک به او و ایمان به آخرت و خضوع و خشوع مخلصانه در برابر خدا و جلب و طلب رضایت او را از مصادیق سابقون برشمرده‌اند (جرجانی، بی‌تا: ۹ / ۳۴۶؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق: ۷ / ۲۲۱).

## ۲- مصادیق «السابقون» در آراء مفسران اهل سنت

مفسران اهل سنت در تعیین مصداق «السابقون» دچار تفرقه بوده و دیدگاه‌های متفاوتی بیان داشته‌اند که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. امام علی (ع): دسته‌ای مصداق «السابقون» را امام علی (ع) دانسته‌اند و روایاتی را در این باب، از پیامبر (ص) و صحابه ذکر کرده‌اند (ابن کثیر، ۱۴۰۱ق: ۴ / ۲۸؛ سیوطی، ۱۹۹۳م: ۶ / ۱۵۴؛ آلوسی، بی‌تا: ۲۷ / ۱۳۲، ۱۱۴).

۲. انبیاء (ع): در برخی تفاسیر، سابقون را انبیاء الهی برشمرده‌اند که پیشگامان اهل هر دینند (بیضاوی، بی‌تا: ۵ / ۱۷۸).

۳. چهار پیشرو امت‌های گوناگون هابیل یا خلیفه اول و حزقیل و حبیب نجار و علی بن ابی طالب (ع): ابن عباس سابقین را چهار کس معرفی می‌کند: اول، پسر آدم (هابیل)، که به دست برادرش کشته شد، دوم، پیشگام امت موسی (ع) که همان مؤمن آل فرعون (حزقیل) است، سوم، پیشگام امت عیسی (ع)، یعنی حبیب نجار و چهارم پیشگام امت اسلام، یعنی علی بن ابی طالب (ع) (کاشفی، ۱۳۱۷: ۱۲۰۷؛ حقی، بی‌تا: ۹ / ۳۱۹).

۴. امام علی (ع) و خلفای راشدین: دسته‌ای از تفاسیر اهل سنت، خلفای راشدین من جمله امام علی (ع) را از مصادیق سابقون می‌دانند (حقی، بی‌تا: ۹ / ۳۲۰).

۵. برخی صحابه: بعضی چنین تفسیر کرده‌اند که منظور سابقون اولون به اسلام یعنی برخی صحابه هستند (ابن عطیه، ۱۴۱۳ق: ۳/۳۰۳).
۶. واردشوندگان به مسجد و خارج‌شوندگان از آن: برخی مصادیق سابقون را کسانی دانسته‌اند که زودتر وارد مسجد می‌شوند و دیرتر از آن خارج می‌شوند (طبری، ۱۴۰۵ق: ۲۷/۹۹).
۷. اهل علم: عده‌ای برخی از اهل علم را از مصادیق سابقون می‌دانند (ثعالبی، بی‌تا: ۵/۳۶۲).
۸. اهل قرآن: عده‌ای از مفسران، سابقین را اهل قرآن می‌دانند (خازن، ۱۴۱۵ق: ۴/۲۳۵).
۹. ثابت قدمان در دین: برخی از دیگر مصادیق سابقین را اشخاصی دانسته‌اند که ثابت قدم در دین هستند (قشیری نیشابوری شافعی، ۱۴۲۰ق: ۳/۵۱۹).
۱۰. واردشوندگان بدون حساب به بهشت: بعضی در تفسیرشان آورده‌اند که «السابقون» کسانی هستند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند (نووی، ۱۴۱۷ق: ۲/۴۸۲).
۱۱. دارندگان خیرات در دنیا و درجات در آخرت: جمعی «وَالسَّابِقُونَ» اول را سابقون به خیرات در دنیا و «السَّابِقُونَ» دوم را اشاره به درجات ایشان در آخرت تفسیر کرده‌اند (همان).
۱۲. پیشتاز در اسلام از منظر فریقین: ابن‌عربی بر این نظر است که سابقون، افرادی هستند که در فریقین، پیشتاز در اسلام و از دنیا گذر کرده و به لقا الله رسیده و وصف‌ناشدنی هستند (همان).
۱۳. سبقت‌جویندگان در همه امور خیر: عده‌ای معتقدند اگر بعضی مفسران، پیشگام بودن سابقون را تنها به سبقت در طاعة الله (اطاعت خدا)، نمازهای پنجگانه، جهاد، هجرت یا توبه و امثال آن تفسیر کرده‌اند، هر کدام گوشه‌ای از این مفهوم وسیع را مورد توجه قرار داده‌اند، و همه این کلمات خیرات و برکات را شامل می‌شوند (همان، تفسیر، ۸/۶).
۱۴. سابقین به نماز و هجرت و اسلام و جهاد: برخی معتقدند که سابقین آنهایی هستند که در مکه مسلمان شده و بعد از هجرت رسول خدا (ص) هجرت کرده‌اند و یا نمازگزاران به دو قبله و یا سبقت‌گیرندگان به اسلام و جهاد می‌باشند (ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲ق: ۹/۲۰۲).



۱۵. سابقین در نمازهای پنجگانه: عده‌ای از مفسران به نقل از امام علی (ع)، منظور آیه را سبقت‌گیرندگان در نمازهای پنجگانه معرفی کرده‌اند (آلوسی، بی تا: ۲۷ / ۱۳۲).
۱۶. سبقت در حیات علوم و فضایل و کمالات: برخی مصداق آیه را کسانی می‌دانند که در حیات علوم و فضایل و کمالات سبقت جسته‌اند و حق تعالی از علو رفعت و مقام آنان خبر داده است (بیضاوی، بی تا: ۵ / ۱۷۸).
۱۷. سابقون هر امتی: برخی بر این اعتقادند که مصداق سابقون، سابقون هر امتی هستند (همان).

#### ارزیابی مصادیق یاد شده سابقون

حقانیت هر یک از احتمالاتی که در بیان مصادیق سابقون ذکر شده، در گرو تأیید آن توسط قرآن و سنت پیامبر (ص) است. در منابع معتبر اسلامی، از جمله در آثار اندیشمندان اهل سنت، اسناد و مدارکی به چشم می‌خورد که صحت احتمالات مفسران اهل سنت را در تعیین برخی مصادیق سابقون با تردید مواجه می‌سازد.

شایان ذکر است که موارد اول و دوم را می‌توان از مصادیق صحیح و درست پیرامون این آیه مبارکه به‌شمار آورد. همچنین می‌توان اقوال ششم تا هفدهم را از اوصاف حضرت علی (ع) و سبقت آن حضرت (ع) در این موارد، طبق مستندات اهل سنت، دانست. بسیاری از اصحاب، روایت‌های بی‌شماری را در فضایل امام علی (ع) نقل کرده‌اند تا آنجا که گفته‌اند: «فضایلی که برای علی (ع) شمارش شده به اندازه‌ای است که برای هیچ یک از صحابه پیغمبر (ص)، آنچنان فضایلی، ذکر نشده است» (حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶ق: ۳ / ۱۰۷؛ حسکانی، بی تا: ۱ / ۱۹؛ خوارزمی، ۱۴۱۱ق: ۳ / ۱۹؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۳ / ۶۳؛ هیثمی، ۱۳۸۵: ۷۲). قاضی اسماعیل و نسایی و ابوعلی نیشابوری نیز می‌گویند: «روایت‌هایی با سندهای درست «سند حسن» در حق هیچ یک از اصحاب نیامده است، جز آنچه در حق علی (ع) آمده است» (طبری، محب‌الدین، بی تا: ۲ / ۸۲).

در روایت دیگری از ابن عباس آمده است آیاتی که در قرآن مجید در منزلت حضرت علی (ع) گفته شده، درباره هیچ کدام از اصحاب پیامبر (ص) نازل نشده است. از عمر روایت شده که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: هیچ شخصی به اندازه علی (ع) به تحصیل فضیلت‌ها نایل نیامده است؛ فضیلت‌های آن حضرت (ع) به مقداری است که هر فردی به اصل آنها برسد، او را به طریق حقیقت و راست هدایت می‌کند و از گمراهی نجات می‌دهد (همان، ۲/۲۱۴).

- امام علی (ع)، جامع فضایل پیامبران اولوالعزم (خوارزمی، ۱۴۱۱ق: ص ۳۲).

- امام علی (ع) نخستین مسلمان (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق: ۲/۳۵۷ و ۳۵۸).

- عدم شرک‌ورزی امام علی (ع) (قندوزی، بی تا: ۲/۳۸۶).

- علم امام علی (ع) (خوارزمی، ۱۴۱۱ق: ۳۶).

- امامت حضرت علی (ع) (حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶ق: ۳/۱۲۴).

- نماز امیرمؤمنان (ع) (بخاری جعفی، ۱۴۰۷ق: ۳/۳۲۷).

- علی (ع) بهترین مردم (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۴۵/۲۸۴).

- ثبات قدم امام علی (ع) (ابن هشام، ۱۴۱۱ق: ۲/۲۹؛ ابن حنبل، بی تا: ۱/۳۴۸).

اما در رابطه با موارد دیگر که اهل سنت، سابقین در مسلمانی را خلیفه اول و یا خلیفه دوم و یا سه خلیفه نخست یا صحابه دانسته‌اند، این در حالی است که منابع ایشان، پیشرو و سابق بودن امام علی (ع) را در امت اسلامی، در احادیث مختلفی تأیید کرده (ابن مغازلی، ۱۴۲۶ق: ۳۲۰؛ سیوطی، ۱۹۹۳م: ۶/۱۵۴) و از امام علی (ع) با عنوان نخستین مرد مسلمان و سابق و پیشرو در اسلام یاد می‌کنند (صنعانی، ۱۴۰۳ق: ۱۱/۲۲۷؛ ترمذی، ۱۴۰۳ق: ۵/۳۰۶؛ نسائی، ۱۴۱۱ق: ۵/۴۴ و ۱۰۶؛ طبرانی، ۱۴۰۴ق: ۱۱/۲۱؛ بیهقی، ۱۴۱۴ق: ۶/۲۰۷؛ ابن عبد البر، ۱۳۸۷: ۲/۳۰۵؛ متقی هندی، ۱۴۱۹ق: ۱۳/۱۲۲؛ مبارکفوری، ۱۴۱۰ق: ۱۰/۱۶۴). از این رو می‌توان گفت اکثر علمای اهل سنت و تمام علمای شیعه در اینکه امام علی (ع) نخستین مسلمان و مؤمن به پیامبر (ص) بوده است متفق‌القولند و نظر عده‌ی قلیلی از

علمای اهل سنت بر این است که نخستین مسلمان و سابق خلیفه اول و دوم هستند، بنیان و اساس منطقی و تاریخی و تفسیری ندارد (نیکزاد، ۱۳۸۳: ذیل آیه السابقون). پیرامون اقوالی که برخی از اصحاب پیامبر (ص) یا همه آنها را مصداق سابقون دانسته‌اند، باید گفت در کتب اهل سنت، در مذمت اصحاب، به آیات و روایاتی اشاره شده که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

برخی از آیات قرآن بعضی از اصحاب پیامبر (ص) را «منافق» دانسته و با این لقب آنها را مذمت کرده‌اند: «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ» (توبه/ ۱۰۱). همچنین برخی از آیات تأکید بر فاسق بودن بعضی از صحابه پیامبر (ص) دارند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُم فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِحُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (حجرات/ ۶) از این رو فاسقی که خبر او قبول نمی‌شود، چگونه می‌تواند الگو و نمونه و از سابقون باشد؟! تعدادی از روایات اهل سنت نیز مؤید این مطلب است که در اصحاب نفاق وجود داشته است (ابن اثیر، ۱۴۱۷ق: ۴/ ۱۹۹؛ عسقلانی شافعی، ۱۴۱۲ق: ۳/ ۲۲۸)؛ چنانکه از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که فرمودند: «ان فی اصحابی منافقین» (هیثمی، ۱۳۸۵: ۵/ ۲۵۲).

برخی آیات نیز پاره‌ای از اصحاب را با خطاب «مؤمن» یا «مسلمان» سرزنش می‌کنند (صف/ ۳ و ۲). همچنین اهل سنت در کتب خود نقل کرده‌اند که در بین صحابه کسانی بودند که به گناہانی همچون زنا (بخاری جعفی، ۱۴۰۷ق: ۶/ ۲۴۸۸)، تهمت (همان، ۴/ ۳۴۷)، شرابخواری (ابن حنبل، مسند، ۶/ ۴۷۶؛ بخاری جعفی، ۱۴۰۷ق: ۵/ ۷۵؛ ۶/ ۲۴۸؛ ۸/ ۱۹۶) و دزدی (بخاری جعفی، ۱۴۰۷ق: ۶/ ۲۴۹۳)، قتل و زنا با هم (طبری، ابوجعفر، بی‌تا: ۲/ ۵۰۲؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵ق: ۲/ ۳۵۹) و تنها قتل مرتکب شده‌اند (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۴/ ۲۲۹) و ... پس چه‌طور ممکن است که ایشان عادل باشند و در زمره سابقون قرار گیرند؟!

به شهادت روایات متواتر پیامبر (ص) شمار کثیری از صحابه پس از درگذشت ایشان بدعت‌گذاری نموده و مرتد می‌گردند، چنانکه سرانجامی جز آتش جهنم نخواهند داشت (بخاری جعفی، ۱۴۰۷ق: ۷/ ۲۰۸ و ۲۰۹؛ نیشابوری، بی‌تا: ۷/ ۶۵-۷۱) و طبق روایات رسول خدا (ص) فعل و قول شخص مرتد فاقد اعتبار است (ابن ماجه قزوینی، بی‌تا: ۱/ ۱۸ و ۱۹). پس کسانی که خودشان چنین سرنوشتی دارند چگونه می‌توانند پیشوای امت و سابقون امت اسلامی باشند؟! به این ترتیب صحابه پیامبر (ص)، اعم از زن و مرد و مهاجر و انصار و ... به‌عنوان مصادیق آیه السابقون محسوب نمی‌شوند. زیرا خداوند هیچگاه همراهی اشخاص غیر معصوم را بدون هیچ‌گونه شرطی فرمان نداده است و اگر صحابه در طی طریق الهی گام برداشته و از هر گونه ظلم و گناه به‌دور باشند، این‌گونه می‌توان آنها را به‌عنوان نمونه‌های نسبی آیه «السابقون» به‌شمار آورد (نیکزاد، ۱۳۸۳: ذیل شرح آیه السابقون).

#### شبهات وارده بر مصادیق سابقون از دیدگاه مفسران امامیه

بر دیدگاه شیعه امامیه که مصداق سابقون را امام علی (ع) و امامان معصوم (ع) می‌دانند، از سوی برخی از علمای اهل سنت ایرادهایی وارد شده است. برخی گفته‌اند آیه السابقون فقط خاص امام علی (ع) نیست بلکه شامل همه صحابه (نووی، ۱۴۰۷ق: ۱۵۰/۱۵؛ ابن حجر عسقلانی، بی‌تا: ۱/ ۵۵۹) و یا برخی از ایشان می‌شود (ابن عطیه، ۱۴۱۳ق: ۳/ ۳۰۳)

در پاسخ به این شبهه می‌توان به نقل حدیثی از کتب عامه پرداخت: اینکه عبدالرحمن بن عوف در حدیثی ذیل آیه «السابقون الاولون» (توبه/ ۱۰۰) آورده است: ده فرد از قریش بودند که اسلام آوردند و اولین آنها، علی بن ابی طالب (ع) بود.

عده‌ای معتقدند صحابه بیعت رضوان و نیز اصحاب حاضر در صلح حدیبیه، در ردیف سابقون قرار می‌گیرند (نووی، ۱۴۰۷ق: ۱۵۰/۱۵؛ ابن حجر عسقلانی، بی‌تا: ۱/ ۵۵۹) و بیشتر اهل سنت به آیه ۱۸ سوره مبارکه فتح اشاره می‌کنند.

در پاسخ باید گفت این آیه مربوط به گروه خاصی است که در حدیبیه در زیر درخت با پیامبر (ص) بیعت نمودند نه همه صحابه، مگر همه صحابه برای انجام عمره همراه پیامبر (ص) در سال ششم هجرت شرکت داشته‌اند که در بیعت شجره با پیامبر (ص) بیعت کنند؟! این آیه بیانگر رضایت خداوند از همان کار خاص، یعنی بیعت با پیامبر (ص) جهت وفاداری و مقاومت است نه همه کارهای آنها. تعبیر آیه این است که خداوند از آن مؤمنین به دلیل اینکه با تو بیعت کرده‌اند راضی است. این رضایت و وعده‌ای که خداوند به آنها داده منوط به این است که عهدشکنی و بیعت‌شکنی نکنند. پس یقیناً کسانی که نقض بیعت و عهد کردند مشمول این آیه نیستند. شاهد بر این معنا، آیه دهم همین سوره است که به خوبی نشان می‌دهد وعده‌ای که در آیه ۲۹ این سوره داده شده، وعده مشروط بوده است نه وعده تضمینی.

در استدلال تاریخی نیز همین بس که برخی صحابه، مفاد مذکور در صلح حدیبیه را قبول نداشتند و به این صلح اعتراض کردند و به مشاجره با پیامبر اسلام (ص) پرداختند (واقعی، ۱۴۰۹ق: ۲/۶۰۷؛ صنعانی، ۱۴۰۳: ۵/۳۳۹؛ ابن هشام، ۱۴۱۱ق: ۳/۳۱۷). برخی گفته‌اند شیعه به جای تمسک به آیه، به روایت تمسک جسته‌اند (دهلوی، ۱۳۰۱ق: ۲۰۷). پاسخ اینکه ما به آیه تمسک جسته‌ایم و روایت را در شرح و تفسیر آیه آورده‌ایم، چون به صراحت، نامی از امیرالمؤمنین (ع) در قرآن نیامده است و ما با روایت، فقط استدلال می‌کنیم و شأن نزول آیه را اثبات می‌کنیم. چگونه است که اهل سنت به آیات ۱۷ و ۱۸ سوره لیل تمسک می‌جویند و از آن به امامت و خلافت ابی‌بکر ابن ابی‌قحافة می‌رسند؟! پس این سخن شبهه افکنان، باطل است.

عده‌ای نیز چنین شبهه افکنده‌اند که چگونه می‌توان سابق امت را یک نفر دانست در حالی که صحابه پیامبر (ص) در بیعت رضوان و جنگ‌ها و غیره زیاد بودند و همچنین از سابقون در اسلام مانند خدیجه و دیگر صحابه می‌توان نام برد؟ و در ادامه به آیات ۱۳ و ۱۴ سوره واقعه

اشاره می‌کنند که «ثَلَّة» در «ثَلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ» بر تعداد زیاد بیش از دو نفر و «قَلِيلٌ» در «وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» بر بیش از یک نفر دلالت می‌کند (دهلوی، ۱۳۰۱ق: ۲۰۷). جواب این شبهه را نیز که درباره عدالت و اوضاع معنوی و عبادی صحابه است در ارزیابی احتمالات یاد شده داده‌ایم. به مقتضای آیات قرآن کریم و احادیث و طبق نظر فریقین (صدوق، ۱۴۰۴ق: ۳۱ / ۲؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۴ق: ۷۰ / ۱؛ سیوطی، ۱۹۹۳م: ۱۵۴ / ۶؛ آلوسی، بی‌تا: ۱۳۲ / ۲۷) این آیه درباره امام علی (ع) است و این هیچ منافاتی با آیات دیگر ندارد (حسینی میلانی، ۱۴۲۷ق: ۱۵۸ / ۱).

### نتیجه‌گیری

به این ترتیب نشان داده شد که عده‌ای معتقدند در قرآن کریم آیه‌ای که صلاحیت تفسیر «السابقون» اول را داشته باشد آیات شریفه ۳۲ سوره فاطر و ۱۴۸ سوره بقره و ۶۱ سوره مؤمنون است که از این آیات به دست می‌آید مراد از سابقون، کسانی هستند که در خیرات سبقت می‌گیرند، و قهراً وقتی به اعمال خیر سبقت می‌گیرند، به مغفرت و رحمتی هم که در ازای آن اعمال است سبقت گرفته‌اند. برخی بر این باورند که مراد از سابقون دوم هم همان سابقون اول است و دومی به نوعی تأکید اولی است.

مصادیق «السابقون» در دیدگاه مفسران و محدثان شیعه عبارتند از: پیامبر اسلام (ص)، امام علی (ع)، پیامبران و پیامبر اسلام (ص) و امام علی (ع)، سه پیشگام امت‌های گوناگون (حزقیل و حبیب نجار و علی بن ابی طالب (ع)، امامان معصوم (ع)، امام علی (ع) و فرزندان ایشان (ع) و شهدا، چهارده معصوم (ع) و حضرت خدیجه (س)، نه فرزند امام حسین (ع)، حاضرین در عالم ذر، امامان معصوم (ع) و شیعیان، پیامبر اکرم (ص) و علی بن ابی طالب (ع) و جعفر بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب، صحابه و یاران پیامبر (ص) و معصومان (ع)، انبیاء (ع)، خاصان و برگزیدگان مؤمنان، سابقین تمام کارهای خیر، سبقت‌گیرندگان در نمازهای پنجگانه، اهل قرآن، سابقین در جمیع مأموریت‌های الهی و .... مصادیق «السابقون» در دیدگاه

مفسران و محدثان اهل سنت نیز از این قرار است: پیامبر اسلام (ص)، امام علی (ع)، سه پیشگام امم مختلف (حزقیل و حبیب نجار و علی بن ابی طالب (ع)، انبیاء (ع)، خلفای راشدین، برخی صحابه، همه صحابه، حضرت خدیجه (س) و چهار خلیفه و برخی از صحابه، اهل علم، اهل قرآن، ثابت قدم در دین، پیشتاز در اسلام از منظر فریقین، ذاکرین، نماز گزاران به دو قبله، مسلمانان قبل از هجرت، سابقین به نماز و هجرت و اسلام و جهاد، سبقت‌گیرندگان در نمازهای پنجگانه، سبقت در حیات علوم و فضایل و کمالات، شهدا و مردگان سابق.

باتوجه به مصادیق فریقین می‌توان نتیجه گرفت بیشتر ویژگی‌های ذکر شده در سابقون - حتی طبق مستندات اهل سنت - بر امام علی (ع) تطابق دارد و بسیاری از اصحاب، روایت‌های بی‌شماری را در فضایل امام علی (ع) نقل کرده‌اند. بر اساس توضیح‌ها و تبیین‌های نوشتار حاضر، اصحاب پیامبر اسلام (ص)، اعم از زن و مرد و مهاجر و انصار و ... نمی‌توانند به عنوان مصادیق حقیقی و اکمل آیه «السابقون» تلقی شوند. چون خداوند متعال هیچگاه همراهی افراد غیرمعصوم را بدون هیچ قید و شرطی دستور نداده است و اگر اصحاب آن حضرت (ص) و نیز یاران اصحاب در مسیر تقوای الهی قدم برداشته و از هر گونه ظلم، انحراف و صفات زشت دور باشند، در این صورت می‌توان آنها را به‌عنوان مصادیق نسبی آیه «السابقون» به حساب آورد.

## فهرست منابع

١. قرآن کریم.
٢. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق عبدالله القاضی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٤١٥ق.
٣. -----، *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، تحقیق عادل أحمد الرفاعی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ١٤١٧ق.
٤. ابن حجر عسقلانی، *الاصابة فی تمییز الصحابه*، تحقیق عادل عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٤١٥ق.
٥. -----، *فتح الباری فی شرح صحیح البخاری*، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
٦. ابن حنبل، احمد بن محمد، *المسند*، بیروت: دار صادر، بی تا.
٧. ابن عبد البر، أبو عمر یوسف بن عبدالله، *التمهید لما فی الموطأ من المعانی و الأسانید (التمهید)*، المغرب: وزارة عموم الأوقاف و الشؤون الإسلامية، ١٣٨٧ق.
٨. ابن عساکر دمشقی شافعی، أبی القاسم علی بن الحسن، *تاریخ مدینة دمشق و ذکر فضلها و تسمیة من حلها من الأمائل*، تحقیق محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمری، بیروت: دار الفکر، ١٤١٥ق.
٩. ابن عطیة اندلسی، ابو محمد عبدالحق بن غالب، *المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز*، تحقیق عبد السلام عبد الشافی محمد، لبنان: دار الکتب العلمیة، ١٤١٣ق.
١٠. ابن کثیر قرشی دمشقی، اسماعیل بن عمر، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دارالفکر، ١٤٠١ق.
١١. ابن ماجة، أبو عبدالله محمد بن یزید، *سنن ابن ماجه*، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، بی جا، دار إحياء الکتب العربیة، بی تا.
١٢. ابن مغازلی شافعی، علی بن محمد، *مناقب علی بن ابی طالب*، بی جا، انتشارات سبط النبی (ص)، ١٤٢٦ق.
١٣. ابن هشام حمیری معافری، عبدالملک، *السیرة النبویة*، تحقیق طه عبدالرئوف سعد، بیروت: دار الجیل، ١٤١١ق.
١٤. آلوسی بغدادی، أبی الفضل شهاب الدین، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
١٥. بحرانی، هاشم بن سلیمان، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم: دارالتفسیر، ١٤١٧ق.



۱۶. بخاری جعفری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، صحیح، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۰۷ق.
۱۷. بروجردی، محمد ابراهیم، تفسیر جامع، تهران: کتابخانه صدر، ۱۳۶۶ق.
۱۸. بیضاوی، ناصرالدین ابوالخیر عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۱۹. بیهقی، أحمد بن الحسین بن علی، سنن البیهقی الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، مکه المكرمة: مكتبة دار الباز، ۱۴۱۴ق.
۲۰. ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره، السنن، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۳ق.
۲۱. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بی تا.
۲۲. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق أحمد بن محمد، الكشف و البیان، تحقیق الإمام أبی محمد بن عاشور، مراجعة و تدقیق نظیر الساعدی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۲۳. جرجانی، حسین بن حسن، جلاء الأذهان و جلاء الأحران، تصحیح و تعلیق جلال الدین محدث، تهران: دانشگاه تهران، بی تا.
۲۴. حاکم نیشابوری، محمد بن محمد معروف، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق یوسف مرعشلی، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۰۶ق.
۲۵. حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۴ق.
۲۶. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق محمدباقر محمودی، بی جا، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، بی تا.
۲۷. حسینی، شرف الدین علی، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، قم: طبعه جماعة المدرسین، ۱۴۰۹ق.
۲۸. حسینی میلانی، علی، تشیید المراجعات و تفنید مکابرات، بی جا، مرکز الحقائق الاسلامیة، ۱۴۲۷ق.
۲۹. حقی، اسماعیل بن مصطفی، روح البیان، بیروت: دار الفکر، بی تا.

٣٠. خازن، علاءالدين على بن محمد، *لباب التأويل في معاني التنزيل*، تصحيح محمدعلي شاهين، بيروت: الدار الكتب العلمية، ١٤١٥ق.
٣١. خوارزمي، الموفق بن احمد بن محمد، *المناقب*، بي جا، مؤسسة النشر الاسلامية، ١٤١١ق.
٣٢. دهلوي، شاه عبدالعزيز محدث، *تحفه اثنا عشريه*، مصر: جامعة الازهر، ١٣٠١ق.
٣٣. رازي، ابوالفتوح حسين بن علي، *روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن*، تصحيح محمدمهدي ناصح، مشهد: بنياد پژوهشهاي اسلامي آستان قدس رضوي، ١٣٧١.
٣٤. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، *المفردات في غريب القرآن*، تهران، المكتبة المرتضوية لاحياء آثار الجعفرية، ١٣٨٣ق.
٣٥. سبزواري، محمد، *إرشاد الأذهان إلى تفسير القرآن*، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، ١٤١٩ق.
٣٦. سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر، *الدر المنثور*، بيروت: دارالفكر، ١٩٩٣م.
٣٧. شاه عبدالعزيز، حسين، *تفسير اثني عشري*، تهران: ميقات، ١٣٦٣.
٣٨. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، *الأمالي*، قم: انتشارات كنگره جهاني شيخ مفيد، ١٤١٣ق.
٣٩. صدوق، محمد بن علي بن حسين، *عيون اخبار الرضا*، تصحيح حسين اعلمي، بيروت: مؤسسه اعلمي، ١٤٠٤ق.
٤٠. صنعاني، ابوبكر عبدالرزاق بن همام، *المصنف*، تحقيق حبيب الرحمن الأعظمي، بيروت: المكتبة الإسلامي، ١٤٠٣ق.
٤١. طباطبائي، سيد محمد حسين، *الميزان في تفسير القرآن*، قم: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة، ١٤١٧ق.
٤٢. طبراني، ابوالقاسم سليمان بن أحمد بن أيوب، *المعجم الكبير*، تحقيق حمدي بن عبدالمجيد السلفي، الموصل: مكتبة الزهراء، ١٤٠٤ق.
٤٣. طبرسي، أحمد بن علي بن أبي طالب، *الاحتجاج*، قم: دار الأسوة للطباعة و النشر، ١٤١٦ق.
٤٤. طبرسي، فضل بن حسن، *مجمع البيان في تفسير القرآن*، بي جا، دارالعلوم للتحقيق و الطباعة و النشر و التوزيع، ٢٠٠٥م.
٤٥. طبري، أبو جعفر محمد بن جرير، *جامع البيان عن تأويل آي القرآن*، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٥ق.
٤٦. -----، *تاريخ الطبري*، بيروت: دارالكتب العلمية، بي تا.
٤٧. طبري، محب الدين، *رياض النظره*، بيروت: نشر دارالكتب علميه، بي تا.
٤٨. طوسي، شيخ ابوجعفر، *الأمالي*، قم: دارالثقافة، ١٤١٤ق.

۴۹. -----، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق و تصحیح احمد حبیب قصیر العاملی، بی جا، مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۹ق.
۵۰. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعة، *تفسیر نور الثقلین*، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۵۱. عسقلانی شافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل، *الإصابة فی تمییز الصحابة*، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجمیل، ۱۴۱۲ق.
۵۲. فتال نیشابوری، محمد بن حسن، *روضۃ الواعظین*، تحقق غلامحسین مجیدی، قم: دلیل ما، ۱۳۸۱.
۵۳. فیض کاشانی، ملامحسن، *تفسیر الصافی*، تهران: انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق.
۵۴. -----، *الأصفی فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ق.
۵۵. قشیری نیشابوری شافعی، أبوالقاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبد الملک، *تفسیر القشیری المسمی لطائف الإشارات*، تحقیق عبداللطیف حسن عبدالرحمن، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق.
۵۶. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، تصحیح تعلیق و مقدمه سیدطیب موسوی جزائری، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۵۷. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، *ینابیع المودة لدوی القربی*، تحقیق علی بن جمال اشرف حسینی، قم: منظمة الاوقاف و الشؤون الخیریة دارالأسوة للطباعة و النشر، بی تا.
۵۸. کاشانی، فتح الله، *منهج الصادقین فی تفسیر القرآن المبین و إلزام المخالفین*، تهران: کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۳۶.
۵۹. کاشانی، مولی نورالدین محمد بن مرتضی، *تفسیر المعین*، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، بی تا.
۶۰. کاشفی، کمال الدین، *موهب علیه*، بی جا، بی نا، ۱۳۱۷ق.
۶۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران: الإسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۶۲. کوفی، فرات بن ابراهیم، *التفسیر*، تحقیق محمد کاظم، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۶۳. لاهیجی، بهاء الدین محمد، *تفسیر شریف لاهیجی*، تهران: علمی، ۱۳۹۰.
۶۴. مبارکفوری، محمد بن عبدالرحمان، *تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی*، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۰ق.

۶۵. متقی هندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین، *کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال*، تحقیق محمود عمر الدمیاطی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
۶۶. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۶۷. مشهدی، محمد بن محمد رضا، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تحقیق حسین درگاهی، تهران: وزرات ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۶۸. مغنیه، محمدجواد، *تفسیر الکاشف*، قم: دار الکتب الاسلامی، ۱۴۲۴ق.
۶۹. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۷۰. نسائی، أحمد بن شعیب ابوعبد الرحمن، *السنن الکبری*، تحقیق د. عبدالغفار سلیمان البنداری، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱ق.
۷۱. نووی الجاوی البنتنی، محمد بن عمر التناری بلدا، *مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید*، تحقیق محمد أمين الصناوی، بیروت: الدار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
۷۲. نووی، یحیی بن شرف بن مزی شافعی، *صحيح مسلم بشرح النووی*، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۷۳. نیشابوری، مسلم بن الحجاج ابوالحسین القشیری، *صحيح مسلم*، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۷۴. نیکزاد، عباس، «عدالت صحابه در ترازوی تحقیق»، *رواق اندیشه*، ش ۲۸، ۱۳۸۳.
۷۵. الواقدی، محمد بن عمر بن واقد، *المغازی*، تحقیق مارسدن جونز، بیروت: دارالأعلمی، ۱۴۰۹ق.
۷۶. هیثمی، احمد بن حجر، *الصواعق المحرقة*، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، القاهرة: مكتبة القاهرة، ۱۳۸۵ق.

ویژگی‌های «حجت خدا» در کلام امیرالمؤمنین (ع)  
با تأکید بر حکمت ۱۴۷

سیدزهیر المسیلینی\*

چکیده

حکمت «۱۴۷» نهج البلاغه که به خطبه کمیل بن زیاد معروف است، یکی از عبارات ارزشمند نهج البلاغه است که به مثابه سندی محکم بر لزوم وجود حجت خدا بر روی زمین می‌باشد. امام علی (ع) در این عبارات ضمن بیان ضرورت و فلسفه وجودی حجت خدا بر روی زمین به شمارش ویژگی‌های معنوی حجت خدا پرداخته است و برای اولین بار اصطلاح «حجت خدا» را به معنای کسی است که سخن و رفتارش از جانب خداوند برای مؤمنان اعتبار دارد، معرفی کرده است؛ از این رو مقتضای حجیت در سخن و رفتار، عصمت در مقام بیان و عمل است.

**کلیدواژگان:** حجت خدا، نهج البلاغه، خطبه کمیل بن زیاد، انسان کامل

---

\*. دکتری کلام اسلامی و مدیر گروه کلام اسلامی جامعه المصطفی گرگان؛

## مقدمه

مطابق با اعتقادات شیعه و برگرفته از آیات قرآن و روایات اهل بیت (ع)، همواره باید بر روی زمین، انسانی الهی وجود داشته باشد که به‌عنوان حجت خدا بر روی زمین باشد؛ «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/ ۳۰). این مقام خلافت اختصاص به حضرت آدم ندارد بلکه در فرزندان او نیز موجود است و زمین هیچگاه از وجود خلیفه خدا خالی نمی‌ماند. این خلیفه الهی حجت بالغة حق تعالی است و با وجود او هیچ انسانی بهانه‌ای برای انکار حق نخواهد داشت. خداوند در قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (نساء/ ۱۶۵). خداوند در این آیه، هدف از فرستادن پیامبران را اتمام حجت بر مردم و بستن راه استدلال و بهانه‌جویی بر آنها دانسته است. بنابراین، می‌توان گفت که پیامبران، «حجت» خدا بر مردم هستند. در اعتقادات اسلامی، بشر همواره نیازمند هدایتگر است. به همین دلیل، از ابتدای آفرینش انسان تاکنون هیچگاه جهان خالی از پیامبران و امامان هدایتگری که حجت‌های خدا بر بندگانش هستند، نبوده است. بر اساس این اعتقاد، اگر بر روی زمین تنها دو نفر باقی مانده باشند، یکی از آنها حجت الهی خواهد بود.

پرسی که در اینجا مطرح است این است که ویژگی‌های حجت خدا چیست و چگونه می‌توانیم آن را بشناسیم؟ یکی از مواردی که به این پرسش پاسخ می‌دهد، حکمت ۱۴۷ نهج البلاغه است که امام علی (ع) در آن، ضمن بیان ویژگی‌های حجت خدا بر ضرورت وجود آن بر روی زمین اشاره داشته و چنین تصریح می‌کند: «اللَّهُمَّ بَلِّغْ لَنَا دَعْوَةَ مَنْ قَامَ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ. إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا... أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالِدُعَاةُ إِلَيْهِ دِينِهِ. آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ». امام (ع) در این بخش از کلام خود که در واقع جنبه استثناء از گفتار سابق را دارد می‌فرماید: چرا! زمین هرگز از حجت خواه ظاهر و آشکار یا ترسان و

پنهان خالی نیست زیرا حجتها و آیات الهی باید باقی بمانند. خداوند به وسیله آنها دلائل خود را نگهداری می‌کند تا آنها را نزد مانده‌های خود بسپارند و در دل امثال خود بذر آنها را بکارند علم از غیب و باطن در منتهای بصیرت بر آنها هجوم کرده است، به روح یقین پیوسته اند، آنچه بر اهل تنعم دشوار است بر آنها آسان است، و آنچه مایه وحشت جاهلان است مایه انس آنان است، دنیا و اهل دنیا را با بدنهایی همراهی می‌کنند که روحهای آن بدنها در جای دیگر است و به عالیترین جایگاهها پیوسته است، آری جانشینان خدا در زمین خدا و دعوت کنندگان مردم به دین خدا اینها هستند، آه آه چقدر آرزوی دیدن اینها را دارم. این همان چیزی که علمای امامیه و شیعیان به آن ایمان دارند که زمین هرگز خالی از حجت نمی‌شود؛ خواه آشکار باشد یا پنهان.

علامه مجلسی در پایان این سخن می‌گوید: سزاوار است که آگاهان، هر روز در این کلام با نظر موشکافانه بنگرند و از فواید آن بهره گیرند. ما هم در این مقاله در صدد هستیم تا در این حکمت علوی تدبر کنیم و ویژگی‌های حجت خدا را از زلال معارف علوی تبیین نماییم.

### مفهوم‌شناسی

#### الف) حجت در لغت

واژه «حجت» در لغت عرب به معنای برهان و چیزی است که به وسیله آن پیروزی در مقابل خصم حاصل می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ذیل ماده «حجج»). در قرآن کریم نیز در چندین جا کلمه «حجة» به معنای دلیل و برهان آمده است؛ «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (انعام/ ۱۵۰) مقصود از حجت در این آیه برهان است، همچنین در سوره نساء درباره فلسفه بعثت انبیاء می‌فرماید: «لَئِلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء/ ۱۶۳).

#### ب) حجت در اصطلاح

«حجّت» در اصطلاح در دو معنا به کار می‌رود:

۱- حجت عقلی: که عبارت از گزاره‌هایی است در دو ساحت نظر و عمل که عقل به واسطه آن حکم می‌کند و دارای سه کاربرد است:

- آنچه احتجاج و اعتذار با آن صحیح است. اطلاق این معنا از حجت بر قطع و تمام امارات معتبر و اصول عملی و قواعد فقهی صحیح است، و هیچ مانعی از عقل و نقل بر این معنا وجود ندارد.

- اصطلاح منطقی آن، که در این اصطلاح، حجت عبارت است از علت تحقق و ثبوت چیزی؛ مانند تغییر که علت حدوث است: عالم متغیر است، و هر متغیری حادث است، پس عالم حادث است. به عبارت دیگر، حجت در این اصطلاح عبارت است از حد وسط در قیاس.

- اصطلاح اصولی آن، که در این اصطلاح حجت عبارت است از چیزی که شرعاً واسطه در اثبات است؛ مانند ادله اجتهادی و قواعد معتبری که احکام را به وسیله آنها ثابت می‌کنیم. پس هر چیزی که با امضاء یا تأسیس شرع، معتبر باشد و حکم یا موضوع حکم را ثابت کند، در اصطلاح اصولیین حجت نام دارد (سبزواری، بی تا: ۱۴ / ۲ و ۱۵). حجت در این اصطلاح، با «اماره» و همین‌طور با «طریق» و «دلیل» مترادف است (مظفر، ۱۳۷۵: ۱۳ / ۲).

۲- حجت نقلی: به معنای سخن شخصی معین است که از جانب خدا سخن می‌گوید و راستی ادعای او در سخن گفتن از جانب خدا برای ما محرز شده است؛ مانند انبیاء، ائمه و اولیای الهی. مؤید این امر روایتی است از امام کاظم (ع) که به هشام می‌فرماید: «يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَ حُجَّةَ بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَيْمَةُ (ع) وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ» (کلینی، بی تا: ۱ / ۱۶). بنابراین از آنجا که انبیای الهی با ارائه برهان و دعوت به فطرت، مردم را به توحید و رفتار مبتنی بر آن فرامی‌خوانند، به آنها نیز در قرآن «حجت» گفته شده است.



آنچه محل بحث ما در نوشتار حاضر است، معنای دوم حجت، یعنی حجت نقلی است. از اینرو نگارنده در صدد است تا سخنان امیرالمؤمنین (ع) به کمیل بن زیاد در حکمت ۱۴۷ را مورد بررسی قرار دهد و ویژگی‌ها و کارکردهای حجت خدا را برشمرد.

### سندیت و اعتبار حکمت ۱۴۷

مضمون حکمت ۱۴۷ نهج البلاغه علاوه بر این کتاب در دیگر کتب حدیثی شیعه و سنی آمده است، تا آنجا که محمدتقی شوشتری در کتاب بهج الصباغه بر آن ادعا اجماع کرده و می‌نویسد: «این سخن امام علی (ع) خطاب به کمیل بن زیاد، در میان اهل سنت و شیعیان متواتر است. از اهل سنت می‌توان به ابن عبد ربه، ابو هلال عسکری و ابن جوزی اشاره کرد و در میان عالمان شیعه نیز این حکمت مورد استناد کلینی، شیخ صدوق، ابن ابی شعبه حرانی، شیخ مفید و ابن ابی زینب نعمانی بوده است و علاوه بر کمیل اشخاص دیگری نیز این حکمت را روایت کرده‌اند» (شوشتری، ۱۳۷۶: ۲/۱۵۵).

### مراد از «حجت» در خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه

آنچه مسلم است مراد امیرالمؤمنین (ع) از «حجت» در عبارت «اللَّهُمَّ بَلِّ لِي لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا، لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجْجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷). حجت عقلی نیست، بلکه مراد کسی است که سخن و رفتارش از جانب خداوند، برای مؤمنان اعتبار دارد؛ زیرا مراد از عبارت «قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ» یکی از دو احتمال ذیل است:

احتمال اول: مراد از «قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ» یعنی کسی است که به خاطر خدا قیام می‌کند، بنابراین حرف «باء» در «بِحُجَّةٍ» می‌تواند بای معیت باشد؛ یعنی باید حجت به همراه داشته باشد تا دعوت او از طرف مردم مورد قبول قرار بگیرد.

احتمال دوم: مراد از «قَائِمٌ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ» یعنی کسی که قیام کرده است تا مردم را از اوامر الهی آگاه سازد، و بنابراین حرف «باء» در «بِحُجَّةٍ» بای سببیت است؛ یعنی به سبب حجتی که دارد مردم را از اوامر الهی آگاه می‌سازد. بنابر احتمال دوم خود قیام‌کننده حجت خداست نه اینکه دارای حجت است و عبارت «أَمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا» احتمال دوم را تقویت می‌کند.

### ویژگی‌های حجت خدا

امیرالمؤمنین در حکمت ۱۴۷ ویژگی‌های حجت خدا را برای کمیل ابن زیاد چنین برشمرده است:

#### ۱- محدود از لحاظ تعداد

در حکمت ۱۴۷ نهج البلاغه به صراحت امیرالمؤمنین (ع) بر این نکته تأکید دارد که حجج الهی افراد محدودی هستند: «أَوْلَيْكَ وَ اللّٰهُ الْأَقْلُونَ عَدَدًا» (نهج البلاغه، حکمت: ۱۴۷). واژه «اقل» در لغت اسم تفضیل از ماده «قل» و به معنای کمتر عددی است (شرتونی، ۱۳۸۵: ۴ / ۵۲۰). در قرآن کریم نیز این واژه در همین معنا در دو مورد به کار رفته است: یکی در سوره کهف «وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَأَقُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ إِن تَرَنِ أَنَا أَقْلُ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا» (کهف/ ۳۹) که درباره داستان گفتگوی مرد و صاحب باغ است که اندیشه‌های متفاوت دارند و کمی مال و فرزند در برابر اعتقاد به خدا و پرستش او مهم تلقی نشده است. و دیگری در سوره جن «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفٌ نَّاصِرًا وَ أَقْلٌ عَدَدًا» (جن/ ۲۴) در پاسخ به غرور کفار از جهت زیادی مال و پیروانشان و گمان آنان بر ضعف موحدان است. می‌بینیم که هر دو آیه مفهوم اقلیت را از حیث کمیت و عدد مطرح کرده‌اند نه از حیث کیفیت. راغب اصفهانی نیز معتقد است «کثرت» و «قلت» تنها در کمیت منفصله به کار می‌رود؛ همانند اعداد (راغب اصفهانی، ۱۹۹۲م: ص ۴۴۳). بنابراین واژه «الْأَقْلُونَ عَدَدًا» در حکمت

۱۴۷ همان‌گونه که به واسطه «عَدَدًا» تأکید شده است ناظر به تعداد و کمیت آنهاست نه ناظر به کیفیت و حالات درونی آنها.

## ۲- جایگاه عظیم نزد خداوند از لحاظ کیفیت

از منظر امیرالمؤمنین (ع) گرچه حجج خدا عددشان اندک است، اما نزد خداوند از منزلت بسیار والا برخوردارند؛ «وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷). در روایتی امیرالمؤمنین علی (ع) معیار شناخت منزلت انسان نزد خدا را چنین معرفی می‌کند: «مَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يَعْلَمَ كَيْفَ مَنَزَلَتِهِ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ مَنَزَلَتُهُ اللَّهُ مِنْهُ عِنْدَ الذُّنُوبِ» (شیخ صدوق، ۱۴۰۳ق: ۱۲/۶۱۶). هر کس می‌خواهد بداند که منزلت او نزد خداوند چگونه است، بنگرد که در هنگام روبرو شدن با گناهان، منزلت خداوند نزد او چگونه است؛ منزلت وی در پیشگاه خداوند نیز چنان است.

## ۳- حافظ دین خدا

حجج خداوند حافظان دین خدا هستند؛ یعنی خداوند دین خود را به وسیله آنان حفظ می‌کند؛ «يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَ بَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوَهَا نُظْرَاءَهُمْ وَ يَزْرَعُوَهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷). یکی از ادله امامیه بر ضرورت امامت، برهان نیاز شرع به حافظ است. بی‌تردید پیامبر اکرم (ص) در مدت بیست و سه سال نبوت خویش، وظایف و شئون مختلفی را در قبال جامعه اسلامی بر عهده داشت که برخی نیاز به تداوم نداشتند، مانند دریافت و ابلاغ وحی یا پیام آوری از خداوند برای راهنمایی و هدایت بشر و برخی دیگر که عمده وظایف آن حضرت (ص) بودند، مربوط به شئونی هستند که باید تداوم داشته باشند؛ آنها عبارتند از:

- تفسیر و تبیین وحی الهی و تشریح اهداف و مقاصد آن

- بیان و توضیح احکام موضوعات جدید در حوزه وظایف و احکام فردی و اجتماعی مسلمانان

- پاسخگویی به شبهات مخالفین اسلام و ردّ اعتراضات آنان به حقانیت آیین اسلام  
- محافظت و پاسداری از کیان آموزه‌های دین و جلوگیری از وقوع تحریف و بدعت در آنها  
- داوری و قضاوت در اختلافات و نزاع‌های بین مسلمانان و تطبیق و اجرای حدود و قوانین کلی الهی

- حکومت‌داری و ریاست بر عامه مردم در همه مسائل اجتماعی و سیاسی (سبحانی، ۱۴۱۲ق: ۱۶/۴).

به طور کلی شیعه امامیه معتقد است که تمام وظایف پیامبر اکرم (ص) به استثنای دریافت وحی بعد از وفات ایشان به امام معصوم (ع) واگذار می‌شود؛ که از جمله این وظایف حفظ دین از تحریف و تغییر است. بنابراین وجود حجت خدا، حافظ‌الدین از تحریف و رافع اختلاف امت است؛ چنانکه امیرالمؤمنین علی (ع) در خطبه ۸۸ افسوس می‌خورد که چگونه با وجود حجت خدا باز مردم در دین اختلاف می‌کنند! و عامل اختلاف آنها را دو امر دانسته است: یکی مراجعه نکردن به پیامبران و جانشینان آنان، و دیگری ایمان نداشتن به غیب، که نتیجه هر دو عامل واگذار شدن آنها به حال خود و باقی ماندنشان در مبهمات است: «فَيَا عَجَبًا! وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَا هَذِهِ الْفِرْقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا، لَا يَقْتَصُونَ أَثَرَ نَبِيٍّ وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيِّ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ وَلَا يَعْفُونَ عَنْ عَيْبٍ، يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا، مَفْرَعُهُمْ فِي الْمُعْضَلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُهْمَاتِ عَلَى آرَائِهِمْ، كَأَنَّ كُلَّ أَمْرٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسَهُ قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بُعْرَى تِقَاتٍ وَأَسْبَابِ مُحْكَمَاتٍ»؛ در شگفتی و چرا در شگفت نباشم از خطاهای این فرقه‌های گوناگون که هریک را نیز در دین خود حجت و دلیلی دیگر است. از هیچ پیامبری پیروی نمی‌کنند و به

هیچ وصی پیامبری اقتدا نمی‌نمایند و به غیب ایمان ندارند و از عیب نمی‌پرهیزند. اعمالشان شبیه‌آمیز است و در طریق امیال و هواهای نفسانی خود گام می‌زنند. هر چه را که خود پسندند نیکش دارند و هر چه را که ناخوش دارند منکر شمارند. در مشکلات به افکار و اندیشه‌های خود پناه می‌برند و در مبهمات به آرای خود تکیه دارند. هریک از آنها گویی که خود پیشوای خود است و چنان پندارد که خود محکمترین دستگیره‌ها و استوارترین وسیله‌هاست» (نهج البلاغه، خطبه ۸۸).

از نظر امام (ع) افرادی که با وجود حجت خدا باز به اختلاف در دین دامن می‌زنند دو دسته‌اند: دسته‌ای که دین را نپذیرفتند و در مشکلات تنها به عقل خود تکیه نمودند، که عقل نیز نمی‌تواند پاسخگوی کاملی برای آنها باشد. دسته‌ای دیگر دین را پذیرفتند ولی به دستورات حجت خدا عمل نکردند، که اینان نیز در مبهمات گرفتارند، زیرا برای انتخاب درست در موارد اختلافی نیازمند حجت هستند و چون به دستورات او عمل نمی‌کنند سرگردان می‌مانند (ر.ک: همان).

#### ۴- دارای علم لدنی و غیر اکتسابی

یکی دیگر از ویژگی‌های حجج خدا این است که علم آنها لدنی و غیر اکتسابی است. در عبارت «هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيْرَةِ» (همان، حکمت ۱۴۷) «هجم» اشاره به این دارد که علوم آنها اکتسابی نیست بلکه الهامی است از سوی پروردگار. علامه مجلسی در تفسیر این عبارت می‌نویسد: «تعبیر به هجوم در اینجا اشاره به این دارد که خداوند «علم لدنی» را نسبت به حقائق اشیاء دفعتاً به آنها تعلیم داده و حجاب‌ها و پرده‌ها را کنار زده و حقایق را بر آنها مکشوف ساخته است؛ یعنی علم و دانش و بصیرت و بینش یکباره به ایشان روی می‌آورد» (مجلسی، بی‌تا: ۲۲ / ۴۶۱).

یکی از ویژگی‌های علم لدنی این است که بدون تعلیم و تعلم و بی‌واسطه و یا از طریق کشف و الهام به دست می‌آید و نام دیگر آن «علم اعلی» است (مطهری، ۱۳۸۶: ۶۵-۷۸)

و در آیه ۶۵ سوره کهف «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» به آن اشاره شده است. بنا بر مبانی کلامی امامیه از عمده کسانی که دارای علم لدنی هستند، می‌توان به پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) اشاره کرد. کما اینکه در حدیث معتبری آمده است که پیامبر (ص) در نزدیکی رحلتش به علی (ع) هزار باب علم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر علم باز می‌شود: «عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ، يَفْتَحُ لِي فِي كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ، وَأَوْصَانِي بِمَا أَنَا قَائِمٌ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۱/ ۱۸۵). این روایت را نیز ابو حامد غزالی - صاحب احیاء العلوم - که از علمای بزرگ اهل تسنن است نیز در رساله‌ای به نام «رسالة العلم اللدنی» آورده است و در آنجا می‌گوید: «اگر این علوم را بخواهیم با تعلیم و تعلم متعارف مقایسه کنیم، امکان ندارد. چگونه می‌شود یک میلیون باب علم را در لحظات کوتاهی تعلیم داد؟ این تعلیم و تعلم به نحو متعارف و معمولی نیست» (غزالی، ۱۳۶۱: ذیل حدیث مذکور) از این‌رو در ادامه می‌گوید: «این گستردگی و گشایش در علم، به صرف تعلیم و تعلم حاصل نمی‌شود، بلکه این افاضه امری آسمانی و الهی و لدنی - یعنی از جانب درگاه خداوند متعال - می‌باشد» (همان).

##### ۵- برخورداری از آرامش قلبی برخاسته از یقین

یکی دیگر از ویژگی‌های حجج خدا داشتن آرامش و یقین قلبی است؛ «وَبَشِّرُوا رُوحَ الْيَقِينِ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷). یقین مراتبی دارد که عبارت است از:

- «علم اليقین» آن است که انسان از دلایل مختلف به چیزی ایمان آورد؛ مانند کسی که با مشاهده دود از فاصله دور، به وجود آتش ایمان پیدا کند.

- «عین اليقین» آن است که انسان به مرحله شهود برسد و با چشم خود مثلاً آتش را از نزدیک مشاهده کند.

- «حق الیقین» مرتبه فراتر از آن و به این معناست که مثلاً انسان، آتش را با دست خود لمس کند و یا چون موجودی همچون آهن که وارد آتش می‌شود و صفات آن را به خود می‌گیرد و به‌صورت بخشی از آن درمی‌آید گردد که این بالاترین مرحله یقین است. امیرمؤمنان علی (ع) که در این گفتار نورانی خود می‌فرماید: حجج الهی «روح الیقین را لمس کرده‌اند»؛ یعنی دارای همین مرحله سوم از یقین هستند.

#### ۶- تحمل سختی‌ها در راه خدا

امیرالمؤمنین (ع) در ادامه سخنانشان به ویژگی دیگری از ویژگی‌های حجج الهی اشاره کرده و می‌فرماید: «وَاسْتَلْتُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ وَانْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ» (همان). امام (ع) در این عبارت این حقیقت را توضیح می‌دهد که انسان‌های نازپرورده هرگز نخواهند توانست تحمل سختی‌ها و فداکاری‌های حجج الهی را در امر دین درک نمایند، زیرا آنها جز دنیا و مواهب آن، چیزی را نمی‌بینند و درک نمی‌کنند، در حالی که حجج الهی به واسطه اینکه حقیقت عالم را به‌وضوح دریافت می‌کنند، به‌آسانی این سختی‌ها را تحمل می‌کنند و به گفته امیرالمؤمنین (ع) «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا» (آمدی، ۱۳۷۸: ح ۷۵۶۹) و همین امر موجب می‌شود که آنها برخلاف انسانهای عادی از گذشت و مبارزه نهراسند، زیرا آنها راه خدا را می‌شناسند و از کمی اهل حق نیز باکی ندارند و مانند انسان‌های دیگر به عالم مادی دل نبسته‌اند، لذا در ادامه می‌فرماید: «وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷). گرچه آنها از نظر جسمی در این دنیا و در میان انسان‌های دیگر هستند، ولی روحشان همنشین با ارواح اولیاء و انبیای پیشین و فرشتگان مقرب است. به همین دلیل دنیا در نظرشان بی‌ارزش و بالاترین ارزش برای آنها جلب رضای پروردگارشان است. اگر آنها اسیر زر و زیور دنیا و مال و ثروت و خور و خواب و شهوت نمی‌شوند

به همین دلیل است که ظاهراً در این دنیا هستند، ولی در باطن در جهان روحانیان زندگی می‌کنند.

#### ۷- نیل به مقام «خلیفه‌اللهی»

یکی دیگر از ویژگی‌های حجج خدا خلیفه‌الله بودن است؛ «أَوْلَيْتَكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ!» (همان)، آنان خلفای الهی بر روی زمین و دعوت-کنندگان به سوی آئینش هستند. امام (ع) هفتمین ویژگی حجت الله را «خلیفه‌الله» بودن می‌داند، زیرا کسی که مستجمع ویژگی‌های فوق باشد به مقام خلافت‌اللهی می‌رسد و حجت خدا بر خلق می‌گردد.

ابن ابی الحدید درباره این عبارت «أَوْلَيْتَكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ!» می‌گوید: «هذا يكاد يكون تصريحاً بمذهب الامامية ... الا ان اصحابنا يحملونه على ان المراد به الابدال ... الذين وردت الاخبار النبويه عنهم انهم في الارض سائحو» (ابن ابی الحدید، ۱۹۹۰م: ۱۸/۳۵۰)؛ به این معنا که این جمله‌ای که امیرالمومنین (ع) فرموده است تصریح به مذهب امامیه دارد ... اما اصحاب ما (معتزلی‌ها) این جمله امام را حمل بر ابدال<sup>۱</sup> می‌کنند ... که در اخبار نبویه که در اختیار داریم این‌ها در زمین در حال گشت و گذارند و وجود دارند.

شیخ طوسی مقام «خلیفه‌الله» را مخصوص انسان کامل می‌داند و معتقد است لازمه چنین مقامی داشتن عصمت و علم برتر است، همانند پیامبر اکرم (ص) که در خلیفه‌الله بودن ایشان هیچ تردید و شکی وجود ندارد (طوسی، ۱۳۷۵: ۱۸۴-۱۸۷). جوادی آملی نیز معتقد است که خلافت و جانشینی خداوند به حقیقت انسان نسبت داده شده است و خلافت و حقیقت انسان بر اساس کمالی که کسب می‌کند مراتبی دارد و هر کس با توجه به درجه کمال و هدایتی که کسب نماید، دارای درجه‌ای از خلافت خداوند است، بنابراین ضعف و قوت در کمال به ضعف و قوت علم انسان به اسماء الهی مرتبط است و هر قدر

۱. «ابدال» یعنی همان قطب‌ها یعنی پیشاهنگان و پیشوایان معرفت که برای اهل تصوف و معرفت مطرح هستند.



علم انسان به اسماء بیشتر باشد کمال او و در نتیجه درجه و رتبه کسب مقام خلیفه‌اللهی او بیشتر خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۳/۴۰).

بنابراین خلیفه باید توسط مستخلف‌عنه تعیین گردد؛ زیرا «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/۳۰) دال است که وصف دائمی است، پس همواره مجعولی آنچنان باید، زیرا «جاعل» دال بر استمرار است، چنانکه «آئی» دال بر این است که جز حق تعالی هیچ کس حق تعیین خلیفه ندارد؛ لذا امام (ع) فرمودند: «اللَّهُمَّ بَلِّ لَاتَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَامًا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَامًا خَائِفًا مَغْمُورًا» (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۷).

### نتیجه‌گیری

با بررسی حکمت ۱۴۷ نهج‌البلاغه که به «خطبه کمیل بن زیاد» معروف است در خصوص ویژگی‌های حجت خدا نتایج ذیل حاصل شده است:

- این حکمت یکی از سند‌های محکم بر لزوم وجود حجت در میان خلق می‌باشد و بنابراین زمین هیچگاه از حجت خدا خالی نمی‌ماند.

- مراد از حجت خدا در حکمت ۱۴۷ حجت نقلی است نه حجت عقلی؛ یعنی منظور انسان کاملی است که مستجمع جمیع کمالات معنوی است که مصداق اتم آن پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) می‌باشند.

- وجود حجت خدا ضرورتی ندارد که همیشه در دسترس خلق باشد، بلکه گاهی اقتضا می‌کند خائف و مغمور باشد که با وظیفه اصلی ایشان منافات ندارد.

- راه حل اختلاف موجود بین فرق اسلامی از دیدگاه امیرالمؤمنین (ع) عمل به دستورات حجت خداست.

- مهمترین ویژگی‌های حجت خدا عبارتند از: از لحاظ عدد محدود هستند؛ از جهت کیفیت دارای جایگاه عظیم نزد خدا هستند؛ حافظ دین خدا هستند؛ دارای علم لدنی و غیر اکتسابی هستند؛ از آرامش قلبی که برخاسته از یقین است برخوردارند؛ سختی‌ها در راه خدا را تحمل می‌کنند و به مقام خلیفه‌اللهی نایل می‌شوند.

## فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و درر الکلم، ترجمه و شرح سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالاحیاء التراث العربیه، ۱۹۹۰م.
۶. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، تنظیم احمد صادقی، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۵.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالشامیه، ۱۹۹۲م.
۸. سبحانی، جعفر، الالهیات، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۹. سبزواری، عبدالاعلی، تهذیب الأصول، قم: مؤسسه المنار، ج ۲، بی تا.
۱۰. شرتونی، سعید، اقرب الموارد، تهران: اسوه، ۱۳۸۵.
۱۱. شوشتری، محمدتقی، بهج الصباغه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۱۲. شیخ صدوق، الخصال، تعلیق و تحقیق علی اکبر غفاری، ۱۴۰۳ق.
۱۳. شیخ مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم: المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۱۴. طوسی، خواجه نصیر، تجرید الاعتقاد، تحقیق جعفر سبحانی، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۷۵.
۱۵. غزالی، ابوحامد، رساله علم لدنی، ترجمه زین الدین کیانی نژاد، تهران: عطایی، ۱۳۶۱.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتاب الاسلامیه، بی تا.
۱۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۸. مطهری، مجتبی، «علم لدنی»، راهیافت انقلاب اسلامی، ش ۳، ۱۳۸۶.
۱۹. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۵.

## بررسی و تحلیل خصایص اوصاف علوی (سید الأوصیاء)

روح‌الله میرقیصری \*

### چکیده

شخصیت والا و بی‌مانندی همچون علی (ع) با داشتن اوصاف و خصایصی ویژه، ایشان را از همه مردان توحیدی مجزا می‌سازد؛ اسلام مجسمی که صفات منحصر به فردی همچون «امیرالمؤمنین»، «صدیق اکبر» و «فاروق الحق و الباطل»، «قسیم النار و الجنة» و بسیاری دیگر از اوصاف علوی در نهایت کمال، ایشان را به «سید الاوصیاء» و نفس و جان پیامبر (ص) مبدل ساخته است. علی بن ابی طالب (ع) جامع و عامل همزمان صفات درونی و بیرونی است و هنر این مرد الهی تجلی به تمام اوصاف کمالیه در نهایت امکان و در عین حال جامع صفات الاضداد بودن است. بی‌شک چنین مردی را قرآن و اسلام مجسم باید خواند؛ چنانکه مطابق آیات و روایات، علی (ع) پس از پیامبر اسلام (ص) از تمام انبیاء و اوصیاء الهی مقامی والاتر دارد. بنابراین ذکر چنین صفات منحصر به فردی از علی (ع) که خود فضیلت است، ما را به افضلیت ایشان پس از پیامبر (ص) و سید الأوصیاء بودن آن حضرت (ع) یادآور می‌شود.

**کلیدواژگان:** اوصاف علوی، اسلام مجسم، جامع صفات، صفات کامل، جامع اضداد

---

\*. استاد حوزه و دانشگاه؛ kalamedin@gmail.com

## مقدمه

این امر مسلم است که امام علی (ع) پس از پیامبر اکرم (ص) برترین مخلوق و جامع صفات کمالیه است. به اعتراف برخی علما برای علی (ع) بیش از صد صفت گفته شده است که بیان آنها از زمان پیامبر اکرم (ص) آغاز شده و پس از پیامبر (ص) در زمان حیات خود حضرت (ع) و پس از آن در زمان حیات ائمه (ع) ادامه یافته است و حتی سنت مدح‌گویی پس از دوران حضور ائمه اطهار (ع) نیز ادامه یافته و از این بابت بسیاری، حتی غیرمسلمانان نیز به تحلیل و بررسی صفات آن حضرت (ع) زبان به اعتراف گشوده‌اند.

در فتراتی از تاریخ، به خصوص در زمان معاویه، تحریف صفات حضرت (ع) به صورت حذف این صفات یا متصف کردن دیگران به صفات ایشان و یا متصف کردن ایشان به صفات مقابل صورت گرفت. از این رو اهتمام این نوشته از دو جنبه قابل بررسی است: مطابق برخی روایات همچون «ذکر علی عبادة» (حر عاملی، ۱۴۲۵ق: ۲/ ۲۱۷)، یاد و حفظ صفات علی (ع) عبادت محسوب می‌شود؛ چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند: فضایل علی قابل شمارش نیست. هر کس فضایل او را با اعتقاد بگوید، تمام گناهان گذشته و آینده او بخشیده خواهد شد و هر کس فضایل او را بنویسد تا زمانی که این نوشته باقی است، پیوسته ملائک برای او طلب مغفرت می‌کنند و هر کس فضیلتی از فضایل او را بشنود، خداوند گناهی را که از شنیدن مرتکب شده است می‌بخشد و هر کس به کتابی که درباره او نوشته شده است بنگرد، خداوند گناهی را که با دیدن مرتکب شده است می‌بخشد. سپس فرمودند: نظر به علی بن ابیطالب عبادت است ... (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق: ۳/ ۱۵۲).

حدیث دیگری از پیامبر اکرم (ص) منقول است که فرمودند: اگر درختان قلم گردند و دریا مرکب و جنیان حساب‌کننده و آدمیان نویسنده، نمی‌توانند فضایل علی بن ابی طالب را شمارش کنند (شیرازی، ۱۳۷۹: ۳۲۴).

این دو حدیث بهانه‌ای شدند که بیان اوصاف و خصایص علوی در این نوشتار مورد تحلیل و بررسی قرار گیرند. چراکه اگر چنین افضلیتی در اوصاف علی (ع) به خوبی تبیین گردد، در واقع پاسخ به چرایی سید الاوصیاء بودن علی (ع) نیز داده خواهد شد. در نوشتار حاضر عمدتاً از طریق منابع روایی مسلّم میان فریقین به این موضوع پرداخته شده است تا تحلیلی مستدل و محکم از اوصاف علوی ارائه گردد.

### ۱- اسلام مجسم

اسلام مجموعه‌ای از گزاره‌ها و دستورالعمل‌های الهی است که ایمان و عمل به آنها، انسان کامل را نتیجه خواهد داد و در واقع «انسان کامل»، تجسم عمل به چنین مجموعه‌ای است؛ چنانکه می‌توان علی بن ابیطالب (ع) را به این خصیصه برشمرد. در نقلی از ابن عباس آمده است: من و عده‌ای دیگر از مسلمانان نزد عمر بودیم، در مورد اولین مسلمان گفتگو شد، عمر در این باره حدیثی را نقل کرد که من با گوش خودم از وی شنیدم. او گفت: در مورد علی بن ابی طالب (ع) سه ویژگی از پیامبر اسلام (ص) شنیدم که اگر یکی از آنها را داشتیم از تمام دنیا و آنچه در آن است برایم ارزشمندتر بود. من و ابوعبیده و عده‌ای از اصحاب پیامبر (ص) در خدمت آن حضرت (ص) بودیم، ایشان بر شانه علی زد (تا مبادا شخصی از حاضرین، یا دیگری که نامش علی است، ادعا کند که این سخن در مورد اوست) و فرمود: «ای علی! تو اولین مؤمن و اولین مسلمان هستی، تو نسبت به من، همانند هارون (جانشین حضرت موسی) نسبت به موسی (ع) هستی» (امینی، ۱۴۱۶ق: ۳/۳۲۳).

اولین مسلمان بودن حضرت (ع) حاکی از سرشته شدن اسلام با جان علی (ع) از همان ابتدای حیات ایشان است. مستدرک الصحیحین، که همسنگ و همطراز صحیح بخاری و صحیح مسلم است، معتقد است که هیچ یک از علما در این موضوع نظری مخالف ندارد: «لأعلم خلافاً بین أصحاب التّواریخ إنّ علی بن ابی طالب رضی الله عنه أولهم إسلاماً...» (همان: ۳۳۸)

اینکه پیامبر (ص) امر می‌کنند که علی (ص) را به «إمرة المؤمنین» خطاب کنید، نشان از الگو و ملاک واقع شدن علی (ع) به عنوان سکان‌دار کشتی اسلام پس از حیات ایشان است. درک اهمیت این حقیقت آنجا معلوم می‌شود که دستور این‌گونه خطاب قرار دادن علی (ع) در زمان حیات مبارکشان است، نه پس از آن. ندای مشهوری که در جنگ بدر شنیده شد «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ» (شوشتری، ۱۴۱۹ق: ۳۷۵/۳۲) و همچنین «ضربةُ عليٍّ في يومِ الخندقِ أفضلُ من عبادَةِ الثَّقَلَيْنِ» (فندوزی، بی‌تا: ۴۱۲/۱) همگی نشان از نقش حیاتی و یگانه حضرت (ع) در بنا و بقای اسلام دارد، وگرنه صرف یافتن و گفتن چنین فضلی در اشعار و تواریخ، دستاوردی جز فخر جاهلی نخواهد داشت. قطعاً پیامبر اکرم (ص) خبر از واقعیتی از حضرت (ع) می‌دهند که باعث می‌شود ما منزلت ایشان را در حیات و بقای دین اسلام در اوان پایگیری آن ببینیم. شمشیری که در حساس‌ترین لحظات حیات اسلام (جنگ بدر) دست جوانمردی همچون علی (ع) باشد و ضرباتی که نماد کفر (عمر بن عبدود) را در سخت‌ترین شرایط (جنگ خندق) نقش بر زمین کند، شایسته چنین تقدیر معصومانه‌ای است.

این روشن است که رسول الله (ص) شارع، و اسلام مجسم است و لذا در قرآن، ایشان به صورت مطلق «أسوة حسنة» معرفی می‌شود: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب/۲۱)، اما در آیات و روایات دیده می‌شود که حضرت علی (ع) جلوه پیامبر (ص) معرفی می‌شوند و در واقع حقیقت وجودی پیغمبر (ص) در ایشان متبلور گشته است. اولین شاگرد، اولین مسلمان، اولین جانشین و اولین مدافع، همه باعث می‌شود که پیامبر اکرم (ص) ایشان را نه تنها برادر بلکه جان خویش بخواند<sup>۱</sup> و بفرماید: «إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ» (هندی، ۱۳۶۶: ۱۳/۳۲۸). بالطبع معنای اینکه علی (ع) همراه پیامبر (ص)، پدر امت است (بحرانی، ۱۴۲۲ق: ۵/

۱. «مَعَاشِرَ النَّاسِ! هَذَا اخِي وَ وَصِيٌّ وَ وَاوِيٌّ عَلِيٌّ وَ خَلِيفَتِي» (امینی، ۱۴۱۶ق: ۱۱۷/۳).

(۲۹۹) از همین باب است. در روایت آمده است: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ، أَنَا الْمُصْطَفَى لِلنُّبُوَّةِ وَأَنْتَ الْمُجْتَبَى لِلْإِمَامَةِ، أَنَا وَأَنْتَ أَبُو هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَأَنْتَ وَصِيِّي وَوَارِثِي ... وَأَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْحَوْضِ وَصَاحِبِي فِي الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ وَصَاحِبُ لُؤَائِي فِي الْآخِرَةِ، كَمَا أَنْتَ صَاحِبُ لُؤَائِي فِي الدُّنْيَا» (شوشتری، ۱۴۱۹ق: ۴/۲۲۷). در این بیان، همراهی علی (ع) با پیامبر اکرم (ص) با تعبیری که نهایت یگانگی این دو حقیقت مقدسه را می‌رساند، نشان داده شده است. ابوت پیامبر (ص) برای همه ثابت است، جز علی (ع). لذا پیامبر (ص) ایشان را همراه خویش از یک ریشه و برادر می‌خواند که یکی نبی و دیگری وصی است و هر دو شایستگی ابوت امت را تا قیامت دارند و پس از قیامت در آخرت نیز چنین مصاحبتی در بالاترین مقام ادامه خواهد یافت:

روحه روحی و روحی روحه من یری الروحین عاشقا فی البدن

(شیرازی، ۱۳۷۹: ۴۶۳)

ابراز محبت پیامبر اکرم (ص) خبر از واقعیت و حقیقت می‌دهد، نه صرفاً سخنی که نشانگر ابراز محبت باشد. این واقعیت در مقاطع حساس سیاسی و اجتماعی نیز در زبان پیامبر (ص) جاری شده و توانسته علی (ع) را به‌عنوان تکیه‌گاه و محور باطن اسلام در جامعه مسلمانان و تنها ملاک پس از پیامبر (ص) نمایان سازد.

حدیث منزلت و غدیر و ملقب شدن به لقب «امیرالمؤمنین» از سوی پیامبر (ص) و دستور ایشان به مسلمانان که علی (ع) را این‌گونه خطاب کنند (شوشتری، ۱۴۱۹ق: ۴/۲۷۶) حاکی از آینه تمام‌نمای جلوه‌گری اسلام محمدی (ص) در امیر (ع) است که قطعاً هیچ یک از صحابه پیغمبر (ص) توفیق نیل به این مقام دور دست را پیدا نکردند. در به اتمام رساندن این کمالات همین بس که پیامبر خاتم (ص) مهر نهایی این صفات را تا پایان حیات بر نفس وجودی حضرت (ع) زدند و فرمودند: ای علی تو را به مظلومیت

و کشته شدن [در تنهایی] خبر می‌دهم. علی (ع) از پیامبر اکرم (ص) در مورد سلامت دین خود در آن هنگام سؤال کردند که: ای رسول خدا! آیا در آن لحظه من در دینم سالم مانده‌ام؟! پیامبر (ص) در پاسخ فرمودند: تو همراه نخواهی شد و اگر تو نبودی حزب‌الله شناخته نمی‌شد (همان، ۱۶۳ / ۶). پایان مؤمنانه علی (ع) به همراه این همه افتخارات، ایشان را تابلوی تمام‌نمای اسلام و تا ابد امیرالمؤمنین و یعسوب الدین حفظ نمود؛ میزان و ملاکی که برای بهترین انسان‌ها (حزب‌الله) خواهد بود. این مقام، همان اسلام مجسمی (اسلام محمدی) است که علی (ع) صاحب آن است.

پس از پیامبر (ص) و در زمان حیات سیاسی امیرالمؤمنین (ع) چیزهایی از ایشان دیده شد که رخ دادنشان در واقع نماد و عامل بقای اسلام بود. سکوت و صبر ایشان در غصب مقام ولایت و ارثیه فدک و به ریسمان کشیدن ایشان برای اخذ بیعت و به شهادت رساندن همسرشان، تجسم صبر جمیلی است که جز از سوی ولی خدا امکان تحمل آن ممکن نبود؛ چنانکه می‌فرماید: «بار الها ... درباره حقی که من از دیگران به آن سزاوارتر بودم تماماً با من به منازعه و جدال برخاستند و به من گفتند: قسمتی از مال توست که می‌توانی آن را بگیری ولی از پاره دیگر ممنوع و بازداشته می‌شوی، بنابراین باید یا با غم و غصه صبر کنی و بسازی و یا از تأسف و اندوه بمیری، وقتی فکر کردم دیدم نه یاوری دارم که به کمک من برخیزد و نه کسی که از حق من دفاع کند، مگر خانواده‌ام که نخواستم آنان را به دست مرگ بسپارم، از این‌رو، با ناراحتی همانند کسی که خاشاک در چشم داشته باشد، صبر کردم و همچون کسی که استخوان در گلویش مانده باشد، آب دهان فرو بردم و با فرو بردن خشم خود که در کامم از حنظل تلخ‌تر و در اعضايم از تیزی شمشیر دردناک‌تر بود تحمل کردم» (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۱ / ۱۵۱).

حضرت (ع) در همکاری با خلفا از همان ابتدا برای حفظ آبروی اسلام اقدام به رفع ابهامات مردم و اندیشمندان از دین می‌نمود؛ به حدی که خلیفه دوم بارها لب به



اعتراف گشوده و می‌گوید: اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد<sup>۱</sup> (شوشتری، ۱۴۱۹ق: ۳۱/۴۷۰). ایشان در دوران خلافت نیز برای حفظ اعتقادات مردم همچون طبیب دوار از مردم طلب پرسش می‌کرد: «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّْي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» (همان، ۱۳/۱۱۰). در این بیان به خوبی روشن است که حضرت (ع) خویش را مرجع هر سؤالی که ممکن است از دین اسلام بشود، می‌خواند و برای این امر تضمین می‌داد که وقتی به آسمان‌هایی که وسعت بی‌نهایت دارند آگاهی بیشتر دارم به طریق اولی به نقطه‌ای در این آسمان، یعنی زمین، علم بیشتری دارم.<sup>۲</sup>

## ۲- صفات منحصر به فرد

برخی صفات در حضرت (ع) به گونه‌ای بروز یافته‌اند که غیر از ایشان فرد دیگری توفیق آن را نیافته است. لذا مقایسه ایشان با دیگران قطعاً بی‌معناست. این عنوان نیز در لسان پیامبر (ص) سابقه داشته و علی (ع) را به داشتن صفات منحصر به فرد خطاب نموده است. پیامبر (ص) فرمودند که به علی (ع) سه چیز عطا شده است که علی (ع) نیز با من در آن شریک است و سه چیز به علی (ع) عطا شده است که من در آنها با او شریک نیستم. سؤال شد یا رسول‌الله آنها چیست؟ رسول‌الله (ص) فرمودند: سه موردی که علی با من شراکت دارد عبارتند از: پرچم حمد و ستایش برای من و علی پرچمدار آن است؛ کوثر برای من و علی ساقی آن است؛ بهشت و جهنم در اختیار من و علی جداکننده بهشتیان و جهنمیان است. اما سه موردی که علی دارای آنهاست و من با او شریک نیستم (منحصر در علی است) عبارتند از: قرابت سببی که از طریق من به او داده

۱. نقل است عمر از خداوند می‌خواست که در شادان، حضرت (ع) کمکش باشد: «اللهم لاتنزل بی شدیدة الا و ابوالحسن الی جنی» (شوشتری، ۱۴۱۹ق: ۱۷/۴۴۲).

۲. تفاسیر دیگری نیز در این بیان در خطبه ۱۸۹ نهج البلاغه وجود دارد که برای مصالحه بیشتر می‌توان به کتب تفسیری نهج البلاغه مراجعه کرد.

شده و به کسی داده نشده است. همسری در شأن و منزلت فاطمه (سیده النساء العالمین) به او داده شد که به فردی دیگر چنین همسری داده نشده است. فرزندان هم چون حسنین (ع) به او داده شد که نظیر آنها به کس دیگری داده نشده است (شوشتری، ۱۴۱۹ق: ۵/ ۱۷۵). لذا القاب «ابوالسبطين» و «ابوالريحانتين» دو وصف است که مختص ایشان است. اطلاق «سبط» در ابوالسبطين به قصد خاص است، نه به معنای عام؛ یعنی نه هر نوه‌ای؛ چراکه این دو شخصیت همان «ريحانة النبی» هستند (همان، ۱۰ / ۶۲۲) که پیامبر (ص) به ایشان مباحث می‌کرده و پدرشان علی بن ابیطالب بوده است.

#### ۱-۲. مولود الكعبه

حاکم نیشابوری بیان می‌دارد احدی غیر از علی (ع) در خانه کعبه متولد نشده است: «لَمْ يُوَلَدْ قَبْلَهُ وَ لَا بَعْدَهُ فِي الْكَعْبَةِ». استخدام چنین عبارتی از بزرگی چون ایشان در میان اهل سنت به روشنی پاسخ کنایه‌های متعصبانه برخی را به شیعه می‌دهد. وی در ادامه می‌گوید: اخبار به حد تواتر رسیده که فاطمه بنت اسد، امیرالمؤمنین (ع) را در داخل کعبه به دنیا آورده است (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق: ۳ / ۱۵۰) و قاضی نورالله شوشتری ذیل این روایت می‌افزاید: این صفت فضیلتی است که خداوند آن را به حضرت (ع) اختصاص داده است (شوشتری، ۱۴۱۹ق: ۱۷ / ۳۶۵). علی (ع) از همان اوایل زندگی، هم‌نوا پیغمبر (ص) رشد یافت و در تمام شرایط سخت پس از اعلان اسلام، یار و یاور و جان‌فشان حضرت (ص) بود. بی‌شک همین اتفاق برای عجایب الخلق بودن این انسان کافی است. در تاریخ، تولد هیچ یک از اولیاء الهی در عبادتگاه جز مسیح (ع) و علی (ع) ذکر نشده است. اما امر به خروج مریم (س) از عبادتگاه برای به دنیا آوردن پیامبری اولوالعزم همچون عیسی مسیح (ع) و بالعکس امر به ورود فاطمه بنت اسد (س) برای ورود به عبادتگاه جهت تولد علی (ع) تجلی وصفی بی‌مانند از ایشان است که انکار آن تا به امروز ممکن نبوده است.

## ۲-۲. امیرالمؤمنین و یعسوب‌الدین و المؤمنین

پیامبر اکرم (ص) دیگران را به خطاب کردن علی (ع) به «امیرالمؤمنین» امر نموده و از انتساب و اتصاف دیگران به این صفت منع کرده است: «لَا تَحِلُّ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ» (امینی، ۱۴۱۶ق: ۱/ ۴۲۵). انحصارِ اتصاف علی (ع) به امیر از سوی پیامبر (ص) بهترین پشتوانه برای اثبات امامت ایشان نیز هست. به اعتراف علمای فریقین بعدها تلاش شد که این وصف از ایشان گرفته شود و حتی حضرت (ع) در جنگ با معاویه مجبور به محو این انتساب پیامبر (ص) از خود در نامه‌نگاری‌ها شد (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۹۰)

## ۲-۳. میزان و فاروق اعظم و صدیق اکبر

در روایات فریقین به‌وفور این دو صفت منتسب به حضرت (ع) شده و دلیل این اتصاف نیز بیان گردیده است. برای نمونه رسول‌الله (ص) فرمود: پس از من فتنه‌ای خواهد آمد، در آن هنگام ملازم با علی بن ابیطالب (ع) باشید؛ چراکه او فاروق میان حق و باطل است. به اعتراف تمام علمای فریقین تنها کسی که حقیقتاً متصف به این صفت بوده فقط علی (ع) بوده است (شوشتری، ۱۴۱۹ق: ۴/ ۲۶)؛ چنانکه شاهد آن حدیث مشهور «علی مع الحق و الحق مع علی» است. در منابع اهل سنت از قول ابوذر و سلمان و مقداد که در حضور پیامبر (ص) بودند نقل شده است: ما شهادت می‌دهیم که از پیامبر (ص) شنیدیم: «إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ كَيْفَ مَا دَارَ دَارَ بِهِ، فَانَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ» (ر.ک: شوشتری، ۱۴۱۹ق: ۴/ ۲۷؛ حرعاملی، ۱۴۲۵ق: ۳/ ۴۳). این اتصاف از سوی پیامبر (ص) به علی (ع) در نگاه علمای مشهور مورد تأیید می‌باشد؛ چنانکه به تعبیر شیخ حرّ عاملی در اثبات الهداة از سوی علمای اهل سنت همچون خجندی، صالحانی، طبری،

زرنندی، اَبی نعیم، ترمذی، نووی، صحیح مسلم و بخاری این مسلم است که پیامبر (ص) فرمود: «یا علی أنت الصدیقُ الأكبرُ و أنتَ الفاروقُ الأعظمُ» (حر عاملی، ۱۴۲۵ق: ۳/ ۲۷۶). مضمون این لقب را روایت دیگری همچون «أنا میزانُ الحکمةِ و علیُّ لسانه» (شوشتری، ۱۴۱۹ق: ۷/ ۵۷۸) تأیید می‌کند؛ زیرا نتیجه فارق میان حق و باطل میزان شدن برای همگان است؛ یعنی هر آنچه که از زبان علی (ع) گفته شود حق است و شما می‌توانید به ملاک علی (ع) هر چه می‌خواهید بگویید یا نگوید. طبعاً چنین تبعیتی می‌تواند میثم تمار، مالک اشتر، مقداد و دیگر شیعیان خاص را تربیت کند.

#### ۲-۴. ساقی کوثر و قسیم النار و الجنة

حوض کوثر از معابر بهشتی است<sup>۱</sup> که عبور از آن منوط به اجازه پیامبر (ص) است. نکته مورد توجه همراهی حضرت علی (ع) در این مکان است؛ چنانکه در خطابی پیامبر (ص) به ایشان فرمود: «یا علیُّ أنتَ قسیمُ النارِ و الجنةِ یومُ القیامةِ» (همان، ۴/ ۲۶۲). سلمان فارسی، صحابی معروف پیامبر (ص)، در این باره می‌گوید: اولین فرد امت پیامبر (ص) که بر ایشان در حوض کوثر وارد می‌شود، اولین آنان در مسلمان شدن، یعنی علی بن ابیطالب (ع) است (هیثمی، ۱۴۱۴ق: ۹/ ۱۰۲). شهرت این وصف برای حضرت (ع) را می‌توان در بیت معروفی که به امام شافعی نسبت داده شده دید:

علی حبه جنة	قسیم النار و الجنة
وصی المصطفی حقا	امام الانس و الجنة

(شوشتری، ۱۴۱۹ق: ۱۷/ ۲۱۰)

۱. در برخی منابع نیز به ویژگی‌هایی از کوثر اشاره شده است؛ به‌طور مثال: طنطاوی در وصف آن می‌گوید: «قال الإمام القرطبی ما ملخصه: و اختلف أهل التأویل فی الكوثر الذی أعطیه النبی صلی الله علیه و سلم علی ستة عشر قولاً: الأول: أنه نهر فی الجنة، رواه البخاری عن أنس، و رواه الترمذی - أيضا - عن ابن عمر ... الثاني: أنه حوض للنبی صلی الله علیه و سلم فی الموقف ...» (طنطاوی، ۱۹۹۷م: ۱۵/ ۵۲۲).

این توصیف حاکی از شهرت این وصف در میان مسلمانان است. آیه ولایت<sup>۱</sup> و حدیث غدیر و منزلت به اعتراف همه مسلمانان<sup>۲</sup> تنها و تنها از آن علی و امیرالمؤمنین (ع) است. بی‌مانندی این القاب در ضمن آیه و روایت نشان از انتساب این القاب به حضرت (ع) دارد و طبعاً ایشان را به دارا بودن چند ویژگی انحصاری معرفی می‌کند که قابل مصادره نیست.

## ۲-۵. آیه لیلۃ المبیّت و نجوا

دو آیه لیلۃ المبیّت و نجوا حکایت از ارادت بی‌مانند علی (ع) به پیامبر اکرم (ص) دارد. این دو آیه اشاره به این دارند که علی (ع) جان و مال خود را در راه رسول خدا (ص) بی هیچ چشم‌داشت دنیوی، خرج می‌کند؛ توفیقی که اولین و آخرین عامل آن علی بن ابیطالب (ع) بوده است. حضرت (ع) در دوران حیات خویش در مکه، پیوسته همراه، حامی و محافظ جان پیامبر (ص) بود و در دوران محاصره شعب ابیطالب عموی باوفای پیامبر (ص) برای حفظ جان پیامبر (ص) بارها به فرزند خویش علی (ع) امر می‌کرد که به جای محمد (ص) در بستر ایشان بخوابد و ایشان نیز چنین می‌کردند. شاخص‌ترین فداکاری‌های حضرت (ع) در آخرین لحظات حضور پیامبر (ص) در مکه بود که معروف به لیلۃ المبیّت است. این جانفشانی موجب شد که علی (ع) منزلت اسماعیل ذبیح الله (و حتی والاتر) را نیز کسب کند! چراکه پذیرش اسماعیل (ع) به خاطر وحیی بود که به پدر و نبی خدا شده بود و ایشان به پدر خود فرمود: به آنچه مأمور گشتی عمل کن! «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» (صافات / ۱۰۲)، اما در مورد

۱. حصر در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائده/ ۵۵) معنابخش انحصار است.

۲. ر.ک: تفاسیر فخر رازی، زمخشری، آلوسی، طبری، ثعلبی، سیوطی و... ذیل آیه.

علی (ع) هیچ یک از این شرایط نبود، بلکه شناخت و ارادت بی مانند حضرت (ع) بود که جان خویش را در قبال جان پیامبر خاتم (ص) ناقابل می دانست.

در مورد آیه نجوا، سید شرف الدین می نویسد: به اجماع تمام مسلمانان جز علی (ع) هیچ کس به دستور این آیه شریفه عمل نکرد؛ چنانکه این مطلب ذیل تفسیر این آیه شریفه در تفاسیر طبری، کشاف زمخشری، مفاتیح الغیب رازی و سایر تفاسیر اهل تسنن موجود است.

حاکم نیشابوری این روایت را جزء احادیث صحیح نقل کرده و بیان می دارد: از علی (ع) روایت است که فرمود: آیه ای در کتاب خدا هست که قبل از من کسی به آن عمل نکرد و بعد از من نیز کسی به آن عمل نمی نماید و آن «آیه نجوا» است. یک دینار داشتم که آن را به ده درهم فروختم و هر وقت می خواستم مطلبی را در گوشه به پیغمبر (ص) بگویم، یک درهم آن را قبلاً در راه خدا صدقه می دادم. سپس آیه مذکور به وسیله این آیه شریفه نسخ گردید (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق: ۲/ ۵۲۴): «مگر بیم دارید که پیش از راز گفتنتان صدقه دهید، و چون این کار را نکردید، خداوند به شما بخشید، نماز اقامه کنید و زکات بدهید و اطاعت خدا و رسول نمایید» (صافات/ ۱۲ و ۱۳). نسخ<sup>۱</sup> آیه نیز نشانی بر منحصر به فرد بودن این افتخار برای حضرت (ع) است. علما معتقدند که نسخ آیه آن را از آیه بودن نمی اندازد، لذا این آیه نیز گویا فرصتی بود که مرد عملش فقط علی (ع) باشد و بس و پرونده حسنه اش پس از عمل به آن بسته شود و به نام حضرت (ع) ماندگار گردد.

### ۳- صفات نخستین

برخی صفات کمالی است که بعد از علی (ع)، دیگران نیز متصف به آنها شده اند، اما حضرت (ع) اولین متصف به آن صفات بوده است. اولین مسلمان، اولین نمازگزار، اولین

۱. بزرگانی از اهل سنت همچون طبری و فخر رازی به این موضوع اشاره کرده اند (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲ق: ۱۵/ ۲۸؛ رازی، ۱۴۲۰ق: ۲۹/ ۴۹۶).

وصی (مطابق حدیث انذار)، اولین صدقه‌دهنده از صفات معروفی است که توضیح آنها گذشت. صفات دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، اولین کاتب است. برخی معتقدند علی (ع) اولین کاتب وحی در مکه و تبعاً اولین کاتب اسلام است (شریعتی، ۱۳۴۶: ۱۳). وقتی علی (ع) به عنوان ملازم دائمی پیامبر اکرم (ص)، اولین شنونده ندای وحی و اولین مسلمان بود که اسلامش با اولین اقامه نماز آشکار شد و او را در واقع اولین مبلغ اسلام نیز معرفی کرده‌اند، می‌توان به قطع ادعا کرد که ایشان اولین کاتب وحی نیز بوده است. پایان حیات طیبۀ علی (ع) نیز به‌عنوان اولین مغضوب<sup>۱</sup> و اولین مظلوم و اولین شهید محراب در سحر رمضان ثبت گردید.

#### ۴- صفات کامل

از جمله مسائلی که در تحلیل صفات امیرالمؤمنین (ع) قابل بررسی است، تبلور این صفات در نهایت کمال ممکن انسانی است؛ برای مثال، آیه «اطاعت» و «ولایت» و حدیث «حق» و «غدیر» از زاویه کلامی عصمت و امامت حضرت (ع) را اثبات می‌کند، اما در یک تحلیل، علت صلاحیت‌دار شدن حضرت (ع) به این مقامات در واقع رسیدن ایشان به نهایت ظرفیت و کمال انسانی است که می‌تواند از حق حتی ذره‌ای ولو سهواً فروگذار نباشد. لذا هر آنچه از ایشان صادر شده کامل‌ترین و صحیح‌ترین گزینه بوده و دیگران می‌بایست از ایشان اطاعت نمایند و مخالفت با ایشان همان مخالف با خداوند عزّ و جلّ و رسول‌الله (ص) می‌باشد و مخالفت با حضرت (ع) مخالفت با خداوند و رسول‌الله (ص) است.

۱. در روایتی از امام صادق (ع) ایشان جدشان امیرالمؤمنین را این‌گونه خطاب کرده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، أَنْتَ أَوْلُ مَظْلُومٍ، وَأَوْلُ مَنْ غُصِبَ حَقُّهُ» (کلینی، ۱۴۳۰: ۱۹/۲۹۵).

وقتی دو روایت نبوی «يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» و «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا» را کنار هم می‌گذاریم همراه با درک اینکه پیامبر (ص) مدینه علم و اولین انسان کامل عالم هستی است، درمی‌یابیم که علی (ع) باب این علم بوده و لذا هر سؤالی از پیغمبر (ص) به منزله ورود به این شهر بوده و راه ورود به این شهر طبعاً و تبعاً علی (ع) بوده است. این منزلت در سایر عرصه‌ها نیز قابل تعمیم است؛ چنانکه فردوسی می‌سراید:

که من شهر علمم علیم در است      درست این سخن قول پیغمبر است

(فردوسی، ۱۳۹۸: بخش ۷)

حضرت (ع) پس از پیامبر (ص) جمله معروفی دارند که می‌فرمایند: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي». به اعتراف بسیاری از علمای شیعه و سنی پس از حضرت (ع) هیچ فردی چنین ادعایی نکرد و نتوانست. در این ادعا معلوم می‌شود که هیچ انسانی چیزی برای یاد دادن به علی (ع) در اختیار ندارد و در واقع هر چه را بشر می‌داند در نهایت کمال نزد حضرت (ع) حاضر بوده است. نیابت از انسان کامل و از طرفی نیابت از کامل‌ترین دین، خود گواهی بر این ادعاست. لذا فرموده معروف پیامبر اکرم (ص) که علی (ع) منزلت هارون با موسی (ع) را دارد بر این کمال می‌افزاید. قاضی شوشتری ذیل این روایت می‌افزاید: هارون أفضل امت موسی (ع) بود، پس علی (ع) نیز أفضل امت محمد (ص) است (شوشتری، ۱۴۱۹ق: ۵ / ۱۵۳).

## ۵- صفات اکمل

انسان کامل ممکن است در مقایسه با انسان کامل دیگر افضل و اکمل نباشد؛ مثلاً صفات امیرالمؤمنین، سید الوصیین و... دلیل برتری علی (ع) بر همه انسان‌ها نیست؛ چراکه قطعاً پیامبر اکرم (ص) سیدالمرسلین و أشرف مخلوقات است و کسی بر ایشان



برتری نداشته و نخواهد داشت. اما ادله زیادی در دسترس است که حضرت (ع) در سایر صفات کمالیه به طور علی‌الاطلاق نسبت به دیگران اکمل و افضل بوده‌اند؛ به طور مثال در حدیث مشهور «طیر» پیامبر (ص) علی (ع) را به صفاتی خطاب می‌نماید که مبین اکمل و برترین ایشان از سایر است. در این روایت آمده است: پرنده‌ای کباب شده از آسمان برای پیامبر (ص) آورده شد. حضرت (ص) با دیدن این هدیه آسمانی دوست داشتند با یک فرد دیگری که بهترین خلق باشد در خوردن این طعام شریک شوند، لذا به سوی خداوند دعا کردند و از او خواستند: «اللَّهُمَّ اَتْنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَأْكُلُ مَعِيَ هَذَا الطَّيْرِ»؛ خداوند! محبوب‌ترین خلقت را در خوردن این طعام برای من حاضر بنما! دعای پیامبر (ص) مستجاب گردید و علی (ع) حاضر شد.<sup>۱</sup>

این اکملیت در همان زمان حیات علی (ع) میان صحابه و مردم امری مسلم بوده است. علامه گنجی شافعی در کفایة الطالب آورده است: علما از صحابه و تابعین و اهل بیت ایشان همگی به تفضیل و برتری علی (ع) در علم و عظمت و بزرگی و بی‌مانندی و فراونی حکمت و دوراندیشی و نیک و درست قضاوت کردن معتقدند. همه خلفای پیش از او و صحابه و تابعین در کارها با ایشان مشورت می‌کردند، چراکه همه آنان به برتری علم و فضل و عقل و حکمت ایشان از دیگران معترف بودند (گنجی شافعی، ۱۴۰۴ق: ۱/۲۲۳).

پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمودند که خداوند تبارک و تعالی بر دنیا خواست شرافت دهد آنگاه مرا برگزید و بر همه مردان عالم برتری داد. سپس بار دیگر خبر داد که تو را برگزید و بر تمام مردان عالم برتری داد ... (شیرازی، ۱۴۱۹ق: ۴/۱۱۰).

۱. این روایت را دوازده صحابی نقل کرده‌اند؛ از جمله انس بن مالک. از انس هم بیش از صد تن از تابعین نقل کرده‌اند. پس از آن نیز بسیاری از مشاهیر و حفاظ و علمای هر قرن آن را روایت کرده‌اند. برخی هم اختصاصی درباره این موضوع کتاب نوشته‌اند (ر.ک: مظفر، ۱۴۲۲ق: ۸/۱).

همچنین جابر بن عبدالله می‌گوید: ما نزد پیامبر (ص) بودیم که علی بن ابی‌طالب (ع) از راه رسید، پیامبر (ص) فرمود: برادرم نزد شما آمد. آنگاه رو به کعبه نمود و دست به آن زد و فرمود: او نخستین ایمان‌آورنده شما و وفادارترین شما به عهد خدا، و قیام‌کننده‌ترین شما به امر خدا و عادل‌ترین شما در میان رعیت و مساوی تقسیم‌کننده‌ترین شما و ارجمندترین شما نزد خداست. آنگاه این آیه نازل شد: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریّه» (بینه/۷) (گنجی شافعی، ۱۴۰۴ق: ۱/۲۲۴) گستره صفات برتر از زبان پیامبر (ص) برای حضرت (ع) به‌صراحت روشن‌گر اکملیت ایشان است.

## ۶- جامع صفات

جامع بودن حضرت (ع) در صفات را می‌توان از چند جهت بررسی کرد:

### ۶-۱. مجمع صفات انبیاء و اولیاء

بزرگانی از علمای اهل سنت، چون ابن ابی‌الحدید، امام حنبل، فخر رازی، شیخ سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر، حدیث زیر را از پیامبر (ص) نقل نموده‌اند که فرمود: «هر کس می‌خواهد به علم آدم نظر کند، به علم علی توجه کند. هر کس می‌خواهد حقیقت تقوای نوح و حکمت او را ببیند و نیز حلم و خُلت ابراهیم، هیبت موسی و عبادت عیسی را ببیند پس به‌سوی علی بن ابی‌طالب (ع) نظر کند» (همان، ۱۲۲).<sup>۱</sup> به همین مضمون در منابع الموده نیز وارد شده و نویسنده در پایان این حدیث می‌افزاید: «نود خصلت از خصلت‌های انبیاء در حضرت علی (ع) جمع است که در فرد دیگر نیست» (قندوزی، بی‌تا: ۲/۳۰۶). البته تشبیه نمودن علی (ع) به آدم از بُعد علم، بدان جهت است که خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا؛ خداوند همه اسماء را به آدم آموخت» (بقره/۳۱) و تشبیه نمودن حلم علی (ع) به حلم ابراهیم از آن جهت است

۱. رک: رازی، ۱۴۲۰ق: ذیل تفسیر آیه مباحله.

که خداوند در سوره توبه فرمود: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ؛ به درستی که ابراهیم بردبار و حلیم بود» (توبه/ ۱۱۴). فضایی که برای علی (ع) آمده برای هیچ یک از صحابه نیامده است.<sup>۱</sup> از اینرو به عبارتی می‌توان گفت: «آنچه همه خوبان دارند تو یکجا داری».

#### ۶-۲. جامع صفات درونی و بیرونی

برخی اولیاء الهی دارای صفات باطنی و درونی بوده‌اند که بروز عملی آنان در میان خلق ممکن نبوده است. بسیاری از عرفا پس از مرحله «من الخلق إلى الحق» و رسیدن به «فی الحق بالحق» در همان مرحله باقی مانده‌اند و نتوانستند از آن عبور کنند تا با پشت سر گذاشتن مرحله «من الحق إلى الخلق» به میان خلق بازگردند تا پس از آن، توانایی در میان خلق بودن را در «فی الخلق بالحق» داشته باشند.

به عبارت دیگر، بسیاری از عرفا پس از سلوک إلى الحق و فانی شدن در حق، در همان مرحله بازمانده و در واقع ذوب در حقیقت ربوبی شده‌اند و این امر آنان را تا حد زیادی از پیرامون خود غافل ساخته است و دیگر به حوادث پیرامونشان توجه جدی نداشته‌اند. لذا می‌بینیم اثر اجتماعی ایشان اندک است.

اما علی (ع) در عین داشتن صفات باطنی و درونی فراوان، در بروز صفات عملی و ظاهری در میان خلق نیز بی‌مانند بوده است و در هنگام شب عبد و عبید خداوند و به خاک افتاده در ساحت ربوی و در هنگام روز شیر پیکار نبرد و رهبری مقتدر در میان خلق بوده است. و در عین اینکه «امام الزاهدین» و «أبوالایتام» و «أبوتراب» بوده، «حیدر کرآر» و «فاتح خیبر» نیز بوده است.

۱. رک: گنجی شافعی، ۱۴۰۴ق: ۲۵۳/۱.

با جمله معروف و آسمانی «ضربةُ علی یوم الخندق أفضل من عبادةِ الثقلین» علی (ع) صلابت و لطافت را یکجا به منصفه ظهور در آورد. همچنین جمله معروف آسمانی «لاسیفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَاقَتَنِي إِلَّا عَلِيٌّ» در جنگ احد در وصف این مدافع حرم نبوی و ابوالعجایب شنیده شد (گنجی شافعی، ۱۴۰۴ق: ۱/ ۲۷۷). علی (ع) اولین شاگرد نبوی و عاشق تر از هزاران اویس قرنی در آیه نجوا از ادات خالصانه خویش را طوری نشان داد که این آیه به اسم ایشان مهور گردید. همچنین علی (ع) اولین و آخرین مدافع حقیقی حریم نبوت و ولایت در لیلۃ المبیت و لحظه تجهیز پیکر پاک پیامبر (ص) بود.

### ۳-۶. جامع صفات متضاد (جامع اضداد)

از ویژگی‌های مشهور و قابل توجه علی (ع)، جامع اضداد بودن در صفات است. جاذبه و دافعه علی (ع) از جمله خصیصه‌هایی است که همواره گفته‌ها و نوشته‌های بسیاری درباره آن مطرح شده و ما در اینجا به مختصری از آنها اشاره می‌کنیم: استاد مطهری در این باره می‌گوید: علی (ع) از مردانی است که هم جاذبه دارد و هم دافعه، و جاذبه و دافعه او سخت نیرومند است. شاید در تمام قرون و اعصار جاذبه و دافعه‌ای به نیرومندی جاذبه و دافعه علی پیدا نکنیم (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۶/ ۳۷۴).  
صفی‌الدین حلی می‌گوید:

جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَضْدَادُ      فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ الْأَنْدَادُ

اضداد در تو یکجا جمع شده‌اند، لذا کسی نمی‌تواند با چنین ویژگی مثل تو باشد.  
سپس می‌گوید:

زَاهِدٌ حَاكِمٌ حَلِيمٌ شَجَاعٌ      نَاسِكٌ فَاتِكٌ فَقِيرٌ جَوَادٌ

زاهدی در نهایت زهد [امام الزاهدین]، حکیمی بی‌مانند، حلیمی در نهایت حلم، شجاعی در نهایت درجه آن، ناسک و عابد به تمام معنا، در مقابل متجاوز، خونریزی در نهایت قاطعیت، فقیری اما جواد و بخشنده.

همچنین در وصف علی (ع) می‌گوید:

خُلِقَ يُخْجِلُ النَّسِيمَ مِنَ الْعَطْفِ وَ بَأْسٌ يَذُوبُ مِنْهُ الْجَمَادُ

اخلاق تو آنچنان لطیف و رقیق و آنچنان نازک است که نسیم از لطافت این اخلاق شرمسار است، و آنچنان هیبت و روح مجاهده‌ای داری که سنگ‌ها و جمادات در برابر آن آب می‌شوند (مطهری، ۱۳۸۴: ۲۳/۱۲۴).

در نقلی آمده است: معاویه بن ابی‌سفیان به قیس و به سعد گفت: خداوند ابوالحسن [علی (ع)] را رحمت کند؛ زیرا که وی مردی خوش‌خلق و گشاده‌رو و اهل مزاح و شوخی بود. قیس گفت: معاویه! بدان که علی با آن همه طلاق و گشاده‌رویی از شیر خشمگین پرهیبت‌تر بود و این هیبت علی هیبت معنوی و تقوا بود، نه آن‌گونه که فرومایگان شام از تو حساب می‌برند که با زور و شمشیر و سر نیزه هیبت تو در دل‌های آنها جای گرفته است. روز که می‌شود، گویی اصلاً این آدم آن آدم زمینی نیست. با اصحابش که می‌نشینند، چهره‌اش باز و خندان است. از جمله اوصاف علی (ع) این بود که همیشه چهره‌اش باز و شکفته است و به قدری به اصطلاح، خوش مجلس و حتی بذله‌گو بود که عمروعاص وقتی علیه ایشان تبلیغ می‌کرد، می‌گفت: او به درد خلافت نمی‌خورد چون خنده‌روست. خلافت، آدم عبوس می‌خواهد که مردم از او بترسند. این مسئله را هم خود امام (ع) در نهج‌البلاغه نقل کرده و می‌فرماید: «عَجَباً لِبْنِ النَّابِغَةِ يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً وَأَنِّي أَمْرٌ تَلْعَابَةٌ»؛ از پسر نابغه تعجب می‌کنم که می‌گوید علی خیلی با مردم خوش و بش می‌کند، خیلی شوخی می‌کند، مزاح است (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۱۶/۲۸۰).

استاد مطهری می‌گوید در علی (ع) هم خاصیت فیلسوف است و هم خاصیت رهبر انقلابی و هم خاصیت پیر طریقت و هم خاصیتی از نوع خاصیت پیامبران ... ایشان هم اندیشه‌ای عمیق و دوررس داشت و هم عواطفی رقیق و سرشار. کمال جسم و کمال

روح را توأم داشت. شب، هنگام عبادت از ماسوا می‌برید و روز در متن اجتماع فعالیت می‌کرد. روزها چشم انسان‌ها مواسات و از خودگذشتگی‌های او را می‌دید و گوش‌هایشان پند و اندرزها و گفتارهای حکیمانه‌اش را می‌شنید و شب چشم ستارگان اشک‌های عابدانه‌اش را می‌دید و گوش آسمان مناجات‌های عاشقانه‌اش را می‌شنید. هم مفتی بود و هم حکیم، هم عارف بود و هم رهبر اجتماعی، هم زاهد بود و هم سرباز، هم قاضی بود و هم کارگر، هم خطیب بود و هم نویسنده. بالأخره به تمام معنی یک انسان کامل بود با همه زیبایی‌هایش (مطهری، ۱۳۸۷: ۱۶ / ۲۱۷).

### ۷- مظهر توحید

در بیان ذکر اوصاف علوی، وصف «امام الموحدین» جلوه خاصی از تعبد و بندگی و توحید نظری و عملی حضرت (ع) را نمایان می‌سازد. علی (ع) پا به عرصه وجود گذاشتنش در سرزمینی بود که آدم (ع) برای نخستین بار در آن مکان پا نهاده و توبه و عبادتش را آغاز نمود؛<sup>۱</sup> با این تفاوت که او در سرزمین مقدس و علی (ع) در حرم توحیدی و تحت چهار رکن توحید<sup>۲</sup> و نقطهٔ پرگار عابدان بود؛ آنقدر که مقدس‌ترین مسجد سینه می‌گشاید و حرمت خود را در مقابل حرمتش ناچیز می‌شمارد. این ذوب در توحید آنقدر در عمل نمایان گشت که دیگران وی را در طول حیات طیبه‌اش «ید الله»، «سیف الله»، «باب الله»، «عین الله»، «اسد الله» و «ذبیح الله» (به‌دلیل جانفشانی در لیله المبیت) می‌دیدند. سرانجام این مرد توحید نیز تولدی دیگر بود که از مسجد با ندای «فزت» یکبار دیگر ربّ کعبه‌ای را صدا زد که در آنجا متولد شده بود. به‌واقع علی مولود مسجد در کعبه

۱. در اینکه آدم (ع) اولین فردی است که در سرزمین مکه قدم نهاد اختلافی نیست؛ عمدتاً اختلاف در این است که هنگام هیبوط ابتدا ایشان در مکه فرود آمد یا جایی دیگر (ر.ک: شیخ صدوق، ۱۳۸۵: ۲ / ۴۳۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۳۳).

۲. امام صادق (ع) در پاسخ شخصی که از آن جناب پرسید: چرا کعبه، کعبه نامیده شد؟ فرمود: برای اینکه مربع و چهار گوشه دارد. و وقتی سائل پرسید، چرا مربع شد؟ در جواب فرمود: برای اینکه محاذی بیت المعمور قرار دارد و بیت المعمور مربع است. و چون سائل پرسید: بیت المعمور چرا مربع شد؟ فرمود: چون محاذی با عرش است و عرش مربع است. و چون سائل از مربع بودن عرش سؤال کرد فرمود: برای اینکه کلماتی که دین اسلام بر مبنای آنها بنا نهاده شده، چهار است، و آن چهار کلمه عبارت است از: ۱- سبحان الله ۲- و الحمد لله ۳- و لا اله الا الله ۴- و الله اکبر... (ر.ک: شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۲ / ۱۲۴؛ همو، ۱۳۸۵: ۳۹۸).

و شهید مسجد در محراب است. مکانی که تجسم و یادآوری حقیقت توحید است. ایشان در میان موحدین، متشخص و «لم یکن له کفواً أحد» است.

### نتیجه‌گیری

هر انسانی که در مسیر کمال قدم برمی‌دارد دارای اوصاف و سجایایی است که نشان از وسعت وجودی دارنده آن دارد. هر چه قدر اوصاف بیشتر یا کامل‌تر باشد، اثر وجودی او بیشتر خواهد بود. در این میان بسیاری از افراد به اوصاف و سجایایی متخلق شده‌اند، اما نتوانسته این اوصاف را به اوج خود برسانند. برخی هم نتوانسته‌اند صفات متضاد را در خود جمع کنند. برخی نیز چند مورد از اوصاف را به صورت محدود داشته ولی همه آنها را در خود یکجا جمع نکرده‌اند. علی (ع) به گونه‌ای به این اوصاف متخلق بود که تمام این ویژگی‌ها را به طور منحصر به فرد در خود پروراند؛ چنانکه ایشان را در میان بشر تشخص حقیقی داده است و احدی دیگر در داشتن اوصاف چنین خصیصه‌ای نداشته و نخواهد داشت. بیان و تشریح و درک این اوصاف و ویژگی‌های منحصر به فرد علی (ع)، بی‌شک حامی افضلیت و حقانیت ولایت و امامت حضرت (ع) خواهد بود.

### فهرست منابع

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ج ۱، ۲، ۱۳، ۱۶، ۱۳۳۷.
۲. امینی، عبدالحسین، الغدیر، قم: نشر الغدیر، ج ۱ و ۳، ۱۴۱۶ق.
۳. بحرانی، سیدهاشم، غایه المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص و العام، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۲ق.
۴. حاکم نیشابوری، محمدبن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت: دارالکتب العلمیه، ج ۲ و ۳، ۱۴۱۱ق.
۵. حسینی طهرانی، محمدحسین، امام شناسی، مشهد: علامه طباطبایی، ج ۱۵، ۱۴۱۶ق.
۶. حر عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، بیروت: اعلمی، ج ۲ و ۳، ۱۴۲۵ق.
۷. رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، بیروت: احیاء التراث العربی، ج ۲۹، ۱۴۲۰ق.

۸. سیوطی، جلال‌الدین، *الدر المنثور*، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ج ۱، ۱۴۰۴ق.
۹. شوشتری، قاضی نورالله، *احقاق الحق و ازهاق الباطل*، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ج ۱، ۴، ۶، ۷، ۱۷، ۳۲، ۱۴۱۹ق.
۱۰. شریعتی، محمدتقی، *تفسیر نوین*، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۶.
۱۱. صدوق، محمدبن علی، *علل الشرایع*، داوری، قم: داوری، ج ۲، ۱۳۸۵.
۱۲. -----، *من لایحضره الفقیه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۲، ۱۴۱۳ق.
۱۳. شیرازی، سلطان الواعظین، *شبهای پیشاور*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹.
۱۴. فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه*، تهران: انتشارات پیام عدالت، ۱۳۹۸.
۱۵. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، *ینابیع المودّة*، قم: اسوه، ج ۱، بی تا.
۱۶. طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان*، بیروت: دارالمعرفه، ج ۲۸، ۱۴۱۲ق.
۱۷. طنطاوی، سیدمحمد، *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*، قاهره: نهضة، ج ۱۵، ۱۹۹۷م.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، قم: دارالحديث، ج ۹، ۱۴۳۰ق.
۱۹. گنجی شافعی، محمدبن یوسف، *کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابي طالب*، تهران: دار إحياء تراث اهل البيت، ج ۱، ۱۴۰۴ق.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ج ۱۶، ۱۴۰۳ق.
۲۱. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، تهران: انتشارات صدرا، ج ۱۶ و ۲۳، ۱۳۸۷.
۲۲. مظفر، محمدحسن، *دلایل الصدق*، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ج ۱، ۱۴۲۲ق.
۲۳. هندی، میرحامدحسین، *عبقات الانوار فی اثبات أئمة الاطهار*، اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین، ۱۳۶۶.
۲۴. هیثمی، نورالدین، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، قاهره: مکتبه القدسی، ج ۹، ۱۴۱۴ق.



## بررسی حق تربیت فرزند بر والدین در نهج البلاغه

نعیمه حمیسی \*

### چکیده

همواره از دیرباز تا کنون فعالیت‌های گسترده‌ای در زمینه ارائه تئوری‌های تربیتی فرزند در جوامع مختلف بشری انجام شده است که مسلمانان نیز از این امر مستثنی نبوده‌اند؛ لیکن به نظر می‌رسد بیشتر فعالیت‌های این عرصه بر مبنای تئوری‌های روانشناسی غربی پایه‌گذاری شده‌اند و این در حالی است که غنی‌ترین منبع معارف از جمله معارف مربوط به علوم انسانی در اختیار مسلمانان بوده و هست و نهج البلاغه و سیره امیرالمؤمنین و دیگر ائمه اطهار (ع) اقیانوس ژرف پرگوهری هستند که غواص ماهر می‌تواند تمام مسائل را به آن عرضه کند و مروارید جوابش را دریافت نماید. از این‌رو در نوشتار حاضر سعی شده مؤلفه‌های تربیتی اسلامی و بطور خاص، حقوق فرزند بر پدر و مادر از دل خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه استخراج گردد و به ابعاد گوناگون آن در مراحل مختلف پرداخته شود.

**واژگان کلیدی:** نهج البلاغه، حق، تربیت، والدین، فرزندان

---

\*. کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه الزهرا و طلبه سطح سه؛ nh.hamissi@yahoo.com

### مقدمه

حق از اساسی‌ترین و مهم‌ترین مفاهیم نهج البلاغه است. جایگاه رفیع حق در اندیشه و عمل علی، صدق حدیث پیامبر اکرم (ص) را به اثبات می‌رساند که «علی مع الحق و الحق مع علی». حق از واژگان بسیطی است که گسترده‌ترین مصادیق را دارد و از این حیث می‌توان آن را با واژه «وجود» یا «هستی» مقایسه کرد. در این نوشتار حقوق فرزند بر والدین از دیدگاه امام علی (ع) بررسی شده است.

### معنای لغوی و اصطلاحی حق

«حق» در لغت در معنای گوناگونی بکار رفته است؛ برخی از معانی حق عبارتند از: راستی، عدالت، ثابت و یقین که در آن جای تردید و انکار نباشد. مال، ملک و سلطنت، مرگ واقع (جبران، ۱۳۸۱: ۱/۶۸۹)، قطعی، پابرجا، مصدر کار حتمی و قطعی و واقع شدنی (بندریگی، ۱۳۹۵: ۱۰۶). گفتار حق و مطابق با واقع. (مصطفی، ۱۳۸۷: ۱۸۷) معانی متعدد دیگری از نظر لغت برای واژه حق بکار رفته، اما از میان معانی مذکور، معانی مطابق با واقع بودن سلطنت، ثبت ظهور و نمود بیشتری دارد.

حق در علوم مختلف در معانی گوناگون استفاده شده است که گاهی معنای آن در یک اصطلاح با معانی دیگر آن در اصطلاحات دیگر متفاوت است. آنچه در این مجال مد نظر است چیزی که یک شیء شایستگی وصول به آن را دارا می‌باشد (سهروردی، ۱۳۷۲: ۱۸۲/۳).

### معنای لغوی و اصطلاحی تربیت

تربیت از ماده (ر ب و) به معنای اتمام، اصلاح، رشد بخشی و نمو دادن مرحله به مرحله متربی تا حد نهایی آن، زیاد کردن، پاکیزه کردن، پرورش دادن و بزرگ کردن است (طباطبایی، ۱۳۷۹: ۱۷۱).

تربیت در اصطلاح به معنای فراهم کردن زمینه مناسب برای پرورش استعدادهای جسمانی و روحانی و هدایت آنها در جهت مطلوب و جلوگیری از انحراف و ناهنجاری هاست (گروه نویسندگان، ۱۳۸۸: ۲۸).

### تربیت دینی از منظر نهج البلاغه

اگر تربیت دینی را رشد و سلامت ابعاد مختلف وجود انسان و تقویت او در جنبه‌های مورد رضایت پروردگار بدانیم، از بازی و خلاقیت و نظم و تفکر کودک تا بلوغ و خودشکوفایی نوجوان و جوان، در همه نیاز به همراهی با معارف قرآن و اهل بیت (ع) را در می‌یابیم؛ چنانکه امام علی (ع) در نهج البلاغه که می‌فرماید: «إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا وَ إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَحْسِنَ اسْمَهُ وَ يَحْسِنَ أَدَبَهُ وَ يَعْلَمَهُ الْقُرْآنَ»؛ فرزند را بر پدر حقی است و پدر را نیز بر فرزند حقی. حق پدر بر فرزند این است که در همه حال فرزندش فرمانبردار باشد مگر در معصیت خدای سبحان و حق فرزند بر پدر این است که برای او نام نیکو برگزیند و نیکو ادبش کند و به او قرآن بیاموزد. (فولادوند، ۱۳۸۱: ۴۹۹).

واژه تربیت به مفهوم زمینه‌سازی و مهیا کردن شرایط برای سلامت و نشاط و بلوغ همه قوای انسانی است. رسیدن به این بلوغ نیز هم افزودن است و هم کاستن، تا با دستیابی به تعقل خودمدیریتی، خودکنترلی و خودشکوفایی بتوان رسم بندگی خداوند را به جا آورد و ایمان و عمل صالح را با علم، مراقبت و توجه، به یقین و احسان عمل رساند.

مهمترین محوری که پیام اصلی تمام ادیان الهی است، تعیین مسیر و مقصد شایسته فرد و جامعه انسانی است و سمت موضوع و گستردگی جامعه هدف (انسان) موجب می‌شود تا در تأمین این راه مقدس، به قرآن و ائمه (ع) متوسل شویم. در بیانی از تعریف تربیت دینی می‌توان گفت افراد باید گونه‌ای آراسته و پیراسته شوند که شخصیت آنها با مقاصد

مطرح شده در قرآن و روایات اهل بیت (ع) همگونی داشته باشد. بدین ترتیب هر نوع بسترسازی را که به شکوفایی ابعاد گوناگون وجود انسان بپردازد و آن را در جنبه مثبت بارور سازد، تربیت دینی گویند.

امام علی (ع) در فراز ۲۲ از نامه خود به امام حسن (ع) می فرماید: «الحدث كالأرض الخالية ما ألقى فيها من شيء قلبه فبادرتك بأدب قبل أن يقسو قلبك و يشتغل لبك لتستقبل بجد رأيك من الأمر»؛ پس در تربیت تو شتاب کردم پیش از آنکه دل تو سخت شود و به عمل به چیز دیگری مشغول گردد تا به استقبال کارهایی بروی که صاحبان تجربه، زحمت آزمون آن را کشیده‌اند و تو را از تلاش و یافتن بی‌نیاز ساخته‌اند و آنچه از تجربیات آنها نصیب ما شده به تو هم رسیده و برخی از تجربیاتی که بر ما پنهان مانده بود برای شما روشن گردد. (همان، ۳۰۱).

امام (ع) در فرازی دیگر از این نامه با توجه به لزوم تربیت الهی فرزندان می‌فرماید: «فإنني أوصيك بتقوى الله أي بنى و لزوم امره و عمارة قلبك بذكره و الإعتصام بحبله و أي سبب أوثق من سبب بينك و بين الله أن انت أخذت به»؛ ای فرزندم تو را به ترس از خدا وصیت می‌کنم و ملازمت امرش و آباد ساختن دل به یاد او و چنگ زدن به ریسمان وی و کدام ریسمان از ریسمانی که میان تو و خداست استوارتر است؛ اگر در آن چنگ زنی؟! (همانجا). با توجه به آنچه ذکر شد می‌توان فهمید که وقتی محور تربیت عشق‌بخشی به دیانت و تقوای دینی در کودکان و نوجوانان باشد، مسلماً فرزندان از هر نوع آسیب اخلاقی و اجتماعی مصون می‌مانند. درونی شدن ارزش‌های دینی به ویژه حجاب و عفاف باعث می‌شود آنان در برابر انحرافات مقاوت بیشتری داشته باشند و کمتر در دام مفسد اخلاقی- اجتماعی گرفتار شوند. برای پرورش روح در تربیت دینی باید به چند نکته توجه نمود؛ چنانکه استاد مرتضی مطهری می‌فرماید:

«روح دارای پنج بعد یا پنج استعداد است: بعد عقلی که همان استعداد علمی و حقیقت-جویی است. بعد اخلاقی که انسان در سرشت و فطرتش اخلاقی خلق شده است؛ چنانکه دیگران را دوست بدارد و به آنها خدمت و احسان کند و از اینکه ظلمی به دیگران کند رنج می‌برد. بعد دینی یا عبادی که همان حس پرستش یک حقیقت مافوق و منزه است و انسان می‌خواهد در مقابل او خضوع کند و او را تقدیس نماید. بعد هنری یا زیبایی که انسان زیبایی را از جهتی که زیباست دوست می‌دارد و در نهایت استعداد و خلاقیت که انسان آفریننده و مبتکر و مبدع آفریده شده و از جمله چیزهایی که هرکس از آن لذت می‌برد، قدرت ابداع و ابتکار و نوآوری است» (مطهری، ۱۳۷۳: ۶۹).

به تعبیر دیگر تربیت دینی بارور نمودن باورهای زیبا، صفات نیک و اعمال شایسته‌ای است که فرد را به فلاح و رستگاری راهنمایی می‌کند و در اثر این رشد، جسم و روح انسان به نهایت سلامت و شکوفایی خود نائل شده و فرد و جامعه به زندگی پاکیزه دست می‌یابند.

### حق تربیت فرزند (پیش از تولد و پس از تولد)

از آنجا که یکی از مهم‌ترین حقوق فرزند در کنار دیگر حق‌های وی از جمله حق نفقه، حق دفاع، حق ارث، حق حفظ حیات، حق تربیت است، در این نوشتار بر این مهم اهتمام شده تا با بهره‌گیری از گنجینه نهج البلاغه نکات تربیتی ترسیم گردد.

#### حق تربیت پیش از تولد

در مسئله تربیت توجه به آغاز بازه زمانی تربیت بسیار حائز اهمیت است؛ چنانکه از حکیمی پرسیدند: از چه زمانی باید تربیت فرزند را آغاز کرد؟ حکیم گفت: بیست سال پیش از تولد فرزند و اگر به نتیجه لازم نرسیدید، معلوم می‌شود که باید زودتر از آن شروع می‌گردید (سادات، ۱۳۸۷: ۲۱/۲). در واقع، اگر پدر و مادر آینده از سال‌های پیش از ازدواج، قلب و جان خویش را از ناپاکی‌ها و صفات ناپسند پیراسته نمایند و روح خود را به اخلاق نیکو بیارایند، در حقیقت بخشی از سلامت روح و روان و تربیت کودک آینده خویش

را از پیش تأمین کرده‌اند؛ چنانکه در جنگ جمل، محمد حنفیه، فرزند حضرت علی (ع) علمدار بود. حضرت علی (ع) به او فرمان حمله دادند و او حمله کرد، در اثر ضربه‌های دشمن وی از پیشروی باز ماند محمد حنفیه اندکی پیش رفت ولی دوباره متوقف شد. حضرت (ع) از ضعف فرزند خویش آزرده شد و با قبضه شمشیر به دوشش کوبید و فرمود: «این ضعف و ترس را از مادرت به ارث بردی و من که پدر تو هستم، ترسی ندارم و اگر تو مادری چون زهرا داشتی نمی‌ترسیدی» (فلسفی، ۱۳۹۵: ۱/۶۵).

وقتی که کودک دارای صفات موروثی خوب و پسندیده است و در سرشت خود احساسات و عواطف مطبوعی دارد، تربیتش آسانتر است و زودتر می‌تواند صفات نیکو و ویژگی‌های پسندیده را فرا گیرد و انسانی شایسته گردد، ولی کودکانی که صفات موروثی و ساختمان عاطفی آن‌ها بد و ناپسند است، در پرورش و تربیت آنها مراقبت‌های بیشتر و دقیق‌تری لازم است. (همان، ۱۵۹/۲) بنابراین انتخاب همسر شایسته یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تربیت قبل از تولد است. در این زمینه حضرت علی (ع) با توجه به تأثیر قانون وراثت بر فرزندان می‌فرماید: «ایکم و تزویج الحمقا فأن...»؛ ولد ضایع از ازدواج با شخص احمق و کم‌خرد بپرهیز که فرزند او (از نظر اخلاق) تباه شده خواهد بود (کلینی، ۱۳۹۳: ۳۵۳/۵).

از دیگر مؤلفه‌های تربیت قبل از تولد که در امور تکوینی وی اثر دارد، لقمه حلالی است که پدر و مادر می‌خورند تا مایه وجودی بچه آنها شکل بگیرد. این حق از جمله حقوق فرزند است که تأثیر زیادی در سعادت او دارد. مرحله بعدی در زمان انعقاد نطفه فرزند، حالت جسمی و روانی مادر از نظر شرعی مطلوب است؛ زیرا در تکوین کودک ویژگی‌های جسمی و اخلاقی او مؤثر است و نادیده گرفتن آن بدون شک ندامت و پشیمانی در پیش دارد. مرحله بعدی، رعایت حال فرزند در دوران جنینی است که بسیار حساس است و تمام حرکات و سکنات مادر در تکوین وی مؤثر است (قنبری، ۱۳۸۶، ۱۳ و ۱۲).

## حق تربیت پس از تولد

### ۱- انتخاب نام نیک

حق فرزند بر پدر و مادر در بدو تولد انتخاب نام نیکو برای اوست؛ چراکه در آینده به طور مستمر با این نام خوانده می‌شود. نام وسیله‌ای است برای توجه به شخصیت کودک و اگر نامی مستهجن و مضحک باشد بی‌شک مورد تمسخر قرار گرفته و سبب رنجش و آزرده‌گی خاطر کودک را فراهم خواهد آورد. از این رو باید دقت کرد تا از نام‌های خوب و نیکو استفاده شود؛ چنانکه در روایات آورد شده برای فرزندان خود از بهترین نام‌ها استفاده کنید و بهترین نام آن است که نشان بندگی و عبودیت پرودگار و یادآور فضایل و مکارم اخلاقی باشد. حضرت علی(ع) نیز در این خصوص می‌فرماید: «و حق الولد علی الوالد ان یحسنی اسمہ و عینی ادبه و یعلمه القرآن» (فولادوند، ۱۳۸۱: ۳۹۹).

### ۲- حلم و بردباری در امر تربیت

در ابتدا لازم است اشاره‌ای به قطعه پربار و حکیمانه امیرالمؤمنین (ع) داشته باشیم که در جواب کسی که از ایشان پرسید خیر چیست؟ فرمودند: «لیس الخیران یكثر مالک و ولدک، ولكن الخیر لن یكثر علمک، و ان یعظم حلمک وان تبا هی الناس بعبادة ربک فان احسنت حمدت الله و ان اسألت استغفرت الله و لآخر فی الدنیا إلا لرجلین، رجل اذنب ذنوبا فهو یتدارکها بالتوبة، و رجل یسارع فی الخیرات و لا یقل عمل مع التقوی و کیف یقل ما یتقبل»؛ خیر در این نیست که ثروت و فرزندان زیاد شوند، خیر در زیاد شدن علم و حلم و بردباری توست و اینکه به بندگی و عبادات پروردگارت مباحثات کنی. اگر رفتار و کردار و اخلاقت خوب بود، خدا را بر این خوبی سپاس کن و اگر بد کردی از حضرت او طلب مغفرت نمای. در این دنیا خیر نیست مگر برای دو نفر؛ کسی که مرتکب گناهی شده و آن را با توبه ترک کرده و کسی

که بسوی تمام خوبی‌ها سرعت گرفته است. عملی که همراه با تقواست کم و اندک نیست، چگونه کم و اندک باشد عملی که پذیرفته شده است؟! (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵، ۱۸/۲۵۰). در این فراز عرشی به سه حقیقت اشاره شده است: دانش، بردباری و به کارگیری هر دو که عبادت حق است و در پایان به این معنا توجه داده شده که علم و حلم و بکارگیری آن باید همراه با پرهیز از گناه و خودداری از معصیت باشد تا به قبولی حضرت حق برسد. در خصوص حقوق فرزند بر پدر و مادر، از این جملات ملکوتی چنین استفاده می‌شود که پدر و مادر در وهله اول باید به وظایف و مسئولیت‌های خود نسبت به فرزندان از نظر اسلام، بصیرت و آشنایی پیدا کنند و در درجه بعد برای اجرای آن حوصله و بردباری به خرج دهند و در بکارگیری آن دستورات که عبادتی بزرگ است، در باطن خود مباحثات داشته و خوشحال باشند و حضرت حق را در توفیق توجه به فرزندانشان و رعایت حقوق آنان سپاس گویند و اگر زمینه تقصیری از آنان سر زد، طلب مغفرت نمایند و در تمام جوانب مسئله تقوا را رعایت کنند که زحمات آنان بر باد نرود. توجه به حقوق فرزند و زحمت کشیدن برای ادای حقوق، بدون تردید عبادتی بزرگ و خیری عظیم است، که ثمره آن در دنیا و آخرت نصیب خود انسان می‌شود.

### ۳- فراهم نمودن زمینه تربیتی مناسب

یکی از حقوق فرزندان فراهم نمودن زمینه تربیت صحیح ایشان است و اگر زمینه‌های تربیت صحیح در فرزندان مهیا نگردد، اعمال روشهای تربیتی در آنان نتیجه نخواهد داد. شرایط و رفتار مادر در دوران بارداری، نامگذاری کودک، چگونگی تأمین نیازهای جسمی و روحی، توجه به شخصیت فرزند، عقیده کردن، صدقه دادن، دعا و نفرین والدین، نحوه گزینش دوستان، شیوه تشویق و تنبیه و دهها عامل دیگر از جمله مسائلی هستند که در حالات، ویژگی‌های شخصیتی، خلق و خوی و خصلت‌های کودک تأثیر دارد و انتخاب‌های وی را در مسیر زندگی رقم می‌زند. امام علی (ع) در این خصوص می‌فرماید: «وَأِنَّمَا قَلْبُ



الْحَدَّثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ، فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ، وَ يَشْتَغَلَ لُبُّكَ، لِتَسْتَقْبِلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ هُوَ تَجْرِبَتُهُ... وَ أَجْمَعْتُ عَلَيْهِمْ أَدَبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ وَأَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ مُقْتَبِلُ الدَّهْرِ، ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ، وَ نَفْسٍ صَافِيَةٍ؛ قلب جوان زمین خالی است که هر بذری در آن کاشته شود می پذیرد. پیش از آنکه قلبت سخت شود و فکرت به امور دیگر مشغول گردد، به تعلیم و تربیت تو مبادرت نمودم و همت خود را بر تربیت تو گذاشتم، زیرا عمر تو رو به پیش است و روزگارت رو به جلو و دارای نیتی سالم و روحی با صفا هستی (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵: ۲۹۵).

همچنین می فرمایند: در سن پیری با کوله باری از تجارب و آگاهی ها، اقدام به وصیت نمودم برای تو قبل از آنکه هوا هوس و فتنه های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکب سرکش گردی. من قبل از این که این زمین مستعد در راه های غلط و کارهای بیهوده به کار گرفته شود، باید استعدادها و توانایی هایش را در مسیر سعادت و خوشبختی شکوفا سازم.

### تأثیر تحبیب و جلب اعتماد در تربیت

موفقیت در امر تربیت بر جلب اعتماد و تحبیب و اظهار خیرخواهی و برانگیختن احساسات و عواطف شخصی که تحت تربیت و پرورش قرار میگیرد؛ چنانکه حضرت (ع) در قسمت اول وصیت نامه خود می فرماید: «مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمَقْرُّ لِلزَّمَانِ الْمُدْبِرِ الْعُمُرِ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلدَّهْرِ، الذَّامِ لِلدُّنْيَا، السَّاكِنِ مَسَاكِنِ الْمَوْتَى، الطَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا، إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضِ الْأَسْقَامِ رَهِيئَةَ الْأَيَّامِ، وَرَمِيَّةِ صِ الْمَصَائِبِ، وَ عَبْدِ الدُّنْيَا، وَ تَاجِرِ الْغُرُورِ، وَ غَرِيمِ الْمَنَايَا، وَ أُسِيرِ الْمَوْتِ، وَ حَلِيفِ الْهُمُومِ، قَرِينِ الْأَحْزَانِ، وَ نُصْبِ الْأَفَاتِ وَ صَرِيحِ الشَّهَوَاتِ، وَ خَلِيفَةِ الْأُمُوتِ»؛ از پدری فانی، معترف به سختگیری زمان، که آفتاب عمرش رو به غروب است و خواه ناخواه تسلیم گذشت دنیا است؛ همو که در منزلگاه پیشینیان سکنی گرفته و

فردا از آن کوچ خواهد کرد به فرزندی آرزومند، آرزومند چیزی که هرگز بدست نمی‌آید و در راهی گام می‌نهد که دیگران در آن گام نهند و هلاک شدند! به کسی که هدف بیماری‌ها است، گروگان روزگار، در تیررس مصائب، بنده دنیا، بازرگان غرور، بدهکار و اسیر مرگ، هم‌پیمان اندوه‌ها، قرین غم‌ها، آماج آفات و بلاها، مغلوب شهوات و جانشین مردگان است (دشتی، ۱۳۸۷: ۴۰۲).

معمولاً عواطف و احساسات بین احبا و اقرباء هنگام جدایی و فراق، مخصوصاً فراق دائمی و مرگ، بروز و ظهور بیشتری دارد و به این جهت است که وصیت‌نامه قبل از طرح هرگونه سفارشی با این عبارت شروع می‌شود: این وصیت از پدری است که قریب شصت سال از عمر او گذشته و رو به مرگ و زوال است و مرگ هم مختص او نیست، بلکه دیگران هم که قبل از او بودند تسلیم مرگ شدند. بعد به این نکته تذکر می‌دهند که فرزندم تو هم در دنیای بی وفا و فریبکار ماندنی نیستی و در زندگی چند روزه دنیا با داشتن آرزوهای زیاد با مصائب و مشکلاتی دست به گریبان هستی.

دومین قسمت وصیت‌نامه نیز درصدد مقدمه‌چینی و فراهم نمودن آمادگی ذهنی برای پذیرش نصایح از راه تحریک عواطف و اظهار خیرخواهی و محبت و دل بستگی است: «أما بعد، فَإِنَ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي، وَ جُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ، وَإِقْبَالِ الْآخِرَةِ إِلَيَّ، مَا يَزَعْنِيَنَّ ذِكْرُ مَنْ سِوَايَ، وَالْأَهْتِ بِمَا وَرَائِي غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِيَدُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمْ نَفْسِي، فَصَدَفْنِي أَيْ، وَ صَرَفْنِي عَنْ هَوَايَ، وَ صَرَّحَ لِي مُحَضُّ أَمْرِي فَأَفْضَى بِي إِلَى جِدِّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ، وَ صِدْقٌ لَا يَشُوْبُهُ كَذِبٌ. وَ وَجَدْتُكَ بَعْضِي، بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي، حَتَّى كَأَنَّ شَيْئًا لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي، وَكَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَّانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا، مُسْتَظْهِرًا بِهَإِنَّ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَنَيْتُ»؛ اما بعد! آگاهی من از پشت کردن دنیا و چیرگی روزگار و روی آوردن آخرت به سویم، مرا از یاد غیر خودم باز داشته و تمام اهتمامم را بسوی آخرت جلب کرده است و

از آنجا که به خویشتن مشغولم از غیر خودم روی برتافته‌ام. این وضع، هوا و هوسم را کنار زده و نظر خالص و نهایی را برای من آشکار ساخته، لذا مرا به مرحله‌ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد و به راستی و صداقتی کشانده که در آن دروغ نیست و چون تو را جزئی از خود، بلکه همه خودم یافتم، آنچنانکه اگر ناراحتی به تو برسد به من رسیده و اگر مرگ دامنت را بگیرد گویا دامن مرا گرفته، به این جهت اهتمام کار تو را اهتمام کار خود یافتم، لذا این نامه را برای تو نوشتم تا تکیه‌گاه تو باشد، خواه من زنده باشم یا نباشم (همانجا).

در این قسمت امام (ع) می‌فرماید: برای من روشن شده که دیگر باید تنها به فکر خود باشم و هم و غم خود را متوجه آخرت خود نمایم، لکن به این علت که تو فرزند و جگر گوشه من هستی و وجودت از وجود من است و اگر هر مصیبتی بر تو وارد شود گویا بر من وارد شده است، این وصیت را بر تو می‌نویسم در حالی که بنا نداشتم به غیر از خودم اشتغالی داشته باشم، ولی چون تو را از خودم جدا نمی‌بینم، به نصیحت تو مشغول شدم و این وصیت را برای تو نوشتم تا در حیات و ممات من کمکی برای تو باشد.

ایشان در بخش دیگر برای اظهار محبت و ابراز خیرخواهی و برانگیختن عواطف می‌فرمایند: «ای بنی، ای منی، ای منی که بلوغت سنا و رایتنی آزداد و هنا بادرت بوصیتنی ایلیک، و آوردت خصالاً منها قبل أن یجلی بی اجلی دون أن أفضیط ایلیک بما فی نفسی، أو أن أنقص فی رأیی کما نقصت فی جسمی، أو یسبقنی ایلیک بعض غلبات الهوی و فتن الدنیا، فتکون کالصعب النفور»؛ پسر من! هنگامی که یافتم به سن پیری رسیده‌ام و دیدم قوایم به سستی می‌گراید، به این وصیت مبادرت ورزیدم و فرازهایی از آن را به تو گفتم، مبادا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه را در درون داشته‌ام بیان نکرده باشم و پیش از آنکه در رأیم نقصانی ایجاد شود همچنانکه

در جسمم بوجود آمده یا پیش از آنکه هوا و هوس و فتنه‌های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش گردی (همان، ۴۰۴).

کلمه بنی ۱۳ مرتبه در این وصیت‌نامه به کار رفته است و دو نکته اساسی که از خلال این عبارات استناد میشود عبارت است از: اول اینکه پیری و گذشت عمر علاوه بر اینکه باعث ضعف قوای جسم می‌شود موجب تضعیف ذهن و قوه تفکر نیز می‌گردد. دوم اینکه اگر قلب انسان زنگار گیرد، دیگر ظرفیت پذیرش حقایق را از دست می‌دهد.

چهارمین بخش از این وصیت شریف که در آن اظهار محبت و جلب اعتماد و ابراز خیرخواهی شده از این قرار است: «فَاسْتَخَلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَتُهُ، تَوْخِيْتُكَ جَمِيلَهُ، وَ صَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ، وَ رَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ، وَ أَجْمَعْتُ عَلَيْهِمْ أُدْبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ ... ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبِسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَ آرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَّعَلَيْهِمْ، فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَيَّ مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ أَمْرًا لَا أَمْنُ عَلَيْكَ بِهِ الْهَلَكَةَ وَ رَجَوْتُ أَنْ يُوفِّقَكَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ، وَأَنْ يَهْدِيكَ لِقَصْدِكَ، فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ»؛ از میان تجارب گذشته قسمت‌های مهم و برگزیده را برایت خلاصه کردم و از بین همه آنها زیبایی‌ها را برایت انتخاب نمودم و مجهولات آن را از تو دور داشتم. لذا همانگونه که یک پدر مهربان بهترین نیکی‌ها را برای فرزندش می‌خواهد من نیز صلاح دیدم که تو را بدین صورت تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم، آنگاه از این ترسیدم که آنچه بر مردم در اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف نموده‌اند بر تو نیز مشتبه گردد، به همین دلیل روشن ساختن این قسمت هر چند چندان خوشایند تو نباشد، پیش من محبوبتر از آن است که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکتت ایمن نباشم و امیدوارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاحیت توفیق دهد و به مقصودت رهبری کند. اینک این وصیتم را برای تو می‌فرستم (همانجا).

از این بخش از سخنان علی(ع) در وصیت به امام حسن (ع) به وضوح درمی‌یابیم که مسئولیت پدر فقط در تأمین خوراک و پوشاک و مسکن فرزند نیست، بلکه یک پدر وظیفه‌شناس و متعهد بیش از هر چیز به مسأله آموزش و پرورش فرزند خویش توجه دارد و نسبت به آن احساس مسؤولیت می‌نماید و تربیت صحیح فرزند خود را سرلوحه برنامه زندگی خویش قرار می‌دهد. نکته دیگر در دعای حضرت (ع) برای فرزندشان است که علاوه بر تحبیب و ابراز علاقه، دستوری است برای همه پدران نسبت به فرزندانشان.

پنجمین قسمت از این وصیت شریف که در آن ابراز خیرخواهی و اظهار محبت و دلسوزی شده چنین است: «فانی لم آک نصیحة و انک لن تبلیغ فی النظر لفسک وان اجتهدت مبلغ نظرک»؛ من از هیچ اندرزی درباره‌ات کوتاهی نکردم و تو هر قدر هم کوشش کنی و صلاح خویش را بخواهی در نظر بگیری، مصالح خود را به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده‌ام، تشخیص نخواهی داد (همان، ۴۰۶).

در این قسمت از وصیت‌نامه، امام (ع) در نهایت صراحت، خیرخواهی و دلسوزی را نسبت به فرزندشان ابراز می‌نماید. علاوه بر این، مطلب دیگری نیز که از این عبارات فهمیده می‌شود این است که پدر به دلیل داشتن تجربه و چشیدن سرد و گرم روزگار، دید وسیعتری نسبت به فرزند در خصوص مصالح و مفاصد او دارد و می‌تواند راهنمای دلسوز و آگاهی برای او باشد.

### آثار تربیت در نهج البلاغه

اگر تربیت بر مبنای رهنمودهای قرآنی و سیره پیامبر(ص) و ائمه (ع) انجام پذیرد، به تبع آثار مطلوبی را در پی خواهد داشت که از جمله برجسته‌ترین آنها که در نهج البلاغه نیز به آنها اشاره شده، می‌توان موارد زیر را برشمرد:

### ۱- عبودیت

اولین و بارزترین اثر این است که انسان «عبد» خالق خود می‌شود. عبودیت در اسلام بالاترین مقام انسانی در پیشگاه خداوند است که از مصادیق آن می‌توان به پیامبر(ص) و ائمه (ع) اشاره کرد. عبودیت رمز آفرینش بشر است و بر همین اساس امام (ع) خود را «عبدالله» می‌خواند (همان، ۴۳۶).

### ۲- با ایمان شدن

یکی دیگر از آثار بارز تربیت اسلامی در نهج البلاغه، «مؤمن» شدن فرزند است و طبعاً چنین فردی صفات و شروط تربیت درست را دارا بوده و متواضع، پندگویی و دل‌نگران خود و دیگران و ترسان از خوف خداست و چهره‌اش مسرور و اندوه در دلش پنهان است و دارای سعه صدر است (همان، ۵۸۶).

### ۳- با تقوا شدن

از دیگر آثار تربیت اسلامی در نهج البلاغه، «متقی» شدن فرزند است؛ چنانکه در خطبه «همام» حدود ۱۱۰ صفت از متقی یاد شده است. متقی بنده‌ای است سپاسگذار و از لحاظ قرب به درجه‌ای رسیده که با وجود همه بن‌بست‌ها در عرصه حیات، به دلیل تقوایش خداوند راه نجات را بر او گشوده است (همان، ۳۰۹).

### ۴- حزب الله شدن

یکی دیگر از آثار تربیت اسلامی «حزب‌الله» شدن فرزند است. بر اساس توصیف امام علی(ع)، حزب‌الله کسی است که مسئولیت‌های دشوار را در پیشگاه خدا به انجام می‌رساند و در راه او از هرگونه تلخی و سختی هراس ندارد. خواب شیرین را آنقدر ترک می‌کند تا توان ایستادن از کف می‌دهد و وقتی خواب بر او چیره می‌شود، زمین را بستر و کف دست را بالین خویش می‌سازد و در آخر به قرب الهی رسیده و بنده محبوب خدا می‌شود (همان، ۴۲۸).

امام علی (ع) صفات بنده‌ای را که محبوب خداست، اینگونه شرح می‌دهند: «خداوند او را در نبرد با نفس خویش یاری داده، او اندوه را جامه درون و ترس را جامه بیرون ساخته است. در شبستان قلبش چراغ هدایت فروزان است. بدین گونه او را به نفس خویش نزدیک کرده و سختی را آسان نموده است. او با ژرف‌نگری بینش یافته، به یاد خدا بوده و به عمل خویش افزوده است. آب گوارا را از آبشخور هموار نوشیده و با نخستین جرعه سیراب شده است. گام در راهی روشن نهاده و از کوردلی و هوا و هوس بیرون آمده، خود به تنهایی کلیدهای هدایت را در قفل‌های هلاکت گردانیده، راه خویش را با بینشی درست برگزیده و پیش رفته است و از یقینی به روشنی آفتاب بهره‌مند شده است» (همان، ۱۰۴).

### نتیجه‌گیری

با بررسی خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه به دست آمد از جمله حقوقی که حضرت علی (ع) آن را مطرح نموده و بر اعطای آن به ذی حق تأکید ورزیده‌اند، حق فرزند بر پدر و مادر است که از جمله مهمترین مؤلفه این حق، تربیت دینی و صحیح فرزند توسط والدین است و این امر خطیر از قبل از تولد فرزند آغاز می‌شود و در ادامه زندگی فرزند تکمیل می‌گردد.

هرگاه تربیت در مسیر درست خود قرار گیرد و با حلم و بردباری والدین با نظر به زمینه‌سازی‌های مناسب انجام گردد، آنگاه اثرات مطلوبی در پی خواهد داشت که در ظل آن نسل بشر به سعادت که غایت خلقت است، دست می‌یابد.

## فهرست منابع

۱. نهج البلاغه، شرح ابن ابی الحدید، انتشارات نیستان، ج ۱۸، ۱۳۸۵.
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمدمهدی فولادوند، انتشارات پیام حق، ج ۲، ۱۳۸۱.
۳. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، انتشارات الهادی، ۱۳۸۷.
۴. بندرریگی، محمد، فرهنگ عربی به فارسی (ترجمه منجد/الطلاب)، انتشارات تهران اسلامی، ۱۳۹۵.
۵. جبران، مسعود، فرهنگ الفبایی الرائد، ترجمه رضا ترابی نژاد، انتشارات آستان قدس رضوی، به نشر، ج ۱، ۱۳۸۱.
۶. سادات، محمد علی، راهنمای پدران و مادران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۲، ۱۳۸۷.
۷. سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح سید حسین نصر، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۳، ۱۳۷۲.
۸. فلسفی، محمدتقی، کودک از نظر وراثت و تربیت، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۱ و ۲، ۱۳۹۵.
۹. طباطبایی، محمدرضا، صرف ساده، قم، دارالعلم، ۱۳۷۹.
۱۰. قنبری، حیدر، تربیت فرزند، فاتح خیبر، ۱۳۸۶.
۱۱. مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، انتشارات صدرا، ج ۱۰، ۱۳۷۳.
۱۲. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، انتشارات دارالثقلین، ج ۵، ۱۳۹۳.
۱۳. گروه نویسندگان، تربیت دینی در جامعه اسلامی معاصر، قم، مؤسسه امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸.
۱۴. مصطفی، ابراهیم و دیگران، المعجم الوسیط، انتشارات صادق، ۱۳۸۷.



## آمال امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه

سیده شهربانو سلیمانی\*

### چکیده

از آنجایی که امیدها و آرزوهای هر انسانی بیانگر دغدغه‌ها، خواسته‌های قلبی، شخصیت او و نیروی محرک استعدادهای درونی اوست، دانستن این مطلب که حضرت (ع) چه امیدها و آرزوهایی در سر داشتند و هر یک از آنها را چگونه و تحت چه شرایطی بیان کرده‌اند، منظر روشنی را برای شناخت هر چه بیشتر و بهتر شخصیت امیرالمؤمنین (ع) و دغدغه‌های ایشان و آنچه که دوست داشتند در آینده نزدیک یا دور محقق گردد، پیش روی ما می‌گشاید. از این رو نوشتار حاضر به بررسی و استخراج آرزوهای امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه به شیوه تحلیل محتوا پرداخته و اهم آرزوهای حضرت (ع) را چنین برشمرده است: امید به فضل و رحمت الهی، آرزوی موفقیت یاران، هدایت گمراهان، نبرد با دشمنان حق و شهادت.

**کلیدواژگان:** آمل، امید، آرزو، علی (ع)، نهج البلاغه

---

\* . طلبه سطح سه کلام اسلامی مدرسه علمیه قاسم ابن الحسن (ع): sh.skh.۸۶@gmail.com

## مقدمه

امید و آرزو از جمله غرایزی است که انسان را به تحصیل کمالات تشویق می‌کند؛ چنانکه رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِّأُمَّتِي وَ لَوْلَا الْأَمَلُ مَارَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَ لَدَهَا وَ لَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا؛ امید، رحمتی است برای امت من و اگر امید نبود هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی‌داد و درختکاری نهالی نمی‌نشانند» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷۳/۷۴). اما خداوند دستیابی به چیزی را به صرف آرزو کردن نفی کرده است، زیرا مالک دنیا و آخرت، فقط خداوند است و تحقق آرزوها نیز به اراده او انجام می‌پذیرد. بنابراین امید و آرزوی هر انسان مؤمنی باید به خداوند منتهی گردد. هر کس به چیزی امید داشته باشد برای رسیدن به آن می‌کوشد؛ چنانکه علی (ع) می‌فرماید: «فَكُلُّ مَنْ رَجَا عُرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ؛ هر کس امیدوار باشد، باید امید او در کردارش آشکار شود» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰). آرزوهای هر انسانی نشانگر درجه ایمان و معرفت شخصیت اوست؛ چراکه عمیق‌ترین خواسته‌های درونی و قلبی وی را بازگو می‌کند. در قرآن امید به خداوند از نشانه‌های ایمان معرفی شده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ همانا کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند، امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است» (بقره/ ۲۱۸).

اما آنچه هدف نوشتار حاضر است بررسی عمیق‌ترین خواسته‌ها، آرزوها و امیدهای امیرالمؤمنین علی (ع) به‌عنوان امام اول و وصی پیامبر (ص) و اسوه تمام شیعیان جهان است که چه چیزهایی بوده و تحت چه شرایطی عنوان شده است. تحلیل و بررسی این مطلب علاوه بر آنکه طریقی برای شناخت بیشتر امیرالمؤمنین (ع) به روی دوستدارانشان می‌گشاید و جلوه‌هایی از شخصیت والا و دغدغه‌های ایشان را به نمایش می‌گذارد، الگو و نمونه‌ای برای ما خواهد بود که چه آرزوهایی داشته باشیم و به چه دل‌بندیم و امید داشته باشیم.

## مفهوم‌شناسی

«آمال» جمع «أمل» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۲۷/۱۱) در لغت به معنای امید و آرزوست (قرشی، ۱۳۷۷: ۱/۷۴؛ همو، ۱۴۱۲ق: ۱/۱۱۳). معنای حقیقی برای ماده أمل، رجاء بعید و چشم‌داشت امری دیرحاصل است که به آن آرزو گویند (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱/۱۴۹). همچنین اصل در «أمل» تحقق و انتظار بیان شده است؛ یعنی همان «رجاء» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۱/۱۴۰). از این رو در بسیاری از لغتنامه‌ها «أمل» به معنای «رجاء» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۱/۲۷؛ فراهیدی، ۱۴۰۹: ۳۴۷/۸؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق: ۱۰/۳۵۸؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۲/۴۹۴) و ضد «یأس» آمده است (طریحی، ۱۳۷۵: ۵/۳۱۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۴/۳۰۹؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۶/۱۷۶).

با مراجعه به واژه «رجاء» نیز می‌بینیم معنای امید برای آن ذکر شده است (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱/۱۴۹؛ قرشی ۱۴۱۲ق: ۳/۶۱؛ همو، ۱۳۷۷: ۱/۴۳۷). «رجاء» گمان و پنداری است که اقتضای رسیدن به شادی در آن هست. «خوف و رجاء» یا «بیم و امید» هر دو در معنی ملازم یکدیگرند (راغب، ۱۴۱۲ق: ۳۴۶)؛ زیرا وقتی به چیزی امیدوار باشیم، در همان حال خوف نرسیدن به آن را هم داریم (قرشی، ۱۴۱۲ق: ۳/۶۳).

«طمع» نیز به معنای امید و ضد یأس آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۸/۲۳۹ و ۲۴۰). طبرسی می‌گوید: «طمع» علاقه نفس است به نفع مظنون و نظیر آن است «أمل» و «رجاء» و نقیض آن «یأس» است (قرشی، ۱۳۷۷: ۲/۶۸۳). «أمل» به معنای چشم‌داشت و استعمال آن بیشتر در مواردی است که دیرتر حاصل می‌گردد، اما «طمع» در مواردی است که حصول آن نزدیک است. «رجاء» بین «أمل» و «طمع» است. راجی گاهی می‌ترسد که مأمولش حاصل نگردد و زمانی که خوف قوی‌تر گردد واژه «أمل» استعمال می‌شود (فیومی، ۱۴۱۴ق: ۱/۲۲).

سایر معادل‌های عربی واژه آرزو عبارتند از: تمنی، وطر، طلب، انتظار، علاقه، رغبة، شوق، شهوة (دستی، ۱۳۷۶: ۳۷-۳۸) و معادل‌های امید عبارتند از: انتظار و رغبة (همان، ۹۵). در طرف مقابل، متضادهای آنها عبارتند از: کراهت، بغض (همان، ۳۲۲)، نفرت (همان، ۵۷۲)، رغم (همان، ۴۹۸) رغب عن و یأس.

«تمنی» به معنای آرزو کردن است و «امنیه» به معنای آرزو که جمع آن «امنیات» است. راغب می‌گوید: «تمنی» صورتی است که از شیء در ذهن انسان حاصل می‌شود (قرشی، ۱۳۷۷: ۲/۹۹۵). «وطر» به معنای هر حاجت مهم و بزرگی است (راغب، ۱۴۱۲ق: ۸۷۴؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق: ۲۰۶/۹؛ قرشی، ۱۳۷۷: ۲/۱۱۴۴). «علاقه» معادل میل، رغبة، شوق، انس و حب است (دستی، ۱۳۷۶: ۴۵۱). «ودّ» نیز معادل «حبّ» به معنای دوست داشتن است (همان، ۳۲۱؛ قرشی، ۱۳۷۷: ۲/۱۱۲۶). «ودّ»، محبت به چیزی و تمنی و آرزو داشتن آن است (راغب، ۱۴۱۲ق: ۸۶۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۳/۴۵۳؛ مدنی شیرازی، ۱۳۸۴: ۶/۳۱۲). «شوق» به معنای میل شدید است (قرشی، ۱۳۷۷: ۲/۶۲۱). «رغبة» یعنی خواستن و علاقمند بودن (دستی، ۱۳۷۶: ۵۷۵). «رغب» وقتی با «فی» و «إلی» بیاید به معنای دوست داشتن، مایل بودن و حریص بودن است و زمانی که با «عن» بیاید به معنای اعراض، کناره‌گیری و بی‌اعتنایی است (قرشی، ۱۳۷۷: ۱/۴۵۶؛ راغب، ۱۴۱۲ق: ۳۵۸). «شهوة» به معنای دوست داشتن و میل کردن و جمع آن «شهوات» است؛ یعنی خواستنی‌ها (قرشی، ۱۳۷۷: ۲/۶۱۹). در فرق بین «شهوت» و «تمنی» آمده است که شهوت فقط به آنچه توسط ادراکات حسی مورد پسند قرار گیرد تعلق دارد، در حالی که تمنی هم به آنچه مورد پسند باشد و هم به آنچه ناپسند باشد تعلق می‌گیرد؛ مانند اینکه انسان تمنای مرگ داشته باشد (عسکری، ۱۴۰۰ق: ۱۱۷).

با مراجعه به قرآن کریم نیز می‌بینیم آرزو با واژه‌های گوناگونی ادا شده است که عبارتند از: لیت، لو، هل، لعل، تمنی، ودّ، أمل (مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۶: ۱/ ۱۷۰-۱۶۸). امید در بسیاری از آیات با مشتقات واژه «رجاء» و «عسی» آمده است. در برخی از آیات نیز با واژه‌هایی مانند «عسی» و «لعل» به خداوند نسبت داده شده است (همان، ۴/ ۴۰۲).

### انواع آرزو در نهج البلاغه

آرزو مانند دیگر خصلت‌هایی که خداوند در نهاد بشر قرار داده، در اصل ستوده و سودمند و از جمله نیروهای محرکه استعدادهای درونی و بالقوه آدمی است، اما گاهی به سرعت از مدار اعتدال خارج شده و به افراط می‌گراید، لذا پیشوایان دین، ما را نسبت به این خطر آگاه ساخته و هشدار داده‌اند و از درازی آرزو چنانکه انسان را به خود سرگرم سازد و از کار و فعالیت بازدارد برحذر داشته‌اند؛ امیرالمؤمنین علی (ع) در این خصوص می‌فرماید: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَتِّبِعُ أَتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ فَتَزُودُوا فِي الدُّنْيَا مِنْ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا؛ همانا، وحشتناک‌ترین چیزی که بر شما می‌ترسم، هواپرستی و آرزوهای دراز است. پس، از این دنیا توشه بگیرید تا فردا خود را با آن حفظ نمایید» (نهج البلاغه، خطبه ۲۸). امام (ع) این عبارت را پس از توجه دادن به رفتن از این دنیا و برداشتن توشه سفر از آن بیان نموده‌اند؛ زیرا اجتماع این دو صفت وسیله دور شدن از آخرت است، که این خود موجب عدم آمادگی برای سفر و برنگرفتن توشه آخرت می‌گردد (بحرانی، ۱۳۶۲: ۲/ ۴۸). حضرت (ع) در جای دیگر می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَتِّبِعُ أَتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا أَتِّبِعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ؛ ای مردم همانا بر شما از دو چیز می‌ترسم: هواپرستی و آرزوهای طولانی. اما پیروی از خواهش نفس، انسان را از حق باز می‌دارد و آرزوهای طولانی، آخرت را از یاد می‌برد» (همان، خطبه ۴۲). همچنین می‌فرماید: «قَدْ غَابَ عَن قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْآجَالِ وَ حَضَرَتْكُمْ كَوَازِبُ الْأَمَالِ؛ یاد مرگ

از دل‌های شما رفته و آرزوهای فریبنده جای آن را گرفته است» (همان، خطبه ۱۱۳). از این عبارات می‌توان فهمید که آرزوها از نظر امیرالمؤمنین (ع) دو گونه‌اند: آرزوهای طولانی و فریبنده که بی‌ارزشند و آرزوهای غیرفریبنده که باارزش و متعالی‌اند و نمونه‌های آن که متعلق به خود امیرالمؤمنین (ع) است در ادامه خواهد آمد.

بنابراین در عباراتی مانند: «وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَمْلَ يَسْهَى الْعَقْلَ وَيُنْسِي الذِّكْرَ فَكَذَّبُوا الْأَمْلَ فَإِنَّهُ غُرُورٌ وَصَاحِبُهُ مَغْرُورٌ؛ بدانید که آرزوهای دور و دراز عقل را غافل و یاد خدا را به فراموشی می‌سپارد. آرزوهای ناروا را دروغ انگارید که آرزوها فریبنده‌اند و صاحبش فریب خورده» (همان، خطبه ۸۶) و «أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى؛ بهترین بی‌نیازی، ترک آرزوهاست» (همان، حکمت ۳۴) منظور از «أمل» همان آرزوهای دور و دراز و دور از منطق عقل و شرع است که انسان را غرق در عالم خیال و پندار می‌کند و بر محور امور مادی دور می‌زند و چون دست یافتن به همه آن امور برای او ممکن نیست، او را وادار به توسل به این و آن و بخل‌ورزی نسبت به دیگران می‌نماید. با توجه به توضیحاتی که درباره مفهوم آرزو گفته شد، اینک به آرزوهای امیرالمؤمنین می‌پردازیم:

#### ۱- خدا، بهترین امید و آرزوی امیرالمؤمنین (ع)

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌ای معروف به خطبه «اشباح»، در پاسخ به شخصی که از ایشان درخواست می‌کند خدا را توصیف کند، پس از حمد و ثنای الهی به بیان صفات خداوند و معرفی او پرداخته و در انتهای خطبه در مقام نیایش با پروردگار عالم می‌فرماید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْوَصْفِ الْجَمِيلِ وَالتَّعْدَادِ الْكَثِيرِ إِنَّ تَوَمَّلَ فَخَيْرٌ مَأْمُولٍ وَإِنْ تَرَجَّحَ فَخَيْرٌ مَرْجُوٌّ ... وَ قَدْ رَجَوْتُكَ دَلِيلًا عَلَى ذَخَائِرِ الرَّحْمَةِ وَكُنُوزِ الْمَغْفِرَةِ؛ خدایا تویی سزاوار ستایش‌های نیکو، و بسیار و بی‌شمار تو را ستودن، اگر تو را آرزو کنند پس بهترین آرزویی، و اگر به تو امید بندند، بهترین امیددی. به تو امید بستم که مرا به‌سوی ذخائر رحمت و گنج‌های آمرزش آشنا

کنی» (نهج البلاغه، خطبه ۹۱). در این فراز، حضرت (ع) خداوند را بهترین آرزوی هر انسانی از جمله خودشان معرفی می‌نمایند. جناب فیض الاسلام نیز در ترجمه خطبه ۹۰، لطف و کرم خداوند را متعلق آرزو می‌داند و رحمت و آمرزش او را متعلق امید (فیض الاسلام، ۱۳۷۹)

همچنین حضرت (ع) به هنگام غسل دادن پیامبر (ص) می‌فرماید: «بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي اذْكُرْنَا عِنْدَ رَبِّكَ وَ اجْعَلْنَا مِنْ بَالِكٍ؛ پدر و مادرم فدای تو! ما را در پیشگاه پروردگارت یاد کن، و در خاطر خود نگهدار» (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۵). «وَ اجْعَلْنَا مِنْ بَالِكٍ» به این معناست که در قلب پیامبر (ص) دارای چنان شأن و منزلتی باشد که به امیرالمؤمنین (ع) اهتمام بسیار بورزد و او را نزد پروردگارش یاد کند. مؤید این مطلب، روایتی در بحار الأنوار است که در آن به جای لفظ «مِنْ بَالِكٍ»، «مِنْ هَمَّكَ» آمده است (مجلسی، ۱۴۰۳: ق: ۵۲۷/۲۲) و در روایتی دیگر، هر دو لفظ با هم آمده‌اند (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۱۳/۴۲).

«نهایت مأمول علی (ع) این است که به لسان خاتم الأنبیاء (ص) نزد خداوند تبارک و تعالی یاد شود. کسی که نور معرفت روزی‌اش شده باشد، علو شأن و جلالت قدر او را درک می‌کند و امل و آرزوی خود را چنین قرار می‌دهد. آری! بنده لذت می‌برد از اینکه نزد خداوند یاد شود و امید و آرزویی جز او ندارد. دوستدار خوش می‌دارد که نامش نزد حبیبش ذکر شود و نیز از حبیبش نزد او یاد شود و ذکر او بر زبانش باشد و می‌گوید: یا رب! شیرینی ذکر تو را به من بچشان»

### آرزوی لقاءالله

حضرت (ع) آرزوی خود را برای دیدار معبود و امید به پاداش او چنین بیان می‌فرماید: «إِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌ وَ حُسْنِ نَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ؛ همانا من برای ملاقات پروردگار مشتاق و به پاداش او امیدوارم» (نهج البلاغه، نامه ۶۲).

### امید به فضل و رحمت خداوند

امیرالمؤمنین (ع) در چند جای نهج البلاغه در مواضع مختلف، امیدواری به رحمت خداوند و پرهیز از یأس و ناامیدی را مطرح نموده و می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرَ مَقْنُوطٍ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لَا مَخْلُوفٍ مِنْ نِعْمَتِهِ وَ لَا مَأْيُوسٍ مِنْ مَغْفِرَتِهِ؛ ستایش خداوندی را سزاست که کسی از رحمت او مأیوس نگردد و از نعمت‌های فراوان او بیرون نتوان رفت، خداوندی که از آموزش او هیچ گنهکاری ناامید نگردد» (همان، خطبه ۴۵). همچنین می‌فرماید: «وَ نَسْتَعِينُ بِهِ اسْتِعَانَةَ رَاجٍ لِفَضْلِهِ مُؤْمِلٍ لِنَفْعِهِ وَ آثِقٍ بِدَفْعِهِ مُعْتَرِفٍ لَهُ بِالطُّوْلِ مُذْعِنٍ لَهُ بِالْعَمَلِ وَ الْقَوْلِ وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانًا مِنْ رَجَاهُ مُوقِنًا؛ از خدا یاری می‌طلبیم، یاری خواستن کسی که به فضل او امیدوار و به بخشش او آرزومند و به دفع زیانش مطمئن، به او ایمان می‌آوریم، ایمان کسی که با یقین به او امیدوار است» (همان، خطبه ۱۸۲) و نیز می‌فرماید: «فَاسْتَفْتِحُوهُ وَ اسْتَنْجِحُوهُ وَ اطْلُبُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَمْنِحُوهُ فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ وَ لَا أُغْلِقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ؛ از خدا درخواست پیروزی و رستگاری کنید، از او بخواهید و عطای او را درخواست کنید، که میان او و شما پرده و مانعی نیست، و دری به روی شما بسته نمی‌گردد» (همان، خطبه ۱۹۵).

### امید به خداوند در سختی‌ها

حضرت (ع) در چند موضع نیز به امیدواری به خداوند در سختی‌ها و بلاها اشاره کرده و می‌فرماید: «الْمَأْمُولُ مَعَ النِّقَمِ الْمَرْهُوبُ مَعَ النِّعَمِ؛ خدایی که به هنگام بلا و سختی به او امیدوار، و در نعمت‌ها از او بیمناکند» (نهج البلاغه، خطبه ۶۵). همچنین در هنگام طلب باران می‌فرماید: «فَكُنْتُ الرَّجَاءَ لِلْمُبْتَسِّسِ وَ الْبَلَاءَ لِلْمُلْتَمِسِ؛ خدایا تو امید هر بیچاره و حل‌کننده مشکلات هر طلب‌کننده هستی» (همان، خطبه ۱۱۵) و در جای دیگر، طلب خود را این چنین با معبودش در میان می‌گذارد: «اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ مِنْ تَحْتِ الْأَسْتَارِ وَ الْأَكْثَانِ وَ بَعْدَ عَجِيجِ الْبَهَائِمِ وَ الْوِلْدَانِ رَاغِبِينَ فِي رَحْمَتِكَ وَ رَاجِينَ فَضْلَ نِعْمَتِكَ وَ خَائِفِينَ مِنْ عَذَابِكَ وَ نِقْمَتِكَ ... اللَّهُمَّ



أَنْشُرُ عَلَيْكَ وَبِرِّكَتِكَ وَرِزْقِكَ وَرَحْمَتِكَ وَأَسْقِنَا سُقْيَا نَاقِعَةً مَرْوِيَةً مُعْشِبَةً تُنْبِتُ بِهَا مَا قَدَفَاتُ؛ بار خداوندا! ما از خانه‌ها، و زیر چادرها پس از شنیدن ناله حیوانات تشنه و گریه دلخراش کودکان گرسنه، به سوی تو بیرون آمدیم و رحمت تو را مشتاق و فضل و نعمت تو را امیدواریم و از عذاب و انتقام تو ترسناکیم. بار خداوندا! بارانت را بر ما ببار و ما را مأیوس برمگردان و با خشکسالی و قحطی ما را نابود مفرما و با اعمال زشتی که بی‌خردان ما انجام داده‌اند ما را به عذاب خویش مبتلا مگردان، ای مهربانترین مهربان‌ها ... خداوندا! باران رحمت خود را بر ما ببار و برکت خویش را بر ما بگستران و روزی و رحمتت را به ما برسان و ما را از بارانی سیراب فرما که سودمند و سیراب‌کننده و رویاننده گیاهان باشد» (همان، خطبه ۱۴۳).

همچنین امام (ع) در سال ۳۷ هجری که گروهی از مدینه گریخته و به معاویه پیوستند، در نامه‌ای به سهل بن حنیف انصاری می‌نویسد: «إِنَّهُمْ وَاللَّهِ لَمْ يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرٍ وَ لَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلٍ وَ إِنَّا لَنْظَمُ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يُذَلَّ اللَّهُ لَنَا صَعْبُهُ وَ يُسَهَّلَ لَنَا حَزَنُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ سوگند به خدا آنان از ستم نگریختند، و به عدالت نپیوستند، همانا آرزومندیم تا در این جریان، خدا سختی‌ها را بر ما آسان و مشکلات را هموار فرماید. ان شاء الله» (همان، نامه ۷۰).

#### امید به راهنمایی و هدایت خداوند

دعا برای بهره‌مندی از راهنمایی و هدایت خداوند، نهایت ادب را در پیشگاه الهی در بر دارد و در ضمن، جامعیتی نسبت به تمام درخواست‌ها در آن دیده می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۴۶۲)؛ چنانکه امام علی (ع) می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنْ فَهِهْتُ عَنْ مَسْأَلَتِي أَوْ عَمِيتُ عَنْ طَلِبَتِي فَدُلَّنِي عَلَى مَصَالِحِي وَ خَذُبْ بَلْبِي إِلَى مَرَأَشِدِي فَلَيْسَ ذَلِكَ بِبُكْرٍ مِنْ هِدَايَاتِكَ وَ لَا يَبْدَعُ مِنْ كَفَايَاتِكَ؛ خدایا اگر برای خواستن در مانده شوم، یا راه پرسیدن را ندانم، تو مرا به اصلاح کارم راهنمایی فرما، و جانم را به آنچه مایه رستگاری من است هدایت کن، که چنین کاری از راهنمایی‌های تو به دور و از کفایت‌های تو ناشناخته نیست» (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۷).

### امید به عدم رفتار عدل آمیز خداوند

در ادامه همان عبارات فوق در خطبه ۲۲۷ امام (ع) می‌فرماید: «اللَّهُمَّ احْمِلْنِي عَلَى عَفْوِكَ وَ لَا تَحْمِلْنِي عَلَى عَدْلِكَ؛ خدایا مرا با بخشش خود بپذیر و با عدل خویش با من رفتار مکن.» «گویی امام (ع) در این جمله عفو و عدل الهی را مرکبی راهوار شمرده است. عدل مرکبی است نگران‌کننده و از خداوند تقاضا می‌کند که مرا بر مرکب آرام‌بخش عفو سوار کن تا آسوده‌خاطر به جوار قرب تو آیم. این همان مضمون دعای معروف «اللَّهُمَّ عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ وَ لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ» است.» «هر عملی که بنده انجام می‌دهد، اگر خوب باشد چون در قبال عظمت عدل الهی سنجیده می‌شود بی‌ارزش است، پس امیدی به پاداش نیست و اگر گناه باشد، بدون تردید به عقوبت آن دچار خواهد شد. این مطلب از لطیف‌ترین چیزهایی است که نفس انسان را آماده و شایسته نزول رحمت خداوندی می‌سازد» (بحرانی، ۱۳۶۲: ۹۶/۴).

### آرزوی توجه به حق

حضرت (ع) از خدا می‌خواهد که دل‌ها را به سوی حق متوجه سازد؛ یعنی انسان را ملهم فرماید که حق را طلب کند و به آن هدایت شود و در راه آن گام بردارد و پس از آن صبر بر طاعت و شکیبایی از ارتکاب معصیت را طلب می‌نماید (بحرانی، ۱۳۶۲: ۶۲۹/۳): «أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَ قُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ الْهَمْنَا وَ إِيَّاكُمْ الصَّبْرُ؛ خداوند دل‌های ما و شما را به سوی حق متوجه سازد و صبر و استقامت عطا فرماید» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳ و خطبه ۲۰۵).

### آرزوی بازماندن از اطاعت خداوند

امیرالمؤمنین (ع) پس از آنکه مردم را به خداپرستی و نیکوکاری در دنیا و آماده بودن برای سفر آخرت سفارش می‌نماید می‌فرماید: «نَسَّأَلُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ وَ لَا تُقْصِرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةٌ وَ لَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةً وَ لَا كَابَّةً؛ از خدا می‌خواهیم که ما

و شما را در برابر نعمت‌ها مغرور نسازد و چیزی ما را از اطاعت پروردگار باز ندارد، و پس از فرا رسیدن مرگ دچار پشیمانی و اندوه نگرداند» (همان، خطبه ۶۴).

### آرزوی کامل شدن نعمات الهی

حضرت (ع) درخواست خود را پس از حمد و ثنای الهی چنین بیان می‌فرماید: «نَحْمَدُهُ عَلَيَّ مَا وَفَّقَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ وَ ذَادَ عَنْهُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَ نَسْأَلُهُ لِمَنْتَهُ تَمَاماً وَ بِحَبْلِهِ اعْتِصَماً؛ خدا را بر توفیقی که بر اطاعتش داده و ما را از نافرمانی بازداشته، ستایش می‌کنیم و از او می‌خواهیم که نعمتش را کامل و دست ما را به ریسمان محکمش متصل گرداند» (همان، خطبه ۱۹۴). امام (ع) به دو اعتبار به حمد و ستایش خداوند پرداخته است؛ یکی توفیق طاعت که سبب بزرگترین رستگاری است و دیگری دوری از گناه که سبب بزرگترین خسران است. سپس از خداوند دو چیز را درخواست می‌نماید؛ نخست اینکه این نعمت را که به تقدیم شکر آن پرداخته است کامل گرداند؛ چنانکه خود فرموده است «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» و دیگر آنکه توفیق تمسک به ریسمان محکم الهی یعنی دین قویم او یا قرآن را حاصل نماید (خطبه ۱۸۵، ترجمه فیض الاسلام، ۱۳۷۹).

### ۲- آرزوی سلامت در دین

از دیگر طلب‌های آن حضرت (ع) سلامت در دین است: «نَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَدْيَانِ كَمَا نَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَبْدَانِ؛ از او سلامت در دین را خواهانیم آن‌گونه که تندرستی بدن را از او درخواست داریم» (نهج البلاغه، خطبه ۹۹). آیت‌الله مکارم شیرازی در این خصوص از برخی متفکران انسان‌شناس نقل می‌کند: «اگر یک صدم اشک‌هایی که برای شکم‌های گرسنه و بدن‌های برهنه ریخته می‌شود، برای ارواح گرسنه معرفت و برهنه از فضایل ریخته می‌شد، هم گرسنگی‌ها و برهنگی‌های جسمانی از بین می‌رفت و هم گرسنگی‌ها و برهنگی‌های روحی زایل می‌گشت» (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۴/۳۳۸). از این‌رو می‌بینیم حفظ سلامت دین که به دنبال سلامت روح حاصل می‌شود، امری حائز اهمیت است که امیر (ع) به آن توجه داشته است.

### ۳- آرزوی رسیدن به بهشت و جایگاه نیکان

حضرت (ع) در خطبه‌ای، پس از بیان اوصاف بهشت می‌فرماید: «فَلَوْ شِئْتَ قَلْبِكَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ بِالْوُصُولِ إِلَى مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاطِرِ الْمَوْثِقَةِ لَزَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهَا وَ لَتَحْمَلْتَهُ مِنْ مَجْلِسِي هَذَا إِلَى مُجَاوِرَةِ أَهْلِ الْقُبُورِ اسْتِعْجَالًا بِهَا جَعَلْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَى بِقَلْبِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ؛ ای شنونده اگر دل خود را به منظره‌های زیبایی که در بهشت به آن می‌رسی مشغول داری، روح تو با اشتیاق فراوان به آن سامان پرواز خواهد کرد و از این مجلس من با شتاب به همسایگی اهل قبور خواهی شتافت. خداوند با لطف خود من و شما را از کسانی قرار دهد که با دل و جان برای رسیدن به جایگاه نیکان تلاش می‌کنند» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۵).

بحرانی، یکی از شارحان برجسته نهج البلاغه، در خصوص عبارات فوق در خطبه مذکور می‌نویسد: «منظور از عبارت «مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ»، افاضه و سرازیر شدن حالات روح افزا و شگرف است که در این صورت، فرد قالب از جان تهی خواهد کرد؛ یعنی از شوق وصول به اینها خواهد مرد و با شتاب برای همسایگی مردگان کوچ خواهد کرد، زیرا آنان به آنچه او مشتاق آن است نزدیکند. سپس امام (ع) از خداوند متعال می‌خواهد آنان را برای سلوک در راه او و سپردن مراحلی که آنان را به سرمنزل پاکان و نیکوکاران برساند آماده‌گی و توفیق دهد. بدیهی است منازل پاکان همان درجات و مقامات بهشت است» (بحرانی، ۱۳۶۲: ۳/۳۱۳). همچنین موسوی، یکی دیگر از شارحان کلام گهربار نهج البلاغه می‌گوید: «مَنْ يَسْعَى بِقَلْبِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ» وصف اهل بهشت است و آنها کسانی هستند که توفیق نصیبشان شده و کرامت الهی برایشان نشر و گسترش یافته است و بر همین حالت باقی مانده‌اند تا وارد بهشت شده‌اند. آنها کسانی هستند که برای خداوند خالص گشته‌اند» (موسوی، ۱۳۷۶: ۳/۹۰).

امام (ع) در جای دیگر، در مقام طلب می‌فرماید: «وَ اتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلِ الْإِنَابَةَ إِلَيْهِ وَ أُسْرَشِدُهُ السَّبِيلَ الْمُؤَدِّيَةَ إِلَى جَنَّتِهِ الْقَاصِدَةَ إِلَى مَحَلِّ رَغْبَتِهِ؛ بر خدا توکل می‌کنم، توکلی که

بازگشت به سوی او باشد و از او راه می‌جویم، راهی که به بهشت رسد و به آنجا که خواست اوست بینجامد» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۱) «السبیل» راه معتدل مستقیم یا به عبارت دیگر، اسلام است که رونده را به بهشت می‌رساند و رضا و خوشنودی خداوند را حاصل می‌کند (خطبه، ۱۶۰، ترجمه فیض الاسلام، ۱۳۷۹).

همچنین می‌فرماید: «وَ ارْغَبُوا فِيمَا وَعَدَ الْمُتَّقِينَ؛ و آنچه پرهیزکاران را وعده دادند آرزو کنید» که آن همان بهشت است (همان).

### آرزوی دیدار خلفای الهی در بهشت

حضرت (ع) می‌فرماید: «أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَتِهِمْ؛ آنان جانشینان خدا در زمین و دعوت‌کنندگان مردم به دین خدایند. آه! آه! چه سخت اشتیاق دیدارشان را دارم» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷). حضرت (ع) در ابتدای این فراز، این‌گونه اشتیاق دیدار ایشان را دارد و چنین معرفی‌شان می‌فرماید: «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نیست، که برای خدا با برهان روشن قیام کند ... تعدادشان اندک ولی نزد خدا بزرگ مقدارند، که خدا به وسیله آنان حجت‌ها و نشانه‌های خود را نگاه می‌دارد، تا به کسانی که همانندشان هستند بسپارد و در دل‌های آنان بکارد، آنان که دانش، نور حقیقت‌بینی را بر قلبشان تابانیده و روح یقین را دریافته‌اند، که آنچه را خوشگذاران‌ها دشوار می‌شمارند، آسان گرفته و با آنچه که ناآگاهان از آن هراس داشتند انس گرفتند. در دنیا با بدن‌هایی زندگی می‌کنند که ارواحشان به جهان بالا پیوند خورده است».

### آرزوی کسب درجات شهدا و همنشینی با پیامبران

حضرت (ع) درخواست خود را در این خصوص این‌گونه بیان می‌فرماید: «نَسَأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَ مَعَايِشَةَ السُّعَدَاءِ وَ مُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ؛ از خدا، درجات شهیدان و زندگی سعادتمندان و همنشینی با پیامبران را درخواست می‌کنیم»؛ چون شهیدان در بلا شکیبا بودند و

سعادت‌مندان به کسی رشک نبردند و پیغمبران کاری از روی ریا و خودنمایی نکردند (نهج البلاغه، خطبه ۲۳). همچنین در جای دیگر، پس از ذکر فضایل پیغمبر گرامی اسلام (ص) و دعا برای ایشان، درخواست و آرزوی خود را چنین بیان می‌فرماید: «اللَّهُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ فِي بَرْدِ الْعَيْشِ وَ قَرَارِ النِّعْمَةِ وَ مَنَى الشَّهَوَاتِ وَ أَهْوَاءِ اللَّذَاتِ وَ رَخَاءِ الدَّعَةِ وَ مَنْتَهَى الطَّمَأِينَةِ وَ تَحَفِ الْكَرَامَةِ؛ بار خدایا! بین ما و پیغمبرت در نعمت‌های جاویدان و زندگانی خوش و آرزوهای برآورده و خواسته‌های به انجام رسیده، در کمال آرامش و در نهایت اطمینان، همراه با مواهب و هدایای بارزش، جمع گردان» (همان، خطبه ۷۲) یا می‌فرماید: «اللَّهُمَّ ... وَأَحْشِرْنَا فِي زُمْرَتِهِ غَيْرَ خَزَايَا وَ لَنَادِمِينَ وَ لَنَاكِبِينَ وَ لَنَاكِبِينَ وَ لَاضَائِلِينَ وَ لَامْضِلِينَ وَ لَامْفُتُونِينَ؛ پروردگارا! ما را از یاران او (پیامبر ص) محشور فرما، چنانکه نه زیانکار باشیم و نه پشیمان، نه دور از راه حق باشیم و نه شکننده پیمان، نه گمراه باشیم و نه گمراه‌کننده بندگان، نه فریب‌جویای نفس خوریم و نه وسوسه شیطان» (همان، خطبه ۱۰۶).

#### ۴- آرزوی شهادت

حضرت (ع) آرزوی خود به مرگ در راه خدا را چنین بیان می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَأَبِي أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بَدِيٍّ أُمِّهِ؛ سوگند به خدا، انس و علاقه فرزند ابی‌طالب به مرگ در راه خدا، از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است.» (همان، خطبه ۵). ایشان پس از جنگ صفین و نهروان، وقتی مردم را برای سرکوبی معاویه فراخواند، سکوت کرد و سپس فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ لَارْجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوِّ وَ لَوْ قَدْ حُمَّ لِي لِقَاؤُهُ لَقَرَّبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْكُمْ؛ به خدا سوگند اگر امیدواری به شهادت در راه خدا را نداشتم، پای در رکاب کرده از میان شما می‌رفتم» (همان، خطبه ۱۱۹).

همچنین پس از ضربت شمشیر، در ادامه وصیت و سفارش خود می‌فرماید: «أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ وَ الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَ غَدًا مُفَارِقُكُمْ ... وَ اللَّهُ مَا فَجَانِي مِنَ الْمَوْتِ وَ أَرَدُ كَرِهَتَهُ وَ لَا طَالِعٌ أَنْكُرْتُهُ وَ مَا

كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَّ وَطَالِبٍ وَجَدَّ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ؛ من دیروز همراهتان بودم و امروز مایه عبرت شما هستم و فردا از شما جدا می‌گردم ... به خدا سوگند همراه مرگ چیزی به من روی نیاورده که از آن خشنود نباشم و نشانه‌های آن را زشت بدانم، بلکه من چونان جوینده آب در شب که ناگهان آن را بیابد، یا کسی که گمشده خود را پیدا کند، از مرگ خرسندم «و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است» (همان، نامه ۲۳).

همچنین ایشان در مقام دعا می‌فرماید: «اللَّهُمَّ ... إِنَّ أَظْهَرَتْنَا عَلَىٰ عَدُوِّنَا فَجَنَّبْنَا الْبَغْيَ وَ سَدَّدْنَا لِلْحَقِّ وَ إِنَّ أَظْهَرَتَّهُمْ عَلَيْنَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ وَ اعْصِمْنَا مِنَ الْفِتْنَةِ؛ پروردگارا! اگر بر دشمن پیروزمان ساختی، ما را از تجاوز برکنار دار، و بر راه حق استوار فرما، و چنانچه آنها را بر ما پیروز گرداندی، شهادت نصیب ما فرموده و از شرک و فساد و فتنه‌ها، ما را نگه دار» (همان، خطبه ۱۷۱).

#### ۵- آرزوی حفظ آبرو

حضرت (ع) در این خصوص می‌فرماید: «اللَّهُمَّ صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ وَ لَا تَبْدُلْ جَاهِي بِالْإِقْتَارِ فَاسْتَرْزِقْ طَالِبِي رِزْقِكَ وَ اسْتَعْطِفْ شِرَارَ خَلْقِكَ ...؛ خدایا آبرویم را با بی‌نیازی نگه دار و با تنگدستی شخصیت مرا لکه‌دار مفرما، که از روزی خواران تو روزی خواهم و از بدکاران عفو و بخشش طلبم ...» (همان، خطبه ۲۲۵). آیت‌الله مکارم شیرازی در شرح این عبارات می‌نویسد: «منظور از «یسار» غنا و توانگری به آن معنا که در عرف است نیست، بلکه منظور بی‌نیازی از دیگران و داشتن زندگی توأم با عفاف و کفاف است» (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۸ / ۴۲۸). «امام (ع) در این عبارت کوتاه به آثار سوء فقر اشاره فرموده است که حداقل چیزی که بر آن مترتب می‌شود این است که دست نیاز به‌سوی نیازمندان درگاه تو دراز کنم و از آن بدتر اینکه حل مشکل در دست بدان و افراد پست قرار گیرد که چنین شرایطی برای افراد باایمان و باشخصیت بسیار سخت و دردناک است» (همان، ۴۲۹).

## ۶- سالم ماندن تمام اعضای بدن تا پایان عمر

امام (ع) پس از حمد و ثنای الهی و بیان نعمت‌های خداوند، در مقام دعا درخواست خود را چنین بیان می‌فرماید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوَّلَ كَرِيمَةٍ تَنْتَزِعُهَا مِنْ كَرَامِي وَأَوَّلَ وَدِيعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نِعْمِكَ عِنْدِي؛ خدایا جانم را نخستین نعمت گرانبهایی قرار ده که می‌ستانی، و نخستین سپرده‌ای قرار ده که از من باز پس می‌گیری» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵). منظور از «کرایم»، قوای نفسانی و حواس جسمانی و اعضای بدنی (اعم از چشم، گوش، زبان، دل، دست و پا و غیره) است. ایشان با چنین دعایی از خداوند می‌خواهد که تا هنگام وفات، نیروهای روحانی و جسمانی او را سالم نگه داشته و به وی توفیق بهره‌مندی از آنها را عنایت فرماید، و پیش از اینکه قوا و اعضای او از کار بیافتند، روحش از او گرفته شود (بحرانی، ۱۳۶۲: ۳۷/۴). چون هر یک از اعضای شخص که پیش از مرگ تباه شود در بلا و رنج می‌ماند، پس لطف خدا بر بنده آن است که پیش از گرفتن اعضاء، جان را بستاند که آدمی نیم مرده و نیم زنده نماند.

مضمون این دعا شبیه به دعای رسول گرامی اسلام (ص) است که می‌فرماید: «اللَّهُمَّ أُمَّتِنَا بِأَسْمَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُوتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنَّا؛ خداوندا! نعمت گوش و چشم و قوت جسم و جان ما را تا زمانی که زنده‌ایم بر ما ارزانی دار و آنها را وارث ما قرار ده» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۴۱۳/۹۵).

## ۷- آرزوی پاداش برای مؤمنین

حضرت (ع) درباره اهمیت ندادن به دنیا و متوجه ساختن مردم نسبت به ثواب و عقاب اخروی می‌فرماید: «قَوْلَهُ لَوْ حَنَنْتُمْ حَنِينَ الْوَلِيِّ الْعَجَالِ ... لَكَانَ قَلِيلًا فِيمَا أَرْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِهِ وَأَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقَابِهِ؛ به خدا سوگند اگر مانند شتران بچه مرده ناله سر دهید و چونان کبوتران نوحه‌سرایی کنید و مانند راهبان زاری نمایید و برای نزدیک شدن به حق و دسترسی به



درجات معنوی و آمرزش گناہانی که ثبت شده و مأموران حق آن را نگه می‌دارند، دست از اموال و فرزندان بکشید، سزاوار است، زیرا برابر پاداشی که برایتان انتظار دارم و عذابی که از آن بر شما می‌ترسم، اندک است» (نهج البلاغه، خطبه ۵۲).

### ۸- امید به موفقیت و رستگاری فرزندان و یاران

حضرت (ع) در وصیتی که برای فرزندش امام حسن (ع) می‌نویسد می‌فرماید: «رَجَوْتُ أَنْ يُوَفِّقَكَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ وَأَنْ يَهْدِيكَ لِقَصْدِكَ؛ امیدوارم خداوند تو را در رستگاری پیروز گرداند و به راه راست هدایت فرماید» (همان، نامه ۳۱) و در انتهای نامه‌ای به مالک اشتر هنگامی که او را به فرمانداری مصر برمی‌گزیند می‌نویسد: «وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَىٰ إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ أَنْ يُوَفِّقَنِي وَإِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَاهُ... وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ؛ از خداوند بزرگ، با رحمت گسترده و قدرت برترش در انجام تمام خواسته‌ها درخواست می‌کنیم که به آنچه موجب خشنودی اوست ما و تو را موفق فرماید... و اینکه پایان عمر من و تو را به شهادت و رستگاری ختم فرماید» (همان، نامه ۵۳).

### ۹- آرزوی بازگشت میراث خلافت به خاندان نبوت

امام علی (ع) در روزهای اول خلافت در سال ۳۵ هـ. ق در مدینه سخنرانی کرده و فرمود: «... وَاسْتَبَدَلَ اللَّهُ بَقَوْمٍ قَوْمًا وَبِیَوْمٍ یَوْمًا وَانْتَظَرْنَا الْغَيْرَ انْتِظَارَ الْمُجْدِبِ الْمَطَرِ وَإِنَّمَا الْأُمَّةُ قَوْمٌ اللَّهُ عَلَىٰ خَلْقِهِ وَعُرْفَاؤُهُ عَلَىٰ عِبَادِهِ...؛ خداوند گروهی را به گروهی تبدیل و روزی را برابر روزی قرار داد و ما چونان مانده در خشکسالان که در انتظار بارانند، انتظار چنین روزی را می‌کشیدیم. همانا امامان دین، از طرف خدا، تدبیرکنندگان امور مردم و کارگزاران آگاه بندگانند...» (همان، خطبه ۱۵۲).

عبارت «وَانْتَظَرْنَا الْغَيْرَ انْتِظَارَ الْمُجْدِبِ الْمَطَرِ» به انتظار آن حضرت (ع) در خصوص انتقال خلافت به ایشان اشاره دارد و مراد از «غیر»، تغییر احوال و دگرگونی‌های روزگار است.

درست است که آن حضرت (ع) دنیا را سه طلاقه کرده و از آن دوری گزیده است، اما باید یادآور شد که ایشان دنیا را از آن رو که پست و زبون است طلاق داده و به لذات آن پشت پا زده است، لیکن دنیایی را که با دفع منکرات و اظهار عدل و داد و برپا داشتن عمود دین و حراست از آن موجب عمران آخرت می‌گردد، نه تنها طلاق نداده بلکه زمینه آخرت می‌داند و اگر مطالبه خلافت می‌کند، برای همین منظور است. امام (ع) در این عبارت، انتظار خود را برای پدید آمدن دگرگونی در اوضاع، به انتظار قحطی زده‌ای که چشم به راه باران است تشبیه نموده است که وجه مشابهت آنان، شدت توقع و انتظار است. از این رو می‌توان گفت توقع، انتظار، امید و آرزوی حضرت (ع)، بازگشت خلافت به جایگاه اصلی خود بود.

#### ۱۰- آرزوی هدایت و بازگشت گمراهان به حق

ابن ابی‌الحدید و دیگر شارحان نهج البلاغه می‌گویند: امیرالمؤمنین (ع) بعد از اینکه در صفین، آب را تصاحب کرد و به یاران معاویه از آن نوشاند، چند روز مکث کرد و دستور جنگ نداد. برخی از اصحاب امام (ع) گفتند: شما یا از جنگ و مرگ کراهت داری یا شک داری که با اهل شام نبرد کنی (مغنیه، ۱۳۵۸: ۱ / ۳۰۰). حضرت (ع) در پاسخ فرمود: «فَوَاللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَ أَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِيَ بِي وَ تَعْشُوْا إِلَيَّ ضَوْئِي وَ ذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَيَّ ضَلَالَهَا؛ به خدا سوگند هر روزی که جنگ را به تأخیر می‌اندازم برای آن است که آرزو دارم عده‌ای از آنها به ما ملحق شوند و هدایت گردند. و در لابلای تاریکی‌ها، نور مرا نگریسته به سوی من بشتابند، که این برای من از کشتار آنان در راه گمراهی بهتر است» (نهج البلاغه، خطبه ۵۵)؛ چراکه «امام علی (ع) یقین داشتند اهل شام در گمراهی هستند اما این امر، ایشان را به ناامیدی از آنها فرامی‌خواند؛ چه بسیار گشایشی که بعد از ضیق بیاید و چه بسیار گمراهی که خطای خویش را دریابد. جنگ وسیله‌ای برای دفع شر است و فی نفسه هدف نیست. امام (ع) امید داشتند که بعضی از آنها به واسطه نور و روشنایی ایشان هدایت شوند». همچنین امام (ع) در جای دیگر می‌فرماید: «وَأَمَّا

قَوْلِكُمْ لَمْ جَعَلْتُمْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ أَجْلاً فِي التَّحْكِيمِ فَإِنَّمَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ لِتُبَيِّنَ الْجَاهِلُ وَ يَتَشَبَّهَ الْعَالَمُ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ فِي هَذِهِ الْهُدْيَةِ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَا تُؤْخَذَ بِأَكْظَامِهَا فَتَعْجَلَ عَنِ تَبْيِينِ الْحَقِّ وَ تَتَّقَادَ لِأَوَّلِ الْغَيِّ؛ اما سخن شما که چرا میان خود و آنان برای حکمیت (داوری) مدت تعیین کردی، من این کار را کردم تا نادان خطای خود را بشناسد و دانا بر عقیده خود استوار بماند و اینکه شاید در این مدت آشتی و صلح، خدا کار امت را اصلاح کند و راه تحقیق و شناخت حق باز باشد، تا در جستجوی حق شتاب نورزند و تسلیم اولین فکر گمراه کننده نگردند» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵).

حضرت (ع) در میدان نبرد جمل وقتی به جنازه طلحه و عبدالرحمن بن عتاب رسید، فرمود: «وَ اللَّهُ لَقَدْ كُنْتُ أَكْرَهُ أَنْ تَكُونَ قَرِيْشٌ قَتَلِي تَحْتَ بَطُونِ الْكُؤَاكِبِ؛ به خدا سوگند خوش نداشتم قریش را زیر تابش ستارگان کشته و افتاده ببینم» (همان، خطبه ۲۱۹). همچنین در جنگ صفین وقتی شنیدند یاران ایشان به شامیان دشنام می‌دهند، به آنان فرمودند به جای دشنام بگویید: «اللَّهُمَّ احْقِنِ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ وَ اصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ اهدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ جِهَلِهِ وَ يَرْعَوْى عَنِ الْغَيِّ وَ الْعُدْوَانِ مَنْ لَهَجَ بِهِ؛ خدایا خون ما و آنها را حفظ کن، بین ما و آنان اصلاح فرما و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت کن، تا آنان که جاهلند، حق را بشناسند و آنان که با حق می‌ستیزند پشیمان شده به حق بازگردند» (همان، خطبه ۲۰۶) و در جای دیگر می‌فرماید: «فَإِنْ عَادُوا إِلَى ظِلِّ الطَّاعَةِ فَذَاكَ الَّذِي نُحِبُّ؛ اگر دشمنان اسلام به سایه اطاعت بازگردند پس همان است که دوست داریم» (همان، نامه ۴).

## ۱۱- آرزوی بهره بردن از یاری برادران دینی

حضرت (ع) پس از جنگ جمل، به مدح و تشویق یاران شایسته خود پرداخته و می‌فرماید: «أَنْتُمْ الْأَنْصَارُ عَلَى الْحَقِّ وَ الْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ وَ الْجَنُّ يَوْمَ الْبَاسِ وَ الْبِطَانَةُ دُونَ النَّاسِ بِكُمْ أَضْرِبَ الْمُدْبِرَ وَ أَرْجُو طَاعَةَ الْمُقْبِلِ؛ شما یاران حق و برادران دینی هستید، در روز جنگ چون سپر محافظ

دورکننده ضربت‌ها، و در خلوت‌ها محرم اسرار منید، با کمک شما پشت‌کنندگان به حق را می‌کوبیم و به راه می‌آورم و به فرمانبری رو آوران به حق امیدوارم» (همان، خطبه ۱۱۸). «در عبارت فوق «أَضْرِبُ الْمُدْبِرَ وَ أَرْجُو طَاعَةَ الْمُقْبِلِ» اشاره به این دارد که مردم دو گروهند: گروه اول دشمنانی هستند که چاره‌ای جز جنگ با آنها نیست. گروه دوم کسانی هستند که به حق روی می‌آورند اما آگاهی و اطاعت کافی ندارند و باید مورد تربیت قرار بگیرند. حضرت (ع) می‌فرماید: من با کمک شما، آنها را تربیت می‌کنم تا مطیع فرمان‌های الهی شوند. هم در مبارزه با دشمن و هم در کارهای فرهنگی با دوست، شما یاران با وفای من هستید» (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۵/۱۷۶). امام (ع) یاران خود را از اینکه در زمره اهل دین قرار دارند، می‌ستاید و اعلام می‌دارد که آنان خاصان و برگزیدگان اویند و کسانی هستند که در سرکوب مخالفان و فرمان‌پذیری موافقان، به ایشان اعتماد دارد و امید دارد که به وسیله آنان اطاعت گروهی از مردم محقق شود؛ یعنی «کسی که به من روی می‌آورد، وقتی اخلاق پسندیده شما را ببیند، با صمیم قلبش از من اطاعت خواهد کرد».

## ۱۲- آرزوی نبرد با دشمنان حق

حضرت (ع) در ترغیب اصحاب خود به جهاد، قبل از جنگ صفین می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَأَنَا أَشَوْقُ إِلَى لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إِلَى دِيَارِهِمْ؛ به خدا سوگند که من به دیدار شامیان در میدان نبرد شیفته‌ترم تا آنان بر بازگشت به خانه‌هایشان که انتظار آن را می‌کشند» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴). «اشاره به اینکه شامیان، انگیزه‌ای برای جهاد ندارند و علاقه دارند هرچه زودتر به خانه‌هایشان بازگردند ولی من شوق جهاد با دشمنان حق و عدالت را در دل دارم، [برای این است که] شما نیز عاشقانه به میدان آیید و بدانید پیروزی با شماست» (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۵/۲۷۳).

### ۱۳- آرزوی آشکار شدن حيله‌گری‌ها و از بین رفتن تلاش دشمنان

حضرت (ع) پس از کشته شدن طلحه و زبیر و فتح بصره، خطاب به بازماندگان جنگ جمل فرمود: «مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْغَدْرِ وَ اتَّوَسَّمْتُ بِحِلْيَةِ الْمُغْتَرِّينَ حَتَّى سَتَرَنِي عَنْكُمْ جِلْبَابُ الدِّينِ وَ بَصَرَنِيكُمْ صِدْقُ النَّيَّةِ؛ من همواره منتظر سرانجام حيله‌گری شما مردم بصره بودم و نشانه‌های فریب‌خوردگی را در شما می‌نگریستم. تظاهر به دینداری شما، پرده‌ای میان ما کشید ولی من با صفای باطن درون شما را می‌خواندم» (نهج البلاغه، خطبه ۴).

همچنین ایشان در مقام طلب از پروردگار خود می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَ ظَلَمَانِي وَ نَكَّنَا يَبْعَنِي وَ أَلْبَا النَّاسَ عَلَيَّ فَاحْلُلْ مَا عَقَّدَا وَ لَا تُحْكِمْ لَهُمَا مَا أَبْرَمَا وَ أَرْهِمَا الْمَسَاءَةَ فِيمَا أَمَلَا وَ عَمَلَا؛ خدایا طلحه و زبیر پیوند مرا گسستند، بر من ستم کرده و بیعت مرا شکستند و مردم را برای جنگ با من شوراندند، خدایا آنچه را بستند تو بگشا و آنچه را محکم رشته‌اند پایدار مفرما و آرزوهایی که برای آن تلاش می‌کنند را بر باد ده» (همان، خطبه ۱۳۷).

### ۱۴- آرزوی داشتن سپاهی فرمانبردار، امین و مبارز

در سال ۴۰ هـ. ق زمانی که گزارش‌های پی در پی از شکست یاران امام (ع) به کوفه می‌رسید و عبیدالله بن عباس و سعید بن نمران، فرمانداران امام (ع) در یمن از بسر بن ابی اریطه شکست خورده و به کوفه برگشتند، امام (ع) در سرزنش یاران جهت‌کندی و رخوت در جهاد و مخالفت با دستورهای رهبری، این خطبه را ایراد فرمودند: «إِنِّي وَاللَّهِ لَأُظَنُّ أَنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ سَيِّدَالُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَيَّ بِاطْلِهِمْ وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنِّي عَنْ حَقِّكُمْ وَ بِمَعْصِيَتِكُمْ إِيَّامَكُمْ فِي الْحَقِّ وَ طَاعَتِهِمْ إِيَّامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ وَ بِإِدَائِهِمْ الْأَمَانَةَ إِلَيَّ صَاحِبِهِمْ وَ خِيَانَتِكُمْ ... اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتَهُمْ وَ مَلُونِي وَ سَمَّيْتَهُمْ وَ سَمُونِي فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّْي اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبِهِمْ كَمَا يُمَاتُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ أَمَا وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فِرَاسٍ بِنِ غَنَمٍ. هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتَ آتَاكَ مِنْهُمْ فَوَارِسٌ

مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ؛ سوگند به خدا می‌دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد، زیرا آنها در یاری کردن باطل خود وحدت دارند و شما در دفاع از حق متفرقید، شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند. آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خیانتکارید، آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی (آنقدر فرومایه‌اید)، اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شماها امانت دهم می‌ترسم که بند آن را بدزدید. خدایا، من این مردم را با پند و تذکرات مداوم خسته کردم و آنها نیز مرا خسته نمودند، آنها از من به ستوه آمده و من نیز از آنان به ستوه آمده و دل شکسته‌ام، به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت فرما و به جای من بدتر از من بر آنها مسلط کن. خدایا، دل‌های آنان را، آنچنان که نمک در آب حل می‌شود، آب کن. به خدا سوگند، دوست داشتم به جای شما کوفیان، هزار سوار از بنی فراس بن غنم می‌داشتم که اگر آنان را می‌خواندی، سوارانی از ایشان نزد تو می‌آمدند مبارز و تازنده چون ابر تابستانی» (همان، خطبه ۲۵).

همچنین ایشان در جای دیگر، باز در مقام نکوهش کوفیان می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَصْبَحَتِ الْأُمَمُ تُخَافُ ظُلْمَ رُعَاتِهَا وَ أَصْبَحَتِ أَخَافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي اسْتَنْفَرْتُكُمْ لِلْجِهَادِ فَلَمْ تَنْفِرُوا وَ أَسْمَعْتُكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا وَ دَعَوْتُكُمْ سِرًّا وَ جَهْرًا فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا ... لَوَدِدْتُ وَ اللَّهُ أَنَّ مَعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرَفَ الدِّيْنَارِ بِالْدَّرْهَمِ فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَ أَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ؛ هر آینه، ملت‌های جهان صبح می‌کنند در حالی که از ستم زمامدارانشان در ترس و وحشتند، من صبح می‌کنم در حالی که از ستمگری پیروان خود وحشت دارم. شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم، اما کوچ نکردید، حق را به گوش شما خواندم ولی نشنیدید و در آشکار و نهان شما را دعوت کردم، اجابت نکردید ... به خدا سوگند دوست دارم معاویه شما را با نفرات خود مانند مبادله درهم و دینار با من سودا کند، ده نفر از شما را بگیرد و یک نفر از آنها را به من بدهد» (همان، خطبه ۹۷).

### ۱۵- آرزوی عدم آشنایی با کوفیان نافرمان

وقتی خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار در سال ۳۸ هـ. ق و جنایات آنها و غارت اموال زنان مسلمان و غیرمسلمانی که در پناه حکومت اسلام بودند به امام (ع) رسید، از شدت غم و اندوه فرمود: «وَاللَّهِ يُمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ إِلَيْهِمْ مِنْ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَفْرِقُكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ فَبِحَاقِ لَكُمْ وَ تَرَحَّأَ حِينَ صَرْتُمْ غَرَضًا يَرْمِي يُغَارُ عَلَيْكُمْ وَ لَا تُغَيِّرُونَ ... يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لَا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عَقُولُ رِبَاتِ الْحِجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرُكُمْ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً وَ اللَّهُ جَرَّتْ نَدْمًا وَ أُعْقِبْتُ سَدْمًا؛ به خدا سوگند، این واقعیت قلب انسان را می میراند و دچار غم و اندوه می کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند و شما در حق خود متفرقید. زشت باد روی شما و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید. به شما حمله می کنند، شما حمله نمی کنید، با شما می جنگند، شما نمی جنگید، این گونه معصیت خدا می شود و شما رضایت می دهید. وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می دهم، می گوید هوا گرم است، مهلت ده تا سوز گرما بگذرد، و آنگاه که در زمستان فرمان جنگ می دهم، می گوید هوا خیلی سرد است بگذار سرما برود. همه این بهانه‌ها برای فرار از سرما و گرما بود وقتی شما از گرما و سرما فرار می کنید، به خدا سوگند که از شمشیر بیشتر گریزانید. ای مردنمایان نامرد! ای کودک صفتان بی‌خرد! که عقل‌های شما به عروسان پرده‌نشین شباهت دارد. چه قدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی دیدم و هرگز نمی شناختم. شناسایی شما - سوگند به خدا- که جز پشیمانی حاصلی نداشت و اندوهی غمبار سرانجام آن شد» (همان، خطبه ۲۷).

### ۱۶- آرزوی مرگ به جهت نافرمانی کوفیان

سرانجام امام (ع) دوست داشتنی‌ترین چیزی را که در برابر جماعت کوفیان آرزو می کند این است: «أَمَّا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ وَ لَاحِمِيَّةٌ تَشْحَذُكُمْ ... وَ إِنِّ أَحَبُّ مَا أَنَا لِأَقِ إِلَى الْمَوْتِ؛ آیا دینی نیست که شما را گرد آورد؟ آیا غیرتی نیست که شما را برای جنگ با دشمن بسیج کند؟ ...

اکنون دوست‌داشتنی‌ترین چیزی که آرزو می‌کنم مرگ است» (همان، خطبه ۱۸۰). محمد دشتی در شرح این عبارت به نقل از کتاب الغارات می‌گوید: «وقتی عمرو عاص به مصر حمله کرد، محمد بن ابی بکر استاندار مصر توسط دو پیک، عبدالله بن قعین و کعب بن عبدالله، از امام یاری طلبید. آن حضرت (ع) اعلام عمومی کرد تا مردم در «جزعه» بین حیره و کوفه جمع شوند و به کمک مصریان بشتابند. امام (ع) تا ظهر فردا در آن سرزمین منتظر ماند، حتی صد نفر هم گرد نیامدند، ناراحت به کوفه بازگشت و در جمع بزرگان و اشراف این سخنرانی را ایراد کرد».

#### ۱۷- آرزوی جدایی از بی‌وفایان و ملحق شدن به یاران حق و ملاقاتشان

امام (ع) در خطبه‌ای که برای تشویق کوفیان به نبرد نهایی ایراد فرمودند، یکی دیگر از آرزوهای خود را چنین بیان کردند: «... وَ لَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ فَرَّقَ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ الْحَقَنِي بِمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِي مِنْكُمْ قَوْمٌ وَ اللَّهُ مِيَامِينُ الرَّأْيِ مَرَجِيحُ الْحِلْمِ مَقَاوِيلُ بِالْحَقِّ مَنَارِيكُ لِبَغْيِ مَضُوءًا قَدَمًا عَلَى الطَّرِيقَةِ وَ أَوْجَفُوا عَلَى الْمَحْجَةِ فَظَفَرُوا بِالْعُقَبِيِّ الدَّائِمَةِ وَ الْكِرَامَةِ الْبَارِدَةِ؛ به خدا سوگند، دوست داشتم که خدا میان من و شما جدایی اندازد و مرا به کسی که نسبت به من سزاوارتر است ملحق فرماید. به خدا سوگند، آنان مردمی بودند نیک‌اندیش، ترجیح‌دهنده بردباری، گویندگان حق و ترک‌کنندگان ستم. پیش از ما به راه راست قدم گذاشته و شتابان رفتند و در به‌دست آوردن زندگی جاویدان آخرت و کرامت گوارا، پیروز شدند» (همان، خطبه ۱۱۶).

همچنین در خطبه‌ای دیگر فرمودند: «أَيْنَ الْقَوْمُ الَّذِينَ دَعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ وَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَ هَيَّجُوا إِلَى الْجِهَادِ فَوَلَّهُوا وَلَهُ اللَّقَاحُ إِلَى أَوْلَادِهَا ... أَوْلَيْتَكَ إِخْوَانِي الدَّاهِبُونَ فَحَقَّ لَنَا أَنْ نَنْظِمًا إِلَيْهِمْ وَ نَعُضَّ الْأَيْدِي عَلَى فِرَاقِهِمْ؛ کجا هستند مردمی که به اسلام دعوت شده و پذیرفتند، قرآن تلاوت کردند و معانی آیات را شناختند، به‌سوی جهاد برانگیخته شده چونان شتری که به‌سوی بچه خود روی می‌آورد شیفته جهاد گردیدند ... آنان برادران من هستند که



رفته‌اند و بر ماست که تشنه ملاقاتشان باشیم و از اندوه و فراقشان انگشت حسرت به دندان بگیریم» (همان، خطبه ۱۲۱).

### نتیجه‌گیری

با توجه بدان چه در نوشتار حاضر بیان گردید می‌توان گفت برترین امید و آرزوی حضرت علی (ع) قرب به خداوند و برخوردارگی از فضل و رحمت اوست. از آنجایی که آرزوهای هر مؤمنی در نهایت به خداوند منتهی می‌گردد، از ایشان که امیرالمؤمنین و امام‌المتقین و اسلام مجسم است، جز این نمی‌توان انتظار داشت.

نکته‌ای که در بسیاری از آرزوهای امیرالمؤمنین (ع) در خور توجه است این است که در تمامی آنها عطف، رحمت و رقت نسبت به مسلمانان و حتی نسبت به مخالفان و دشمنان که رو در روی ایشان ایستاده‌اند موج می‌زند. حضرت (ع) تا حد امکان به دشمن فرصت می‌داد تا حق را از باطل بشناسد و از دشمنی و جنگ با ایشان دست بردارد و تمام تلاش خود را برای هدایت حداکثری مردم و باقی ماندن اسلام می‌کرد. برخی از آرزوهای امیر (ع) نیز در نتیجه نارضایتی و ناراحتی شدید ایشان از اطرافیان است همچون کوفیان که حضرت (ع) آرزو می‌کند ای کاش هرگز آنها را نمی‌دید. باشد که امیدها و آرزوهای حضرت (ع) را نصب‌العین اعمال و خواسته‌های خود قرار دهیم و شیعی بیاندیشیم و عمل کنیم.

### فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی،

۴. ابن فارس، أحمد، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۶. بحرانی، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه، بی جا: دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۲.
۷. حسن زاده آملی، حسن، تکمله منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تهران: مکتبه الاسلامیه. ۱۳۵۵.
۸. حسینی دشتی، مصطفی، معارف و معاریف، تهران: مؤسسه فرهنگی آرایه، ۱۳۸۵.
۹. دشتی، محمد، فرهنگ واژه‌های معادل نهج البلاغه، قم: مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع)، ۱۳۷۶.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت - دمشق: دارالقلم - الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.
۱۱. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، بیروت: عالم کتاب، ۱۴۱۴ق.
۱۲. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
۱۳. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵.
۱۴. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، بیروت: دارالآفاق الجدیدة، ۱۴۰۰ق.
۱۵. فراهیدی، خلیل بن أحمد، کتاب العین، قم: نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.
۱۶. فیض الاسلام، علی نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران: فقیه، ۱۳۷۹.
۱۷. فیومی، أحمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم: مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۱۴ق.
۱۸. قرشی بنابی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۱۹. -----، مفردات نهج البلاغه، تهران: مؤسسه فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۷.
۲۰. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

۲۱. مدنی شیرازی، علی خان بن أحمد، الطراز الأول و الكناز لما علیه من لغة العرب المعول، مشهد: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث، ۱۳۸۴.
۲۲. مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دائرة المعارف قرآن کریم، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۶.
۲۳. مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۲۴. مغنیه، محمد جواد، في ظلال نهج البلاغه، بيروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۵۸.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین (ع)، قم: انتشارات امام علی بن ابیطالب (ع)، ۱۳۹۰.
۲۶. موسوی، عباس علی، شرح نهج البلاغه، بيروت: دارالرسول الاکرم دارالمحجة البيضاء، ۱۳۷۶.
۲۷. هاشمی خویی، حبیب الله بن محمد، منهج البراعة، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۰ق.